

مجله اقتصاد

- چاره‌های ایرانی برای حل مسائل اقتصادی ایران (جهانگیر آموزگار)
- عوامل اقتصادی و غیر اقتصادی شکل قیمت‌ها (سیدشرف شرف)
- بحثی درباره ارزیابی تطبیقی قرار داد های نفتی مبتنی بر عاملیت با قرار داد های نفتی مبتنی بر مشارکت (توماس استوفر، پرویز مینا، منصور فروزان، اسمعیل عرفانی) ● تحدید موالید در ژاپن ؛ آثار و نتایج (کورس صدیقی) ● انتقادها ، نظرها و ارزیابی‌ها (فیروز توفیق، محمدعلی کاتوزیان، گروه تحقیق در اقتصاد کشاورزی ، احمد کورس) ● بررسی مسائل اقتصاد روستائی سیستان و بلوچستان (گروه تحقیق در اقتصاد کشاورزی)
- حدود و روش علم اقتصاد (اسکارلانگه) ● کار، پیشه و پول ،
- تألیف احمد کسروی (محمد علی کاتوزیان) ● رساله صناعیه
- میرفندرسکی (محسن صبا) ● کتابشناسی اقتصادی ایران (حسین عظیمی) ●

۲۱ و ۲۲ بهار و تابستان ۱۳۴۹

نشریه دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران
صاحب امتیاز: منوچهر آگاه
سرپرست دانشکده اقتصاد

تحقیقات اقتصادی

بناظر شورای نویسندگان

رئیس شورا:	منوچهر آگاه
سر دبیر:	ناصر پاکدامن
مدیر:	مهدی ربانی

این نشریه به زبان انگلیسی نیز منتشر می‌شود



فهرست

مقاله‌ها

- ۱ چاره‌های ایرانی برای حل مسائل اقتصادی ایران : جهانگیر آموزگار :
- ۱۴ عوامل اقتصادی و غیراقتصادی تشکیل قیمت‌ها : سید شریف شرف :
- بحشی درباره ارزیابی تطبیقی قراردادهای نفتی مبتنی بر عاملیت با قراردادهای نفتی مبتنی بر مشارکت : توماسن استوفر ، پ. مینا ، م. فروزان ، ا. عرفانی :
- ۲۱ تحدید موالید در ژاپن : آثار و نتایج : کورس صدیقی :
- ۵۲ انتقادات، نظرها و ارزیابی‌ها : گروه تحقیق ، ا. کورس : م. ع. کاتوزیان ، ف. توفیق ،
- ۷۸

گزارش‌های تحقیقی و ترجمه‌ها

- ۱۰۱ بررسی مسائل اقتصاد روستائی سیستان و بلوچستان : گروه تحقیق در مسائل اقتصاد کشاورزی ایران : اسکار لانگه
- ۱۷۴ حدود و روش علم اقتصاد : (ترجمه محمد حسین تمدن) :

بررسی کتاب و کتابشناسی اقتصادی

- ۱۸۹ احمد کسروی : کار و پیشه و پول : محمد علی کاتوزیان :
- ۲۰۳ رساله صناعیه میرفندرسکی : محسن صبا :
- ۲۱۰ کتابشناسی اقتصادی ایران : حسین عظیمی :
- ۲۳۱ فهرست مقالات «تحقیقات اقتصادی» شماره‌های ۲۰-۱ (۴۹-۱۳۴۰) : حسین عظیمی :



تصنيف

للمالقة

1	قائمة المحتويات	1
21	أول باب في بيان ما في الكتاب من النسخ	21
12	ثاني باب في بيان ما في الكتاب من النسخ	12
20	ثالث باب في بيان ما في الكتاب من النسخ	20
27	رابع باب في بيان ما في الكتاب من النسخ	27

للملحة

101	أول باب في بيان ما في الكتاب من النسخ	101
102	ثاني باب في بيان ما في الكتاب من النسخ	102
103	ثالث باب في بيان ما في الكتاب من النسخ	103

للملحة

104	أول باب في بيان ما في الكتاب من النسخ	104
105	ثاني باب في بيان ما في الكتاب من النسخ	105
106	ثالث باب في بيان ما في الكتاب من النسخ	106
107	رابع باب في بيان ما في الكتاب من النسخ	107

Handwritten text in the top right corner, possibly a date or page number.

Handwritten text in the center of the page, possibly a title or a single word.

چاره‌های ایرانی

برای حل مسائل اقتصادی ایران

جهانگیر آموزگار

سخن ما در این نوشته کوتاه نگران اهمیت و فوریت چاره جوئی‌های تازه برای تأمین هدفهای بلند مدت ایران است. رشد اقتصادی ما هم اکنون زبانزد اقتصاد دانان جهان پیشرفته و حیرت انگیز برنامه ریزان دنیای توسعه جواست. اگر این رونق اقتصادی در دهسال آینده برنسق دهساله گذشته دوام یابد ایران نیز «معجزه اقتصادی» ای نظیر معجزه‌های آلمان و فرانسه در تاریخ اقتصادی جهان کنونی برجای خواهد گذاشت.

نگرانی صاحب‌نظران داخلی و خارجی از این است که معجزات اقتصادی، مثل سایر معجزات بشر، دائمی و همیشگی نیستند و اگر توجه خاصی بر آنها مبذول نگردد غالباً خیلی دیر نمی‌پایند چنانکه آلمان و فرانسه نیز از این گونه نوسانات برحذر نبوده‌اند. در میان معجزه‌سازان جهان بعد از جنگ فقط ژاپن است که هنوز چشمان حسرت‌بار جهانیان را به اقتصاد درخشان خود معطوف داشته و دارد. بنابراین برای اینکه اقتصاد ایران از گزند لغزشهای اقتصادی ایمن بماند بایستی مراقبت شود که شگفتی موفقیت‌های حاصل همواره هشداری به مشکلات و ناملایمات احتمالی بعدی باشد.

منظور ما از این نوشته ارائه طریق نیست. هدف اصلی ما جلب توجه برنامه‌ریزان عمرانی و آبادانی کشور به لزوم چاره‌یابی است. این چاره‌ها هنوز وجود ندارند. اقتصاد امروز ایران دیگر یک اقتصاد کندرو، منزوی و درون‌نگر نیست. رشد اقتصادی ما در دهه ۱۳۴ به نزدیک ۹ درصد در سال خواهد رسید. قسمت اعظم این رشد خیره‌کننده از برکت توسعه بخش نفت و سرمایه‌گذاری فراوان در بخش صنایع بدست آمده می‌آید. عبارت دیگر رشد سریع ما مدیون فعالیت‌های غیر سنتی است. در عین حال گرایش سریع اقتصاد ما بسوی صنعت گسترده و بخصوص توکل به صنایع سنگین پایه‌های بنیادی اقتصادی آینده ما را پی‌ریزی میکند. بخش کشاورزی ما که تا ده سال پیش بیش از ۳۰ درصد و تا ۲۰ سال پیش بیش از ۴۰ درصد از تولید ناخالص ملی را تشکیل میداد امروز فقط ۲۲ درصد آنرا تأمین میکند. در عوض بخش نفت و صنایع و خدمات سال به سال اهمیت بیشتری در اقتصاد ما حاصل می‌کند.

لازمه یک اقتصاد مترقی با این رشد قابل توجه اتکاء به تجارت و داد و ستد داخلی و خارجی است. ما برای تأمین احتیاجات روزانه خود محتاج خارجییم و دنیا نیز در درجه اول به

نفت و همچنین بسایر کالاهای ما نیاز دارد. اکنون بیش از ۲ درصد درآمد ملی ما متکی به خارج است. در یک اقتصاد مبتنی بر تقسیم کار و وابسته به خارج هر تصمیم اقتصادی در سطح کشور اثرات وسیع و طولانی و عمیق در نحوه و ترکیب تولید ملی و رشد اقتصادی برجا میگذارد. در این لحظات حیاتی در تاریخ اقتصادی معاصر ایران که بنیادهای اقتصادی ما در شرف دگرگونی و تحول است تصمیمات اساسی اقتصادی نه تنها در رفاه و سعادت نسل معاصر اثر دارد، بلکه غالباً نسلهای آینده را نیز در قلمرو اثرات خود قرار میدهد. راههایی که ما امروزه برای ترکیب تولیدات، نحوه تولید، توزیع درآمد، میزان پس انداز و سرمایه گذاری و ترکیب و گرایش واردات و صادرات خود اتخاذ میکنیم نه تنها در وضع فعلی بلکه در رفاه و سعادت آیندگان ما مؤثر خواهد بود. بهمین لحاظ بایستی سعی شود که این راهها و تصمیمات و سیاستها با هدفهای عالی و مترقی برای یک ایران مرفه و مقتدر و فرازمند تطبیق کنند.

برنامه توسعه

چاره جوئی برای یافتن راهها و سیاستهای مفید و معقول علاوه بر وجود یک فلسفه عمرانی اصیل و پابرجا مستلزم داشتن یک نقشه (یا بگفته غریبها یک «استراتژی») توسعه است. در آغاز دوران اقتصاد معاصر ما در چهل سال پیش بعضی از زعمای سیاسی و رجال اقتصادی معتقد بودند که اگر ما بخواهیم به قافله تمدن غرب برسیم و همگام این قافله پیش رویم بایستی از هر جهت «فرنگی مآب» شویم. در پیروی از این «فرنگی مآبی» قدمهای زیادی برداشته شد و نتایج جالبی نیز بدست آمد، تا آنجا که در بعضی از ظواهر تمدن تازه دست غربیها را از پشت بستیم. در زمینه فعالیتهای اقتصادی نیز یک برنامه صنعتی ارشادی وسیعی از طرف دولت همانند برنامه های غربیها اتخاذ گردید که بنیان نوین صنعتی ایران را بایستی بحق تا اندازه ای مدیون این سیاست غربی و فرنگی دانست. ولی بعقل فراوان (که جنگ جهانی دوم را باید یکی از ویرانگران آن بشمار آورد) توسعه اقتصادی ایران در سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۳۵ چندان زیاد نبود و ارزیابیهای متعددی که غریبها از صنعت گستری ما در این دوران بعمل آورده اند بغلط یا صحیح حاکی از این است که اکثر صنایع تازه با وجود حمایت بی دریغ دولت و فداکاری مصرف کنندگان داخلی پس از سی سال و اندی گذشت زمان و تجربه صنعتی هنوز در آغاز جنگ قادر به رقابت با خارج نبودند.

در دوران شکوفان اقتصادی تازه که از ۱۰ سال پیش آغاز شده است شعار سیاسی ما این بوده است که از یک سیاست مستقل ملی پیروی کنیم و در سایر شئون زندگی نیز دنبال «چاره های ایرانی» برای حل دردهای ایرانی بگردیم. پیروی از این سیاست تازه مستلزم آنست که در زمینه های اقتصادی نیز راهها و برنامه های تازه ای که منطبق با احتیاجات و دمساز با شرایط اقلیمی و اقتصادی ما باشد جستجو کنیم. مظاهر واقعی این رویه تازه در برنامه ریزی اقتصادی ما منعکس است. در پیروی از این خط مشی بعقیده بعضیها ما بایستی به نظرات غریبها و بخصوص به پند و اندرز اقتصاد دانان غربی (یا غربزده) با نظر تردید نگاه کنیم و به فکر چاره های دیگری باشیم.

گرچه میان این دو نظر و دو « استراتژی » توسعه قبل و بعد از جنگ، ظاهراً تضادی به چشم می‌خورد، ولی در واقع اختلاف میان آنها بیشتر یک تضاد سطحی و ظاهری است. منظور زعمای پیشین ما از اینکه ما فرنگی مآب شویم هرگز این نبوده است که ما سنت‌های اصیل و میراث واقعی تمدن خود را فراموش کنیم و بدنبال ظواهر تمدن غرب بشتابیم. فرنگی مآبی که کارگردانان پیشین اجتماع ما از آن دم میزدند این نبوده و نیست که مامثلاً مراسم هفت سین و سیزده بدر و دیدو بازدید دوستان را املی بدانیم و بسراغ کاج برفی و شب زنده‌داری زمستانی بیفتیم. فرنگی مآبی این نیست که ما روی ماست و خیارهای ما اسم ماستروییانی بگذاریم یا از ده سینمای درجه اول تهران هشت تا را به اسم فرنگی صدا بکنیم. فرنگی مآبی در این نیست که ما تشخص را در تشخیص سال و نوع شراب فرنگی یا بوی پنیر خارجی بدانیم، و یا نام و نشان آواز خوانهای فرنگی را از اسم و رسم هنرمندان قدیم و جدید خودمان بهتر در خاطر بسپاریم. منظور از فرنگی مآبی هرگز این نبوده است که اگر مثلاً آنها اتوبوس دوطبقه سوار میشوند یا قضات خود را بجای انتصاب انتخاب میکنند یا در مواقع رسمی کلاه گیس بسر میگذارند ما هم از آنها عیناً تقلید کنیم.

فرنگی مآبی مورد علاقه پیشداران ما این بوده است که ما به پایه‌های بنیادی یک جامعه سالم و پیشرو معتقد و مؤمن باشیم و به آنها عمل کنیم. فرنگی مآبی حقیقی در این است که اگر می‌خواهیم صنعتی شویم نظام « صنعتی » غربی را بجای نظام کشاورزی و بازرگانی خود قبول کنیم. بنیادهای اساسی یک نظام صنعتی ناظر بر آنست که:

۱. کار و جنبش هر اندازه کوچک و بیکدر باشد تا آنجا که به رفاه افراد و هموعان کمک میکند برای همه کس محترم و مقدس باشد.

۲. افراد در انتخاب راه جنبش و فعالیت تا آنجا که بزیان دیگران نباشد آزاد باشند و آزادی آنها در راه کسب و کار مفید و خلاقه با کمال قدرت از طرف دولت حمایت شود.

۳. توقع کامیابی و بهره‌مندی از ثمرات اقتصادی جامعه حداکثر به میزان کار و فعالیت افراد در میدان رقابت محدود باشد و چشم داشت به ثمره کار نکرده و اجر نامستحق وجود نداشته باشد.

۴. در رقابت مشروع با دیگران قواعد اساسی مبارزه رعایت شود و ضوابطی که برای ارزیابی از کار شخص و دیگران مستقر شده است محترم شناخته شود.

۵. شکست مستحق در میدان رقابت با خوشروئی و مسالمت قبول شود و افراد زیان دیده بجای یأس و کناره‌گیری، درصدد بهتر کردن کار و کالای خود برآیند.

از طرف دیگر منظور واقعی پیشداران فعلی ما از اینکه چاره‌های ایرانی برای دردهای ایرانی بیابیم این نیست که به قافله تمدن غرب پشت پا بزنیم. توجه به چاره‌های ایرانی مستلزم گوشه‌گیری از دنیای غرب و انزواگزینی در قالبهای معینی نیست. مثلاً معنی چاره‌های ایرانی آن نیست که ما برای ارزان کردن قیمت گوشت و نان قصاب‌ها را چوب بزنیم یا شاطرها را توی تنور بیندازیم، یا نتیجه تحقیقات و تتبعات مسلم دیگران را نادیده بگیریم و خود بدنبال دوباره

ما متکی به خارج
سطح کشور اثرات
گذارد. در این
برف دگرگونی و
دارد، بلکه غالباً
برای ترکیب
گرایش واردات
وثر خواهد بود.
عالی و مترقی

د یک فلسفه
(توسعه است.
رجال اقتصادی
ش رویم بایستی
ی برداشته شد
یها را از پشت
دولت همانند
اندازه‌ای مدیون
را باید یکی از
چندان زیاد
آورده اند بغلط
ت و فداکاری
نوز در آغاز جنگ

شعار سیاسی ما
دگی نیز دنبال
زه مستلزم آنست
مات و دمساز با
در برنامه ریزی
به نظرات غریبها
ناه کنیم و به فکر

کاربهای تازه بشتابیم، یا راههای تجربه شده دیگران را صرفاً بعلت اینکه ریشه ایرانی ندارند
 طرد کنیم، یعنی مثلاً اگر غربیها از راست یا از چپ خیابان میروند ما از وسط خیابان برانیم.
 مفهوم واقعی «چاره‌های ایرانی» اینست که ما:

۱. در آنجائیکه الگوی غربی و راه رسم فرنگی برای قامت ما وجود ندارد رأساً درصدد یافتن راه چاره باشیم.
 ۲. هر جا که الگوی فرنگی پیدا میکنیم و آنرا برای قامت خود مناسب می‌بینیم قبولش کنیم و از دوباره کاری احتراز جوئیم.
 ۳. برای یافتن الگوهای ایرانی از تجارب و نظرات دیگران استفاده کنیم.
 ۴. الگوی نیمه ساخته یا ناقص فرنگی را برای قامت خود جرح و تعدیل نمائیم.
- یافتن چاره‌های ایرانی برای مشکلات ایران مستلزم توجه به امکان همزیستی میراث فرهنگی و تاریخی ما با تمدن غربی است. برای کامیابی در جستجوی چاره‌های صحیح ایرانی برای حل مسائل اقتصادی ایران قبل از هر چیز بایستی مسائل بلند مدت خودمان را با دقت و بی نظری کامل تشخیص دهیم.

مشکلات اقتصادی آینده

مسائل اقتصادی بلند مدت ایران بطور خلاصه اینست که:

۱. کارآئی تولید در بخش کشاورزی ترسناکانه پائین است، یعنی مثلاً با اینکه هدف برنامه چهارم یک رشد کشاورزی ۴۴٪ در سال میباشد عملکرد سال ۱۳۴۸ فقط ۱۷٪ بوده است. در سالهای قبل نیز بخش کشاورزی کمترین رشد اقتصادی را میان بخشهای مختلف حائز بوده است با اینکه دوسوم جمعیت و دوسوم نیروی کار در کشاورزی متمرکزند فقط ۲۲٪ تولید ناخالص ملی از راه کشاورزی بدست میآید.
 ۲. بخش صنایع (غیر از ساختمان و برق) که ۱۲٪ تولید ناخالص ملی را تشکیل میدهد تا کنون بیشتر از فعالیتهائی تشکیل شده است که مواد اولیه، مهارت صنعتی، ماشین آلات و قطعات آن اکثراً از خارج وارد میشود؛ بععل فراوان، هزینه تولید در آنها بالا و جنس آنها زیاد مرغوب نیست؛ ارزش افزوده هنوز در بعضی از آنها قابل توجه نمی‌باشد و در بعضی بسیار ناچیز است.
 ۳. قسمت اعظم رشد اقتصادی سالانه ما را بخش نفت و بخش خدمات تأمین میکند. میان سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۶ (برنامه سوم) که ایران از یک رشد واقعی اقتصادی در حدود $8\frac{1}{4}$ درصد در سال برخوردار بوده، قریب ۳٪ از این رشد را از بخش نفت و ۲۲٪ آنرا از بخش خدمات حاصل نموده است. در سال ۱۳۴۸ که رشد واقعی اقتصادی کشور به ۱۱٪ رسیده، بخش نفت مسئول ۴۴٪ در این رشد بوده است.
 ۴. تفاوت میان هزینه‌های خصوصی و هزینه‌های واقعی و اجتماعی زیاد و در حال افزایش است و بار دولت روز بروز سنگین تر میشود.
- مسائل و مشکلاتی که از این بنیاد اقتصادی خاص ناشی میشود بسیار روشن است و

به توضیح فراوان حاجت نیست. پائین بودن بازده و تولید کشاورزی باعث میشود که ایران برای رفع نیازسندهای مواد اولیه صنعتی و حتی مصرفی خود همواره به خارج متوسل و متکی باشد. اتکاء به بازارهای خارج برای رفع این حوائج طبعاً اثر نامساعدی روی تراز ارزی برجا میگذارد. بالا بودن هزینه تولید در صنایع (و بخصوص صنایعی که مواد اولیه آنها وارداتی است) نه تنها مصرف‌کننده را از دسترسی به کالاهای ارزان تر و دولت را از دریافت مالیات و عوارض گمرکی محروم میسازد، بلکه اقتصاد کلی کشور را بسوی رشته‌هایی که برتری بعضی از آنها ممکنست مسلم نباشد سوق میدهد. اتکاء به نفت (برای ۰.۵٪ از درآمد دولت و ۰.۸٪ درآمد ارزی سال ۱۳۴۹) ما را دستخوش نوسانات بازار نفت در دنیا قرار میدهد. افزایش خدمات داخلی (دولتی و خصوصی) گرچه در تولید ناخالص ملی مؤثر است، لیکن در ازدیاد درآمد ارزی غالباً اثر معکوس دارد. تمایل شدید ملی و سنتی ما به مصرف مانع رشد پس‌انداز ملی از منابع غیر نفتی میگردد و همه این مشکلات به افزایش سطح قیمتها و تشدید اشکالات ارزی کمک میکند. کاهش نسبی درآمد دولت از مالیاتها و عوارض گمرکی و احياناً عدم ازدیاد درآمد مالیاتهای مستقیم بموازات رشد اقتصادی کشور دست دولت را در انجام برنامه‌های اجتماعی و کمکی سست میسازد. اختلاف میان هزینه تولید خصوصی (یعنی آنچه در دفترهای شرکتهای خصوصی یا بازرگانی دولت بعنوان «هزینه» به حساب می‌آید) و هزینه واقعی تولید از لحاظ جامعه (یعنی آنچه از لحاظ مصرف منابع داخلی برای کشور تمام میشود ولی در سود و زیان شرکتهای به حساب نمی‌آید) بار دولت را برای جبران زیانهای ناشیه‌روزبروز سنگین تر میکند و فشار مالیاتی را بالا میبرد.^۱

ضوابط علمی و چاره‌های عملی

چاره‌های دنیائی برای حل این مسائل اقتصادی همان ازدیاد واقعی تولید سرانه است. تولید سرانه نیز بوسیله (۱) ازدیاد کاردهی افراد، (۲) ازدیاد بهره‌دهی سرمایه، (۳) ازدیاد کارائی و حاصلخیزی زمین و (۴) بهبود مدیریت در بخشهای مختلف اقتصادی حاصل میشود. ازدیاد کاردهی افراد از طریق مهارت بیشتر، علاقمندی بیشتر بکار و وسائل بهتر میسر است. مهارت بیشتر مستلزم ترقی سطح دانش‌های علمی و عملی، تناسب برنامه‌های درسی با احتیاجات کشور، و استفاده بیشتر از مهارتهای موجود است. علاقمندی بیشتر در انجام کار منوط به اعتقاد به لزوم و اصالت کار و فعالیت و خلاقیت، احساس مسئولیت و شرکت در نتیجه

۱. من‌باب مثال به‌سای «فروش» اتومبیل‌های ساخت ایران (که افزایش تعداد آنها یکی از اقلام عمده رشد صنعتی را تشکیل میدهد) طبق موازین حسابداری فقط شامل هزینه تمام شده برای سازندگان و سود متعارف آنها است و بهیچ عنوان هزینه‌های «نامرئی» دیگری را برای جامعه (مثل آلودگی هوا، پیچیدگی‌های رفت و آمد، استفاده مجانی از خیابانها برای توقف، افزایش میزان صداهای ناهنجار و جانفرسائیها و حوادث ناشی از اتومبیل‌رانی) به حساب نمی‌آورد. حل هر کدام از این گرفتاریها و ناملازمات برای جامعه (یعنی دولت) هزینه‌های بسیار سنگینی دربر دارد که از جیب اتومبیل ساز و اتومبیل سوار بیرون نمی‌آید.

کار و عدم تبعیض میباشد. وسائل بهتر را میتوان از راه ازدیاد « مکانیزاسیون » و تناسب ماشین با مهارت های موجود بدست آورد. ازدیاد بهره دهی سرمایه منوط به گسترش سرمایه گذاری در طرح های پربازده، استفاده از تکنولوژی های موجود و تحقیق در تکنولوژی تازه است. گسترش سرمایه گذاری متکی به تشویق مردم به پس انداز، تجهیز پس اندازهای افراد، و وجود معیارهای سرمایه گذاری صحیح است. استفاده از تکنولوژی موجود دنیائی بسته به ایجاد ارتباط وسیع و عمیق با دنیا و قابلیت انطباق تکنولوژی در شرایط محلی میباشد. تحقیق اگر بخاطر تحقیق نباشد بایستی با بازده حساب شده و با توجه به احتراز از دوباره کاری صورت گیرد.

لازمه ازدیاد حاصلخیزی یا کارائی تولید در زمین همانا استفاده از طرق علمی کشاورزی، از میان بردن بیکاری و کم کاری آشکار و پنهان در روستاها و توجه به اقتصادی بودن واحد های تولید است.

بهبود مدیریت مستلزم برنامه ریزی صحیح، ایجاد تشکیلات منظم، راهنمایی بجا و نظارت لازم است.

درمان واقعی دردها

مسئله اساسی در تحقق دادن به ازدیاد واقعی تولید سرانه در ایران بمیزانی نظیره درصد یا بیشتر در هر سال و برای یک دوران طولانی مسئله عدم اطلاع مسئولان امور ازدانستنیهای اقتصادی یا چاره های کلی و دنیائی نیست. فراوانند اقتصاد دانان ایرانی و مشاوران خارجی که بر این کلیات مفروض یا محقق وقوف کافی دارند. مسئله اساسی و اشکال کار در پیاده کردن این دانستنیهای کلی در شرایط خاص ایرانی است. همه کم و بیش میدانند که ازدیاد کاردهی افراد مستلزم بهبود دانش و مهارت و عشق به کار با وسایل بهتر است. ولی کلید موفقیت در بالا بردن این کاردهی بسته به پیدا کردن راههای عملی و آسان برای تحقق این عوامل است.

افزایش بازده کار

همه اذعان دارند که برنامه های آموزشی ما در دبیرستانها و دانشگاهها جوابگوی نیازمندیهای کنونی اقتصاد ما نیست. برنامه های فعلی ما غالباً نسخه دومی از برنامه های آموزشی غربی در شرایط اقلیمی و فرهنگی کاملاً جدا از ایران است و بهمین لحاظ کمبود مهارتهای و مردان و زنان تجربه دیده وجود دارد. رمز موفقیت ما در تأمین رفاه اقتصادی و اجتماعی و انجام دیگر آرمانهای ملی در گرو حل این معما است. نیاز فوری و چشم پوشی ناپذیر ما به وجود یک فلسفه آموزشی کاملاً ملی و ایرانی (خالی از زیورهای بدلی و عاری از خواص فریبی های غربی) همراه با یک برنامه درسی منطبق با احتیاجات فعلی و آتی ما است.

یک فلسفه آموزشی « ایده آل » ناظر بر آنست که اکثریت افراد جامعه از لحاظ

دانستنیهای بشری مردمان جامع و کاملی ببار آیند یعنی در حقیقت « دانش » بیاموزند نه آنکه فقط در رشته‌ای خاص یاداندنی تنگ وسعت متخصص و « هنرمند » شوند. متأسفانه هیچ جامعه بشری تاکنون نتوانسته است این فلسفه « ایده آل » را بمرحله عمل و اجرا در آورد. در امریکا که از لحاظ مادی غنی‌ترین کشور دنیا است، هنوز فقط معدودی از دانشگاه‌های خصوصی برای یک اقلیت برگزیده بسیار کوچک چنین برنامه‌ای دارند و با آنکه طرفداران این فلسفه « ایده آل » در میان روشنفکران امریکا بسیارند هنوز منابع اقتصادی امریکا اجازه نمی‌دهد که برای همه افراد یک برنامه « دانشمند شدن » بوجود آورد و بدین لحاظ قاطبه فارغ التحصیلان امریکائی (با وجود احاطه فراوانی که به دانستنیهای اساسی جهانی دارند) هنوز بعقیده روشنفکران ایده آلی بمعنی واقعی کلمه « دانشمند » نیستند، بلکه فقط « هنرمندند ».

در غالب کشورهای صنعتی موفق که از امریکا فقیرترند برنامه‌های آموزشی صراحتاً و بدون زیور پیرایه‌های دروغین و تعارفی ناظر به تربیت « هنرمند » و افزارمند است. در این برنامه‌ها درسهای « ایده آلی » که با احتیاجات آنی یا قدرت مالی آن کشورها تناسبی ندارند پیدا نمیشود. توفیق ایران نیز در انجام هدفهای اقتصادی و اجتماعی مستلزم یک بررسی دقیق و عمیق در یکایک درسهای دبیرستانی و دانشگاهی است. ما که هنوز با داشتن یکی از مترقی‌ترین وعادلانه‌ترین قوانین آموزشی دنیا نتوانسته‌ایم صد درصد بچه‌های کشور را لااقل از یک برنامه ابتدائی چهار ساله بهره‌مند سازیم بایستی در انتخاب فلسفه آموزشی خود در دوران دبیرستان و دانشگاه به امکانات مالی و اقتصادی کشور خود یک توجه حقیقت بینانه و خالی از تعارفات خیالی یا ایده‌آلی معطوف داریم و لااقل دروسی را که به تقلید از غربیهای پیشرفته یا خیلی غنی در برنامه‌های خود گنجانیده‌ایم حذف کنیم و منابع آموزشی محدود خود را در راه بلند پروازیهای نامغتنم تلف نسازیم.

کوششهای فراوان پیشوایان آموزشی ما همانقدر که در سالهای اخیر برای پیدا کردن یک فلسفه و برنامه و طرز تعلیم ایرانی مستوجب ستایش است دو چندان نیازمند بیشتر جوئی و بهتریابی است. فعالیتهای پی گیر برگزیدگان دولتی برای استفاده بیشتر از مهارتهای موجود با آنکه ثمرات فراوان و گاهگاه درخشانی ببار آورده است محققاً هنوز کافی بمقصود نیست. به ظن قوی در میان دهها هزار کارمند آزموده دولت و هزاران جوینده تازه کار گوهرهای تابنده‌ای وجود دارند که از دید کارسalarان و کارفرمایان بدوراند و آرام و بی صدا باشکوه‌هایی که از حدود سینه‌های آنان بیرون نمی‌زند روزگاری را به بطالت یا کم کاری میگذرانند. سر توفیق مدیران دستگاههای اقتصادی ما بطور قابل توجهی در گرو پیدا کردن و پروبال دادن به این گوهرهای خاک گرفته یا ارزیابی نیافته است.

یکی دیگر از راههای آشکار ازدیاد بازدهی افراد ایجاد علاقمندی بیشتر و عشق آتشین‌تر به کار در میان آنها است. انتقادات روزمره مردم و روزنامه‌ها از دستگاههای دولتی و غیردولتی حاکی بر اینست که عشق و علاقه کارمندان به کار خود خیلی بیش از آنچه هست میتواند باشد. معما اینجا است که این عشق و علاقه بیشتر را در شرایط کنونی و بیرون از مثلتهای کتابی چگونه میتوان بوجود آورد. آسان است که بگوئیم بایستی افراد را از بچگی به کار زیاد و

«توقع» کم عادت داد. ولی تمهید یک برنامه پرورشی مؤثری که بتواند این هدف را در شرایط اخلاقی و خانوادگی و فرهنگی ایران تأمین نماید آسان و سریع و پیش پا افتاده نیست. در نظام اقتصادی گذشته که بیشتر بر اساس بازرگانی متکی بوده است زرنگی و لیاقت افراد در این تشخیص داده می‌شده است که با کمترین رنج و زحمت و غالباً فقط در سایه تیزی و موقع شناسی داد و ستدی انجام دهند و سود کلانی حاصل کنند. در یک نظام تولیدی و صنعتی ارزش افراد روی میزان کار و ارجمندی آن‌ها در جامعه است. در یک نظام بازرگانی همه دنبال «میان بر» می‌گردند و از راه مستقیم پرمشقت احتراز دارند. افراد میان‌برجو را براه راست پرمشقت و داشتن چاره‌های خاصی می‌طلبند. تکیه بر راه‌های غربی که روی سنت‌های غربی بنا شده‌اند غالباً دردی چندان دوا نمی‌کند.

مدتها در ایران صحبت از این بود که یکی از دلایل کندی کارهای اداری ما بخلاف اصول سازمانی غربی عدم تفویض اختیار از طرف بالادستان به زیردستان است. به پیروی از این اندرز غربی در سال‌های اخیر اختیارات فراوانی قانوناً و صراحتاً به مسئولان رده‌های پائین داده شده است، ولی استفاده از این اختیارات غالباً بسیار ناچیز بوده است و هنوز سنت‌های دیرینه «عرض گزارش» و «کسب دستور» از بالا دستان بقوت خود باقی است. بنابراین آنچه در اجتماعات غربی (که در آن مردم شائق کسب و اعمال اختیاراند) نتیجه مطلوب داشته است، در جامعه ما (که در آن غالب افراد مایل به کسب اختیار ولی گریزان از مسئولیت‌اند) اثر مورد نظر را ببار نیاورده است. جا برای یافتن چاره‌های ایرانی جهت اجبار کارمندان به رعایت مسئولیت و استفاده از اختیار هنوز باقی است.

لزوم از میان بردن تبعیض، بعنوان یک عامل مشوق علاقه به کار، یکی دیگر از اصول ابتدائی و قبول شده مدیریت بازرگانی است ولی تبعیضاتی که در جامعه‌های غربی وجود دارد بیشتر متوجه تفاوت‌های نژادی و مذهبی و جنسی است، یعنی سپید پوستان در شرایط مساوی از سیاه پوستان جلوترند یا در کارهای بزرگ بروی بعضی از مخالف کیشان بسته است یا زن‌ها را غالباً در شرایط مساوی با حقوق و مزایای کمتری استخدام می‌کنند. لیکن تبعیضات اقتصادی و اجتماعی ما اکثراً از نوع مخصوص بخودمان است و بهمین لحاظ بهترین قوانین کارگزینی فرنگی غالباً دردهای استخداسی ما را دوانمی‌کند. تبعیضات نژادی و مذهبی بخصوص در بخش خصوصی اقتصاد ما بسیار ناچیز است. تبعیضات میان زن‌ها و مرد‌ها هم چندان قابل اهمیت نیست.^۱ در عوض، مردهای تحصیل‌کرده ما در شرایط تحصیلی و تجربی مشابه گاهی در یک دستگاه با حقوق‌های متفاوتی استخدام می‌شوند و غالباً در دو دستگاه مختلف دولتی حقوق و مزایای آنها بسیار متفاوت است. رقابتی که در جوامع غربی برای بدست آوردن افراد شایسته میان بخش خصوصی و دولتی وجود دارد در جامعه ما غالباً میان خود دستگاه‌های دولتی است و در اثر

۱. دخترخانه‌های جوان ما بعکس بعلت احتیاج نخواستند دستگاه‌ها و افراد به منشی و منشیگری و کمبود حساب نشده عرضه اینگونه کارمندان غالباً در شرایط مساوی (و حتی نامساوی معکوس) از مردهای تحصیل‌کرده بیشتر حقوق می‌گیرند.

وجود چنین رقابت‌های بی ضابطه نه تنها سطح حقوق‌های دولتی تفاوت‌های عجیبی با هم پیدا میکند بلکه افراد در اثر شاخه بشاخه پریدن مهارت و تخصص و شایستگی اولیه خود را رفته رفته از دست میدهند. غالباً به تحصیل‌کرده‌های خارج توجهات غیر قابل توجهی مبذول میگردد و در میان تحصیل‌کرده‌های خارج نیز گاهی آنها که خود به خارج رفته و بپای خود بوطن باز گشته‌اند از آنها که هنوز در خارج مانده و بخدمت خارجیان مشغولند عقب‌ترند، یعنی در همانحال که بازگشتگان بعلت عدم آشنائی با محیط برای یافتن کار مناسب در راهروهای کارگزینی‌ها پرسه میزنند رؤسای دلسوز دستگاہها بعلت عدم اطلاع از امکانات موجود در کشور در اطراف جهان بدنبال استخدام کارمند میدوند. آنطور که بنظر میرسد ما هنوز چاره‌های ایرانی برای رفع تبعیضات مخصوص خود پیدا نکرده‌ایم.

باز یکی دیگر از راه‌های علمی برای ازدیاد بازده کار، استفاده بیشتر از ماشین و از نیروهای طبیعی است. ولی در اینجا نیز تقلید کورکورانه از وسائل و ماشینهای غربی بدون توجه به شرایط اقلیمی و فرهنگی و اجتماعی ما غالباً نتایج معکوس و مضری ببار می‌آورد. جای شبهه نیست که ترقی اقتصادی مستلزم صنعت گسترده و صنعت گسترده نیز مستلزم ماشین‌هاست. لیکن انتخاب ماشینهایی که با شرایط کشور ما سازگار باشد و تربیت کسانی که این ماشین‌ها را براه بیاندازند و اگر از کار افتادند دوباره آنها را آماده سازند یک مسأله ایرانی است که چاره ایرانی میطلبد. لاشه ماشینهای زود از کار افتاده و زرق و برق وسائل هرگز بکار نیفتاده در گوشه و کنار کارگاهها و دستگاہها تا حدی دال بر اینست که ما هنوز همه چاره‌های ایرانی رفع نیازمندیهای ماشینی خود را در نیافته‌ایم.

افزایش بهره دهی

ازدیاد بهره دهی سرمایه یکی دیگر از راه‌های دنیائی برای افزایش تولید سرانه است. گسترش سرمایه گذاری در ماشین و وسائل کار نیز یکی از راه‌های ازدیاد این بهره دهی است که از لحاظ تئوری مستلزم تجهیز پس اندازهای مردم است. لیکن حربه‌هایی که در جوامع غربی مردم را به ازدیاد پس انداز تشویق میکند همیشه در جوامع دیگر این برندگی را دارا نمی‌باشد. در اقتصاد امریکا که مردمش از سالیان دراز در سایه معتقدات ریشه دار مذهبی و اخلاقی خود، کار را مقدس و اسراف و تبذیر را ذنب لایغفر می‌شمارند بالا بردن نرخ بهره پس انداز غالباً نقش قاطعی در افزایش این سپرده‌ها بازی میکند. ولی در جامعه ما که اکثر مردم آن به دست و دل بازی و ریخت و پاش عادت کرده‌اند ظاهراً بایستی راه‌های دیگری جستجو کرد. تجربه سایر کشورهای مثل ما نشان داده است که جوایز پس انداز و سایر تمهیدات شرعی و قانونی غالباً بیش از نرخ بهره در جمع‌آوری سرمایه‌های کوچک و در تشویق مردم به

۱. گزارش سالانه بانک مرکزی ایران برای سال ۱۳۴۸ حاکی از اینست که با وجود پرداخت

یکی از بالاترین بهره‌ها به اوراق قرضه دولتی در جهان، وزارت دارائی توانسته است فقط ۶۰ میلیون ریال از جمع ۲۰ میلیارد ریال اوراق قرضه منتشره در سال ۱۳۴۸ را از بازار آزاد تجهیز نماید و بقیه این اوراق از طرف بانک مرکزی و سایر سازمانهای مالی خریداری شده است.

این هدف را در شرایط
فناوری نیست.

است زرنگی و لیاقت
فقط در سایه تیزبینی و
نظام تولیدی و صنعتی
زرگانی همه دنبال
براه راست پرمشقت
نی بنا شده‌اند غالباً

اداری ما بخلاف
ت. به پیروی از این
ه‌های پائین داده
های دیرینه «عرض
نچه در اجتماعات
است، در جامعه
(اثر مورد نظر را
عایت مسئولیت و

یکی دیگر از اصول
غربی وجود دارد
شرایط مساوی از
سته است یا زنها را
عیضات اقتصادی و
این کارگزینی
بخصوص در بخش
بل اهمیت نیست.

در یک دستگاہ با
وق و مزایای آنها
یسته میان بخش
تی است و در اثر
اد به منشی و منشیگری
نامساوی معکوس) از

پس انداز مؤثر می باشد. با آنکه مسئولان پولی و مالی مابه معضلات این مسائل وقوف لازم را دارا میباشند هنوز یک تحقیق عمیق درباره خصوصیات مصرفی مردم ایران و برای یافتن راههای ایرانی جهت تشویق مردم به پس انداز و سرمایه گذاری در کارهای تولیدی در دست نیست و اقدام به آن ضروری بنظر میرسد.

در مورد استفاده از تکنولوژی های موجود و تحقیق درباره فنون تازه باز اهمیت توجه به ایرانی بودن چاره ها از واجبات است. در ایران مثل بیشتر کشورهای توسعه جو امکانات بسیار وسیعی برای استفاده رایگان از تحقیقات دیگران و از فنون موجود وجود دارد. استقبال از این تحقیقات و بکار بردن آنها در شرائط مناسب ایران بهیچوجه باعث سرشکستگی ملی نیست. ژاپن و روسیه شوروی که امروز پیشرو و پرچمدار صنایع ترانزیستوری و فضائی میباشند تا جنگ جهانی دوم مقلد تکنولوژی غربی بودند و حتی تا دیر باز برای استفاده رایگان از این فنون حاضر به شرکت در سازمانهای بین المللی حمایت علائم صنعتی و اختراعات (که لازمه پرداخت حق اختراع به خارجیان بود) نبودند.

اختصاص منابع کمیاب انسانی و مالی ما برای تحقیقات و تتبعات علمی بایستی در حال حاضر از هر جهت برای حل مسائل ایرانی انجام گیرد. ما از لحاظ اقتصادی هنوز آنقدر غنی نیستیم که بتوانیم منابع زیادی را برای تحقیق بخاطر تحقیق تخصیص دهیم. از لحاظ توفیق در برنامه های اقتصادی نیز لازم است که تحقیقات ما جنبه عملی و رنگ ایرانی داشته باشد. ما بایستی تا آنجا که ممکن است و میتوانیم و بدردمای میخورد از تحقیقات دیگران استفاده کنیم و از تجربیات آنها پند گیریم و فقط در تحقیقاتی که برتری ما محرز است دست پیش بگیریم.

کار آئی زمین

از دیاد کار آئی زمین سومین راه حل افزایش تولید سرانه است. یکی از پیچیده ترین مشکلات فعلی ایران نیز در خم حل همین معما دور میزند. برای استفاده بیشتر از طرق علمی کشاورزی جدید که لازمه این کار آئی است آمادگی خاصی (از جمله سواد فراوان) از طرف روستائیان و کشاورزان لازم است. در کشورهای غربی (و همچنین ژاپن) که قاطبه مردم از نعمت سواد کلی بهره مندند نتیجه و ثمره تحقیقات دانشگاهی و آزمایشگاهی بوسیله نشریات و نوشته های گوناگون در اختیار کشاورزان گذارده میشود. در ایران که با وجود تلاشهای بیدریغ و مؤثر دولت هنوز بیش از نیمی از کشاورزان بزرگسال مابی سوادند بایستی راههای دیگری برای تفهیم و تعلیم فنون کشاورزی تازه به روستائیان پیدا کرد. این راهها هنوز از هر جهت آماده نشده اند. از میان بردن بیکاری یا کم کاری پنهان و آشکار در روستاهای ایران بعکس آنچه در ظاهر بنظر میرسد و تجربه بعضی از کشورهای دیگر (بخصوص ژاپن) نشان میدهد در شرائط ایران کار آسانی نیست. قسمت اعظم کشاورزان ما که در دوران ارباب و رعیتی یا مالک سالاری گذشته علاقه خاصی به کار و زحمت (بیش از آنچه مالک از آنان توقع داشته) نداشته اند و بیکاری یا کم کاری عادت کرده اند کاملاً آماده نیستند که یکشنبه خوی چندین ساله را عوض کنند و حالا که در سایه اصلاحات ارضی حاکم بر مقدرات خود شده اند کوشش بیشتری برای

تحصیل درآمد بیشتر مبدول دارند. راهی که غربی‌ها در گذشته رفته‌اند و امروز نیز بدنیای توسعه جو توصیه میکنند اینست که با عرضه کالاهای مصرفی تازه و چشمگیر (مثل دوچرخه و چرخ خیاطی و رادیو) و سوسه‌ای در دل روستائیان انگیزه شود تا آنان برای تحصیل این کالاهای کار بیشتر و تولید بیشتری مجبور گردند. این شیوه غربی میان مردمی که اخلاقاً و روحاً به پس انداز قسمتی از درآمد خود (هراندازه ناچیز باشد) معتقدند ممکن است اثرات نیکوئی در برداشته باشد، یعنی خرید کالاهای مصرفی از راه تولید و درآمد بیشتر حاصل گردد. ولی در ایران که (علاوه بر بلاهای جوی و بیرون از قدرت فردی روستائیان) تمایل نهائی به مصرف (بخصوص در میان کشاورزان فقیر و محروم) بسیار زیاد است و کار زیاد و پس انداز مناسب بخودی خود ارزشهای فردی یا اجتماعی توانائی نیستند ممکن است پیروی از این راه و رسم غربی و اکنش‌های نامطلوبی در برداشته باشد. یعنی بجای آنکه رادیو و دوچرخه یا جهاز دختر از محل تولید و درآمد بیشتر بدست آید، فرش خانه به گرو رود یا یکی از گوسفندان بارده بفروش رسد یا وام تازه‌ای از صراف ده تحصیل گردد یا خدای نکرده کمک شرکت تعاونی برای بهبود بذر بیکی از این مصارف برسد. بنابراین بایستی باز بسراغ راههای تازه ایرانی رفت و انگیزه‌های وطنی و ملی خاصی را که ممکن است روستائیان را بصراط مستقیم افزایش تولید رهنمائی کند جستجو نمود.

از طرف دیگر چون گرایش صنعت گسترتری ما بسوی صنایع غربی پرمایه و کم کارگر است، امکانات اشتغال روستائیان جوان در شهرها بطوریکه بازدهی کشاورزی را بطور مؤثری بالا آورد در این سالهای اولیه خیلی زیاد نیست و باز لازم است که فکر اساسی تری برای بیکاری پنهان در کشاورزی جستجو کرد.

اقتصادی بودن واحد تولید که در بیشتر کشورهای جهان بزرگترین معضل کشاورزی بعد از اصلاحات ارضی بوده و هست یکی از مسائلی است که بایستی به آن از دید ایرانی توجه کرد. در کشورهای غربی که مردم بعلل تاریخی و فرهنگی فراوان (و بیرون از حوصله این نوشته ناچیز) از کودکی با روح تعاون و همکاری و همزیستی خو گرفته‌اند، شرکتهای تعاونی روستائی نقش بزرگی در جبران نقایص مالکیت‌های کوچک و واحدهای غیر اقتصادی بازی میکنند، ولی در ایران که هنوز بیشتر مردم معتقدند که اگر شریک چیز خوبی بود خدا برای خودش شریکی پیدا میکند، تأسیس و توسعه شرکتهای تعاونی (گذشته از اشکالات فنی و تخصصی گوناگون دیگر) تا سالیان دراز مستلزم زحمات و فداکاریهای بیشمار و طاقت‌فرسایی از جانب مأموران اصلاحات ارضی و تعاونی است. شرکتهای سهامی زراعی نیز که به پیروی از روشهای غربی در ایران بمرحله عمل درآمده است از لحاظ ترکیب تشکیلات و نحوه عمل و انطباق با شرایط ایران بسیار قابل مطالعه است.

مدیریت صحیح

راه شناخته شده چهارم برای افزایش تولید سرانه بهبود مدیریت در بخش عمومی و خصوصی است. یکی از بزرگترین مشکلات اقتصادی حل نشده ما نیز در همین زمینه است، مثلاً برنامه داشتن که از ضروریات ابتدائی مدیریت صحیح است هنوز ریشه‌های عمیقی در ایران بخود

وقوف لازم را یافتن راههای است نیست و

اهمیت توجه امکانات بسیار استقبال از این نیست. ژاپن تا جنگ جهانی حاضر به شرکت حق اختراع

بایستی در حال روز آنقدر غنی لحاظ توفیق در شته باشد. ما ستفاده کنیم و بگیریم.

پیچیده ترین از طرق علمی (راوان) از طرف به مردم از نعمت یات و نوشته‌های بیدریغ و مؤثر گری برای تفهیم آماده نشده‌اند. بعکس آنچه در میدهد در شرائط یا مالک سالاری (ته) نداشته‌اند و بین ساله راعوض س بیشتری برای

نگرفته است. هنوز بسیاری از مردم در ایران معتقدند که جز خدا کسی برنامه ریز نیست و نباید باشد. نصیحت بزرگسالان بخرد سالان غالباً اینست که «حرف پیش نباید زد». ریشه این اعتقاد نا محکم در این است که چون مشیت الهی قادر است هر برنامه آماده شده‌ای را برهم ریزد و چون ضمناً کسی از مشیت الهی خبر ندارد برنامه ریزی کار عبثی است. جالب آنست که غربی‌ها با همین ایمان بقدرت خدا و با همین فرض که هیچکس از مشیت خداوندی خبر ندارد درست بعکس ما عمل میکنند و برای همه چیز زندگی و کار و کسب خود برنامه دارند. منطق غربی‌ها ظاهراً این است که گرچه برخواست خدا هیچکس آگاهی ندارد همیشه روی حساب منطقی جای این احتمال هست که اراده پروردگاری با هدف خاکیان جور درآید و بنابراین بهتر است که از ابتدای هر کاری نقشه و برنامه‌ای داشت که اگر اتفاقاً مشیت الهی نیز بر آن قرار گرفت منتهای استفاده از نتایج کار بعمل آید. در ایران هنوز چنین منطقی میان اکثریت مردم قوت نگرفته است.

عدم توجه لازم به برنامه ریزی، تشکیلات مناسب، اداره بمعنی صحیح، و برقراری پاداش و تنبیه برای کار و بیکارگی منحصر به ایران نیست. یکی از خصوصیات اصلی نظام های غیر صنعتی همین عدم اعتقاد به حاکمیت افراد بر مقدرات خویش است. ولی در ایران بععل تاریخی ریشه دار ظاهراً بی اعتنائی بیشتری به برنامه ریزی وجود دارد بطوریکه غالباً نقشه‌ها و برنامه‌های فردی و اجتماعی بصورت خیلی جدی تلقی نمیشود و گاه بگاه تصمیمات آنی و خلق الساعه بر نقشه‌های قبلی و حساب شده سبقت میگیرند. در چنین شرایطی بایستی فنون طراحی برنامه، سازمانهای اداری و بازرگانی، طرز اداره دستگاهها و نوع تنبیه و تشویق در اجتماع ما در چهار چوب ضوابط علمی محقق ولی با توجه بشرايط ایرانی تعبیه و تمهید گردند.

لزوم شتاب در چاره جوئی

از آنجا که مشکلات و مسائل اقتصادی ما روز بروز پیچیده تر و بغرنج تر میشوند و در سایه خصوصیات اقلیمی و ملی مارنگهای مختلط و نوظهوری بخود میگیرند اهمیت و فوریت چاره جوئی برای حل آنها روز بروز بیشتر میشود. در گذشته گاه بگاه که این مسائل طاقت فرسا میشده و از حوصله چاره‌های متعارف بیرون می افتاده‌اند واکنش آنی ما غالباً این بوده است که از خارجیان کمک بگیریم و از تجربیات آنها استفاده کنیم، غافل از اینکه این تجربیات وقتی بحال ما مؤثر خواهد بود که تفاوت گرفتاریها و مشکلات خود را با گرفتاریها و مشکلات آنها قیاس کنیم و تا آنجا که شباهتی میان این معضلات می بینیم راهها و توصیه‌های آنان را برگزینیم. یاس و ناامیدی که هم اکنون مردم کشورهای توسعه جو غالباً از غربی‌ها و راههای آنان حاصل کرده‌اند بیشتر از این جهت بوده و هست که این مردم بطور ناخود آگاه خواسته‌اند از مفروضات متفاوت نتایج مشابه بگیرند و ریشه حقیقی دردها را با آثار ظاهری آنها اشتباه کنند. در نتیجه، مثلاً برقراری علائم رانندگی که در غرب بظاهر موجب نظام رفت و آمد است غالباً بتنهائی راه حل مشکل عبور و مرور تصور میشود یا تدوین و تصویب یک قانون استخدام تازه بعنوان کلید حل کلیه مشکلات اداری و سازمانی قلمداد میگردد.

مسلم این است که حل مساله رنت و آمد در تهران مثل راه حل توفیق در انجام انقلاب اداری ، افزایش صادرات ، وصول عوارض نوسازی ، رقابت صنایع جوان در بازارهای جهان ، یا اصلاح وضع تلفن و اتوبوسرانی و برق شهرها با حل مساله افزایش تولید سرانه فرق اساسی ندارد . همه اینها مستلزم فکرو تعمق و نقشه و برنامه برای راه یافتن به چاره‌های ایرانی است ، چاره‌هایی که هنوز کاملاً وجود ندارد . برای یافتن این چاره‌ها نیز با سرعتی که دنیا پیش می‌رود ، هر اندازه زود بجنبیم باز دیرجنبیده‌ایم .

تهران - شهریور ۱۳۴۹

بیزنیست و نباید
 . ریشه این
 را برهم ریزد
 ت که غربی‌ها
 ندارد درست
 منطق غربی‌ها
 باب منطقی جای
 بهتر است که
 ارگرفت‌منتهای
 م قوت نگرفته

بیخ ، و برقراری
 ت اصلی نظام
 در ایران بععل
 غالباً نقشه‌ها
 مات آنی و خلق
 ی فنون طراحی
 ق در اجتماع ما
 ند .

ر میشوند و در
 ت و فوریت چاره
 باقت فرسا میشده
 ده است که از
 ریبات وقتی بحال
 کلات آنها قیاس
 ان را برگزینیم .
 راههای آنان
 ه خواسته‌اند از
 نها اشتباه کنند .
 رفت و آمد است
 ک قانون استخدام

عوامل اقتصادی و غیر اقتصادی تشکیل قیمتها

سید شریف شرف *

مسئله مهمی که علوم اقتصادی از آغاز به آن متوجه بوده و در حال حاضر هم یک موضوع اساسی تحقیقات اقتصادی می باشد، و مردم به آن همیشه توجه دارند، معیار بوجود آمدن قیمتها است. گرچه از نگاه حقوقی این سؤال را میتوان به آسانی جواب داد یعنی قیمت جزئی از قرارداد خرید و فروش بوده و متکی به موافقهی بایع و مشتری است لیکن از نگاه اقتصادی این مسئله به این آسانی نیست، زیرا در اینجا سؤالی پیدا میشود، و آن اینکه: کدام عوامل اقتصادی و غیر اقتصادی عرضه کننده را مجبور می نماید که معامله خرید و فروش را در مقابل قیمت معین انجام دهد، درحالیکه عرضه کننده یقیناً می خواهد امتعاش را حتی المقدور گران تر بفروشد و همچنین تقاضا کننده آرزو دارد تا حد ممکن متاع را به قیمت نازل خریداری نماید.

موضوع ایجاد قیمت را میتوان از دو نگاه مطالعه کرد، یعنی از نگاه اقتصاد انفرادی و از نگاه اقتصاد کلی. از نگاه اقتصاد انفرادی اگر سؤال این طور طرح شود که اندازه قیمت یک جنس معین مثل لباس، نان، سیوه و غیره مربوط به کدام عوامل است؟ و آن هم در صورتیکه قیمت سایر اشیاء و نیز سطح مرزدها و مالیاتها و قیمت مواد خام ثابت باقی بماند! از جنبه اقتصادی کلی میتوان سؤال کرد که قیمت وسطی یعنی سطح و معیار قیمتها مربوط به چیست؟ این نوع مطالعه موضوع از دو نگاه مختلف البته باهمدیگر اختلاف دارد، زیرا تحقیق یک پدیده منجر به توضیح یک حالت اجتماعی نمیگردد طوریکه تثبیت و توضیح انگیزه یک مجرم نمی تواند که حالت و موقف جرایم را بطور کلی روشن سازد.

ابتداء مسئله بوجود آمدن قیمتها را از نظر اقتصاد انفرادی مطالعه می کنیم و برای این منظور خود را در موقف عرضه کننده ای که یک جنس معینی را در بازار می فروشد قرار میدهیم. تولید کننده به کدام قیمت جنس معین را فروخته می تواند؟ مصارف تولید حتماً در تعیین قیمت فروش نقش مهم دارد، بعبارة دیگر، ازدیاد معاش، مواد خام، مصارف انرژی، مصارف نگاهداری و بکار انداختن ماشینها، مالیات و غیره، به اصطلاح اقتصادی مصارف

* آقای سید شریف شرف استاد دانشگاه کابل است و ریاست دانشکده اقتصاد آن دانشگاه را نیز بعهده دارد. نوشته ایشان، گذشته از ارزش علمی، خواننده را با زبان اقتصادی پارسی نویسان افغانستان آشنا می سازد. «تحقیقات اقتصادی» خرسند است که چنین نوشته ای را منتشر می سازد، امید است که این خود مقدمه همراهی و همکاری بیشتر اقتصاددانان ایران و افغانستان باشد.

عوامل تولید، عامل روشن بوجود آمدن قیمت‌ها بحساب می‌آید. هرگاه تولیدکننده مصارف تمام شد را از راه فروش تولیدات دوباره بدست آورده نتواند، موجودیت وی در خطر بوده، به زودی به افلاس و ورشکست روبرو خواهد گردید. لیکن تنها مصارف تولید، حتی از نگاه عرضه هم قیمت اجناس و خدمات را تعیین نمی‌تواند، بلکه سطح تکنالوژی یعنی پیشرفت تکنیکی هم در تثبیت و بوجود آمدن قیمت‌ها نقش عمده دارد. اگر بنا بر پیشرفت وسائل تکنیکی، وسایل تولید در جریان تولید نسبت به سابق کمتر مصرف گردد در حالیکه اشیاء از نگاه کمیت و کیفیت برابر به معیار قبلی باشد در صورت بلند بودن قیمت عوامل تولید بازهم متصدی می‌تواند محصولات را به قیمت‌های سابق عرضه نموده و بفروش برساند. بعبارة دیگر اگر سطح مزدها و معاشات بلند برود، بازهم قیمت تولیدات به حال سابق باقی می‌ماند. سطح تکنیک تولید در حدود تئوری قیمت‌ها بوسیله تابع تولید مطالعه میشود. تابع تولید می‌رساند که تا چه مقدار ماشین، مواد خام و قوای کار خلاصه عوامل تولید، به صورت مرتبط، مورد استفاده قرار می‌گیرد، تا یک مقدار معین از محصولات تولید شده بتواند. پس تابع تولید در واقع عبارت از روش تولیدی مطابق به آخرین «سطح معلومات» تکنیکی می‌باشد. نظر به توضیح فوق دو عامل بوجود آمدن قیمت‌ها را از نگاه اقتصاد انفرادی مطالعه کردیم، یعنی یک بار یک عامل اقتصادی که عبارت از قیمت عوامل تولید بود و از جانب دیگر عامل تکنیکی، یعنی سطح تکنیک تولید را در نظر گرفتیم. اما عوامل دیگری هم موجود است که در تعیین قیمت‌ها بی‌اثر بوده نمیتواند. این امر برای تولیدکنندگان خیلی مهم است که امتعه معین را به تنهایی عرضه میکنند و یا اینکه رقباء هم چنین کاری را انجام می‌دهند؟ در صورت وجود عرضه کنندگان رقیب، تقاضاکنندگان بمنظور خرید جنسی معین به مراجع مختلف مراجعه کرده می‌توانند و طبعاً عرضه‌کننده‌ای با قیمت نازل‌تر، مشتریان زیادتر را به خود جلب می‌کند این مسئله را از روی درجه رقابت و شکل بازار دیده می‌توانیم.

شکل بازار انحصاری^۲ (مونوپول) از نظر تولیدکننده خیلی مساعد است، در حالی که برای مستهلکین مفید نیست. در صورت بازار انحصار شده، تولیدکننده قیمت امتعه را هر اندازه که بخواهد می‌تواند تعیین کند و چنین عملی را حتماً انجام می‌دهد تا حتی المقدور بلند ترین مفاد را بدست آورد. البته قیمت‌های خیلی بلند مقدار فروش را تا حد ممکن کم می‌سازد. یعنی باوجود قیمت‌های بلند مفاد زیاد نصیب تولیدکننده نیست. هرگاه عرضه مجموعی در یک دست متمرکز باشد، یعنی انحصار وجود داشته باشد در تحت چنین شرایط مفاد اکثری انحصار کننده در نقطه کورنو^۳ میسر شده میتواند و این عبارت از تقاطع منحنی مصارف نهائی^۴ با منحنی حاصل نهائی^۵ می‌باشد. هر قیمت و مقدار فروش بغیر از نقطه کورنو، مفاد مونوپولیست را تقلیل خواهد داد چون در اثر قیمت بلند، مقدار تولید (عرضه) محدود می‌شود، پس در شرایط

- | | |
|------------------------|-------------------|
| 1. Production Function | 2. Monopoly |
| 3. Cournot | 4. Marginal Costs |
| 5. Marginal Revenue | |

م یک موضوع
وجود آمدن
د یعنی قیمت
کن از نگاه
و آن اینکه :
خرید و فروش
امتعه اش را
به قیمت نازل

ماد انفرادی و
رزه قیمت یک
م در صورتیکه
د! از جنبه
به چیست ؟
حقیق یک
ه یک مجرم

کنیم و برای
قرار میدیم.
س در تعیین
رف انرژی،
ادی مصارف

انگاه را نیز
افغانستان آشنا
ین خود مقدمه

انحصار مستهلکین استثمار شده و این عمل بضرر اقتصاد ملی تمام می شود، لذا سیاست های اقتصادی اصولاً مخالف انحصار است.

رقابت مکمل شکل دیگری بازار است. علمای مکتب کلاسیک و نیز پیروان مکتب های اتریش و کمبریج و لوزان بوجود آمدن قیمت ها را به صورت آزاد معیار تولید و استهلاك اجتماع قرار داده اند. تیوری علمای موصوف متکی به آنست که در همه بازارها رقابت کامل حکمفرما است، رقابت کامل تعیین می کند که کدام اشیاء چه مقدار با کدام سطح تخنیک و نوع ارتباط عوامل تولید، تولید شود و کدام جمعیت از مستهلکین چه مقدار اشیاء را استهلاك نمایند. در تحت شرایط رقابت مکمل، عرضه کننده نسبت به بازار خیلی کوچک بوده و در تعیین قیمتها تاثیری وارد کرده نمی تواند، بعبارت دیگر در بازار رقابت مکمل، قیمت برای عرضه کنندگان یک معطی (دیت) است، رجحان و امتیازی در بازار وجود نداشته و اشیاء از نگاه اقتصادی و تخنیکی متجانس می باشد. حد اکثر مفاد متصدی در تحت شرایط رقابت مکمل با مساوی شدن مصارف نهائی، حاصل نهائی و قیمت میسر می گردد. در شرایط رقابت مکمل قیمتها در اثر فشار رقبا روبه نزول است و مستهلکین به بهترین نحو اشیای مورد ضرورت را تهیه و احتیاجات خویش را رفع می نمایند. شرایط رقابت مکمل که اساس مطالعات اقتصادی آدم اسمیت و پیروانش را تشکیل می داد در طول سده نوزده با تغییرات کلی روبرو گردید. در اواخر قرن نوزده تصدیهای مودرن و بزرگ بوجود آمد. در حوالی ۱۸۸۰ در ایالات متحده آمریکا ترسها عرض وجود کرد، در نتیجه نفوذ تصدیها بالای مارکیت [بازار] افزایش یافت و در برخی موارد حتی منجر به تسخیر مارکیت گردید. در واقع بازار رقابت مکمل یک شکل سرحدی مارکیت تلقی گردید که مارکیت مونوپول انحصار در قطب دیگر آن قرار داشته و در بین این دو قطب اشکال مختلف بازار قرار دارد.

ربرت تریفن در اثر معروف خود «رقابت انحصاری و تیوری عمومی توازن»^۱ که در سال ۱۹۴۰ انتشار یافت از بازار رقابت متجانس که شکل کامل مارکیت است و مارکیت فروش مجزاء^۲ شکل انحصاری می باشد به تفصیل بحث نموده است، در حالیکه شکل معمول مارکیت بین اشکال دو گانه فوق قرار داشته و آن عبارت از شکل رقابت انحصاری بازار است. نا گفته نماند که برای مدت کوتاهی مفاد مستهلکین طبعاً متضمن شرایط رقابت کامل است، در حالیکه در مطالعه این جریان بصورت طویل المدت امکانات دیگری را هم نباید از نظر دور داشت. هر گاه مفاد انحصاری به بهبود تکنیک تولید منتهی گردد از بلند رفتن قیمتها در طی یک مدت طولانی کاسته خواهد شد و این جریان به مفاد تقاضا کنندگان تمام خواهد گردید. طرف دیگر تبادل تقاضا کنندگان قرار دارند و قاعدتاً عده زیادی از تقاضا کنندگان به خرید یک جنس علاقه مند می باشند. اشیای استهلاکی را خانواده ها تقاضا میکنند و در پهلوی آن متصدیان هم بحیث تقاضا کننده بازار وجود دارند. نا گفته نماند که حجم و شدت احتیاج هم بالای شکل قیمتها تأثیر دارد.

1. Triffin (Robert) : Monopolistic Competition and General Equilibrium Theory

2. Isolated Selling

شدت احتیاج توسط ارتجاعیت (حساسیت) تقاضا^۱ سنجش می شود. هرگاه تقاضا بکلی منجمد باشد صعود قیمت باعث کسر مقدار خرید نمی گردد، برخلاف در صورت ارتجاعیت زیاد تقاضا صعود ناچیز قیمتها از حجم تقاضا به پیمانۀ زیاد می کاهد و تنزیل جزئی در قیمتها منجر به افزایش وسیع تقاضا می گردد.

ارتجاعیت قیمتها توسط اشتهاارات (اعلانات) تا اندازه تحت تأثیر قرار می گیرد. معیار و شدت تقاضا در تابع تقاضا تمثیل می شود طوری که از خلال آن نظر به بلندی قیمت و اندازه اشتهاارات، تقاضا کنندگان مقدار معین یک جنس را خریداری می نمایند. از نگاه تقاضا اشکال بازار نیز مختلف و متنوع بوده می تواند که از تشریحات مفصل آن در طی این مقالت صرف نظر می شود.

شکل دیگر بازار اولیگوپول^۲ است که تعداد محدود عرضه کنندگان با همدیگر در حالت رقابت می باشند که این شکل بازار از نگاه عرضه چندان مساعد نیست، زیرا همچشمی اقدامات متقابل موقوف عرضه کنندگان را مشکل ساخته و نتیجۀ مطلوب حاصل نمی گردد. بازار موثر، سگرت و نفت یک مثال خوبی برای شکل بازار اولیگوپول محسوب می شود.

بارعایت اختصار می توان تذکر داد که تشکل قیمت از نگاه اقتصاد انفرادی مربوط به قیمت عوامل تولید، تابع تقاضا و شکل مارکیت است که اینها را میتوان عوامل اقتصادی تشکل قیمت محسوب کرد. در پهلوی عوامل اقتصادی عامل تکنالوژی را که عبارت از تابع تولید می باشد نیز باید علاوه نمود. هرگاه مرام متصدی را در نظر گیریم قیمت دقیق را پیدا می توانیم و یا اینکه در چوکات اشکال بازار حدود آن را تعیین و یا تخمین می توانیم. متصدی مرام های مختلف را تعقیب میکند قاعدتاً حصول مفاد اکثری در شرایط بازار آزاد، مرام متصدی می باشد. موضوع اخلاق اجتماعی که مفاد شخصی را تحریم می کند در این جا مورد تحلیل مسا قرار نمی گیرد.

با وصف آنهم طرفداران بازار آزاد توقع مفاد اکثری را یکنوع مرام عادلانه متصدی تلقی می نمایند، زیرا در شرایط رقابت مکمل و بازار آزاد، تعقیب مفکوره مفاد اکثری با شرایط انسجام و استفاده مناسب و معقول عوامل تولید مساوی قرار می گیرد، بعبارۀ دیگر این جریان شرط اساسی استفاده اعظمی و زیادترین درجه تأثیر در اقتصاد ملی محسوب میشود. نظریه مین ملحوظ اکثر علمای اقتصاد با پرنسیب مفاد اکثری منجیث پرنسیب اقتصادی مخالفت ندارند.

رویه مرفته عوامل اقتصادی، تخنیکی و سایکالوژی (روحی) معیار قیمتها را از نگاه اقتصاد انفرادی تعیین می نماید. هرگاه هدف قبلا تعیین گردد می شود که قیمت مساعدرا با مقدار عوامل تولید اندازه ای مناسب اشتهاارات به کمک میتودهای طرح ریزی^۳ سنجش گردد و چنین میتود روزبه روز زیادتر معمول می گردد.

حالا تشکل قیمتها را از نگاه اقتصاد کل مورد مطالعه قرار می دهیم یعنی علل و عوامل سطح قیمت را مطرح بحث قرار می دهیم که از نگاه اقتصاد کل قیمت چه طور تعیین می گردد؟

1. Elasticity

2. Oligopoly

3. Programming

دوره به شکل تقاضا در برابر اشیاء و خدمات ظاهر می گردد و از جانب دیگر مربوط به مقدار مجموعی اشیاء است که بغرض رفع احتیاجات در برابر تقاضای پولی پیدا می شود. گرچه موضوع

در اول ساده به نظر می رسد معذکک مطالب مهم در آن مضمّن است. سطح قیمت ها در شرایط بوجود آمدن قیمت ها به صورت آزاد در یک مدت طولانی طوری تنظیم میشود که تقاضای مجموعی به شکل پول مقدار مجموعی اشیاء را جذب نموده بتواند. هرگاه تقاضای پولی بزرگتر شود آن زمان در یک اقتصاد آزاد سطح قیمت ها حتماً روبه صعود خواهد بود. باید متذکر شد که هر دو جنبه یعنی تقاضای پولی و عرضه مجموعی اشیاء با یک دیگر بدون ارتباط نبوده بوسیله دوران اقتصاد باهم بستگی دارد. بغرض توضیح بهتر مطالب را بیشتر مطالعه می کنیم. نخست جنبه تقاضا را می بینیم، در اینجا باید گفت که انواع زیاد تقاضا موجود است مانند تقاضای داخل کشور به مواد استهلاکی، تقاضای داخل به اشیای سرمایوی، تقاضای دولتی و تقاضای خارج. تقاضای داخلی به مواد استهلاکی تا اندازه زیادی مربوط سطح عاید است بهر اندازه که عاید بلند باشد تقاضای مواد استهلاکی هم بلند خواهد رفت، درحالیکه قسمت زیاد عاید را مزد و معاش تشکیل می دهد. مزد و معاش از نگاه متصدی یک جزء از مصارف تولیدی است. به این ترتیب مزد و معاش زیاد برای متصدی معنی مصارف گزاف را می دهد، درحالیکه از نگاه تقاضا برای موصوف این رقم اهمیت دارد.

تقاضای خصوصی به اشیای سرمایوی تحت شرایط و مقررات دیگر اجراء می شود. خصوصاً مفاد حقیقی، توسعه فروش، استفاده اعظمی از ظرفیت دستگاهها، ایجاد شرایط تجهیزات جدید تشکیلاتی و تخنیکی و بالاخره شرایط کریدت [اعتبار] و عوامل مربوط به آن که بوسیله بانک عرضه می شود، در مورد سرمایه گذاری و تقاضا به اشیای سرمایه گذاری نقش مهم را دارا می باشد. گرچه این شرایط غیر متجانس است با وصف آنها عوامل اقتصادی بوده واز همین نگاه یک تحلیل یا پیشگوئی پیرامون تصمیم مربوط به سرمایه گذاری متصدیان خیلی مشکل می باشد، درحالیکه پیشگوئی در مورد تقاضا به مواد استهلاکی آسانتر است. عناصر معین سایکالوژی (روحی) نیز درین جریان شامل بوده و امواج خوشبینی ها و بدبینی ها، تقاضا به اشیای سرمایه گذاری را تحت الشعاع قرار می دهد. اینکه تأثیر سایکالوژی (روحی) تا چه اندازه است به مشکل می توان تثبیت کرد. علاوه بر اینها تقاضای دولت و مؤسسات دولتی نیز موجود می شود که تحت تأثیر عوامل سیاسی قرار دارد و می توان آن را عوامل غیر اقتصادی محسوب کرد. و بالاخره تقاضای خارج را هم بایست در نظر گرفت و این امر مربوط به تناسب قیمت های داخل با خارج، تعرفه گمرکی و سایر شرایط تجارت خارجی می باشد. عوامل سیاسی از این جهت است که دولت تعرفه گمرکی، نرخ تبادل و معیار واردات را تعیین و تغییر داده میتواند. طوریکه مشاهده کردیم عوامل متعددی در کار است که نمی توان ارتباط و مقررات مربوط را به سهولت درک کرد.

با توضیحات مطالب فوق در واقع به اساس علم اقتصاد ملی تماس گرفتیم و البته در طی این گفتار نمی توانیم که حق مطلب را اداء کنیم. از جانب دیگر مجبوریم در تفحص عوامل

ست که در یک
مگر مربوط به مقدار
بود. گرچه موضوع

ر یک مدت طولانی
را جذب نموده بتواند.
ت‌ها حتماً روبه‌صعود
مجموعی اشیاء با یک
توضیح بهتر مطالب را
گفت که انواع زیاد
ای داخل به اشیای
بلاکی تا اندازه‌زیادی
کی هم بلند خواهد رفت،
عاش از نگاه متصدی
برای متصدی معنی
اهمیت دارد.

یگر اجراء می‌شود.
ها، ایجاد شرایط
وامل مربوط به آن که
بر پایه گذاری نقش مهم
امل اقتصادی بوده و از
اری متصدیان خیلی
آسانتر است. عناصر
نی‌ها و بدینی‌ها، تقاضا
الوژی (روحی) تا چه
و مؤسسات دولتی نیز
عوامل غیر اقتصادی
ین امر مربوط به تناسب
می‌باشد. عوامل سیاسی
اردات را تعیین و تغییر
که نمی‌توان ارتباط و

ماس گرفتیم و البته در طی
عبوریم در تفحص عوامل

بیشتر بپردازیم تا موضوع شکل کاملتری را بخود گرفته بتواند.

در توضیحات بالا از سیستم بانک و بانکداری تذکر دادیم و این مسئله برای تقاضای مجموعی اهمیت زیاد دارد که نمی‌توان آنرا نادیده گرفت. همچنین در مورد تقاضای دولتی عواید دولت نقش مهم دارد. سیستم بانکداری مرکب از یک بانک مرکزی است که پول نشر می‌کند و تعداد زیادی بانکهای شخصی و تجاری می‌باشد. البته بانک مرکزی آخرین مرجع فعالیت برای بانکهای خصوصی می‌باشد که در واقع بازهم بانک مرکزی است که حدود تقاضا را تعیین می‌دارد. البته قانون نشر بانکوت [اسکناس] هم دارای اهمیت زیاد است که آیا بانک مرکزی چنین قانون را مستقل طرح می‌تواند و یا از صلاحیت حکومت است و یا اینکه نظر به مکلفیت در مورد تبادل پول، نفوذ بانک مرکزی بالای مقدار و حجم پول ناچیز است. تجارت خارجی و مسایل مربوط به آن نیز بر حجم پول و تقاضا تأثیر فراوان دارد چه در شرایط نرخ ثابت تبادل، بانک مرکزی مجبور است که پول خارجی را به نرخ معین به پول داخلی تسعیر کند. در شرایط اضافه صادرات مقدار پول در داخل توسعه می‌یابد و در نتیجه مقدار ذخایر و اسعار رو به افزایش می‌رود و حجم پول زیاد می‌شود. هرگاه هدف سیاست اقتصادی متوجه این باشد که سطح قیمت‌ها استقرار یابد درحالی‌که در خارج انفلاسیون در حال پیشرفت باشد خریداری اجناس در این کشور برای خارجیان ارزان تمام می‌شود. در نتیجه صادرات توسعه پیدا می‌کند و حجم پول در داخل کشور افزایش می‌یابد و در نتیجه سطح قیمت‌ها در داخل کشور هم بلند می‌رود. پس در سیستم نرخهای ثابت متبادله هیچ کشوری نمی‌تواند که از جریان و انکشاف بین‌المللی سطح قیم ایمن باشد و جهان در حقیقت یک ساحه پولی واحد را تشکیل می‌دهد. تنها سیستم نرخ تبادل متحرک و غیر ثابت می‌تواند که چنین مکانیزم را جلوزند. لیکن در شرایط نرخ تبادل ثابت قابلیت تبادل بانک مرکزی بالای مقدار پول داخل اثر قابل توجه ندارد و از جانب دیگر امکان خلق کردیت بانک‌های بازرگانی مربوط به مقدار پول داخل می‌باشد و قاعدتاً حدود خلق اعتبارات برای بانک‌های خصوصی بوسیله بانک مرکزی تعیین می‌گردد و البته تا حدود معین دست آزاد هم ندارد. یک وسیله مهم و عمده سیاست پولی بانک‌های مرکزی عبارت از تعیین فیصدی ربح، عملیات بازار باز و تعیین میزان ریزرف [ذخیره] است که بانک‌های تجاری مکلف بر رعایت آن می‌باشد. ناگفته نماند که همکاری عملیات بانک مرکزی با حکومت و بانک‌های بازرگانی در هر کشور به صورت‌های مختلف تنظیم شده است. لیکن در تحلیل نهائی بازهم یک سیاست است که به صورت ارادی به منظور تهیه و تنظیم پول در اقتصاد ملی تعقیب می‌شود. اینکه سیستم بانکداری وسائل پول به منظور تمویل اشیای استهلاکی دوامدار و یا اشیای سرمایه‌گذاری و کسر بودجه خانواده‌ها و یا توسعه صادرات در اختیار مردم می‌گذارد و یا با تعیین ربح بلند، تقاضای پولی را محدود می‌سازد، در نتیجه تقاضای مجموعی به اشیاء و خدمات بزرگ و یا کوچک می‌گردد.

هرگاه جنبه عرضه را تحت مطالعه قرار دهیم، طوریکه در تشریحات بالا متذکر شدیم، بلندی سطح قیم مربوط به اینست که در برابر تقاضای پولی، مقدار واقعی اشیاء که عرضه می‌گردد به چه پیمانانه و حجم می‌باشد، زیرا طوریکه اقتصاد انفرادی یک ظرفیت تولیدی

معین و محدود را دارا می باشد، اقتصاد ملی هم دارای یک ظرفیت تولیدی معین است یعنی ظرفیت تولیدی اقتصاد ملی هم مقدار معین اشیاء و خدمات را در طول یک دوره معین با استفاده از دستگاهها، ماشینها و تجهیزات موجود تولید میتواند. هرگاه فرض شود که ظرفیت تولیدی یک اقتصاد ملی همیشه به صورت مکمل مورد استفاده قرار می گیرد آنگاه مسئله حل می باشد. لیکن در یک سیستم اقتصاد آزاد زمانی تولید بعمل می آید که تولیدات از نگاه اقتصاد انفرادی مطلوب باشد و این مسئله بازهم با رعایت سطح تکنالوژی مربوط به معیارمزدها و مالیات و همچنین قیمت اشیای وارداتی و شکل بازاری می باشد، طوریکه در بالا مفصلاً از آن بحث کردیم.

مسئله مزد و معاشات پولی نظر به سطح قیم مانند سیستم بانکداری حایز اهمیت مرکزی می باشد. دو شکل افراطی امکان پذیر است:

یا اینکه سیستم بانک، امکانات تمویل تقاضا را به صورت مستقل معین می کند، که در تحت چنین شرایط سوییۀ مزدها با سطح قیم طوری مطابقت خواهد کرد، تا استخدام کل تأمین گردد، زیرا جنبۀ مخالف این جریان طوری است که سیستم بانکها بغرض جلوگیری از بیکاری صعود مزد و معاشات را تمویل میکند. عبارۀ دیگر تقاضا خلق می کند و در نتیجه استخدام کل تضمین می گردد. در این مورد اتحادیۀ کارگران در واقع موقف بانک مرکزی را احراز نموده اند. معیارمزدها سطح قیم را تعیین می کند و به منظور استقرار سطح قیم لازم است تا در مذاکرات مربوط به مزد و معاشات این مطلب بکلی رعایت شود.

انتخاب یک راه وسطی شکل سالم آن می باشد، یعنی نفوذ بانک مرکزی بالای معیار تقاضا و تأثیر اتحادیۀ کارگران بالای سوییۀ مصارف و کنار آمدن هر دو طرف، استخدام را در اقتصاد ملی تأمین می تواند.

در طی مقالتهای عوامل عمده ای را که در تعیین سطح قیم نقشی دارند توضیح نمودیم یعنی عوامل اقتصادی در داخل کشور طوریکه میلان استهلاک، مفاد، ربح، افزایش تقاضا، استفاده از ظرفیت، عوامل مشخصه توسعۀ سرمایه گذاری محسوب می گردد. اشکال مارکیت، عوامل اقتصادی و سیاسی در خارج، سیاست تجاری خارج، عوامل سیاسی داخل کشور، اندازه مالیات، سیاست گمرکی، سیاست نرخ تبادل، سیاست پولی، سیاست مزد و معاشات که قدرت اتحادیۀ کارگران در آن نقش مهم دارد و بالاخره پیشرفت تکنیکی، همه علل و عوامل تشکل و استقرار قیم محسوب می شود. ناگفته نماند که سیاست اقتصادی کشورهای خارجی هم بالای جریان اقتصاد داخلی تأثیر فراوان دارد.

ردی معین است یعنی
 دوره معین با استفاده
 فرض شود که ظرفیت
 در آنگاه مسئله حل
 تولیدات از نگاه اقتصاد
 ربط به معیار مزدها و
 که در بالا مفصلا از آن

مداری حایز اهمیت مرکزی

مستقل معین می کند ،
 هد کرد، تا استخدام کل
 با بغرض جلوگیری از
 خلق می کند و در نتیجه
 واقع موقف بانک مرکزی
 رور استقرار سطح قیم لازم
 ت شود .

نک مرکزی بالای معیار
 دو طرف ، استخدام را در

قیم نقشی دارند توضیح
 استهلاك ، مفاد ، ربح ،
 نذاری محسوب می گردد .
 ، تجاری خسارج ، عوامل
 تبادل ، سیاست پولی ،
 رد و بالاخره پیشرفت
 نا گفته نماند که سیاست
 اوان دارد .

بحثی در باره

ارزیابی تطبیقی قراردادهای نفتی مبتنی بر عاملیت باقراردادهای نفتی مبتنی بر مشارکت

در آذرماه ۱۳۴۷ بنابه دعوت بانک مرکزی ایران آقای
 توماس استوفر گفتاری پیرامون « ارزیابی تطبیقی
 قراردادهای نفتی » در بانک مرکزی ایران ایراد کرد .
 بانک مرکزی ایران از چندتن از صاحب نظران خواستار
 شد در باره این سخنرانی اظهار نظر نمایند .

« تحقیقات اقتصادی » بسیار خوشوقت است که اکنون
 متن سخنرانی آقای استوفر و اظهار نظرهای آقایان فروزان
 مینا و عرفانی را انتشار می دهد .

گرچه نزدیک به دو سال از تاریخ ایراد سخنرانی
 اصلی میگذرد ، و در خلال این مدت مقاله جامعی نیز
 بقلم آقای منصور فروزان در شماره های ۱۷ و ۱۸ « تحقیقات
 اقتصادی » در همین زمینه انتشار یافته است ، با این همه
 تصور می رود طرح مطلب بطور کامل به عنوان مسئله ای
 در اقتصاد عملی برای علاقمندان مسائل نفتی مفید
 واقع شود .

نکته مهمی که باید بدان توجه داشت آن است که آقای
 استوفر ، علی رغم اعتراض بعضی از منقدان ، در گفتار
 تهران خود مزایای به اصطلاح « ناملموس »
 قراردادهای مشارکت و پیمانکاری را بی اهمیت نپنداشته
 است . بطوری که میگوید « هیچ کس منکر این حقیقت
 نمیتواند شد که قراردادهای مشارکت و پیمانکاری
 برای مشارکت شرکت نفت در مدیریت امور نفتی
 امکانات بیشتری را فراهم میسازد . همچنین ممکنست

تجربیهاتی که یک شرکت در اثر بازاریابی برای نفت خام خود بدست می آورد بتواند مقداری ضرر سالانه در معاملات مرحله سفلی را توجیه کند» .

آنچه آقای استوفر میگوید تصریح کند آن قسمت است که «ماهیت مزایای ناملموس، اصولاً مانع آن است که بتوان ارزش های شمارش پذیری، که اسکانات قیمت گذاری را فراهم کند، بدانهاداد» و بهمین جهت استدلال ریاضی خود را با بکار بردن چنین ارزش های ذهنی نامعین مغشوش نمیسازد.

«تحقیقات اقتصادی» از اظهار نظر خوانندگان خود در باره این مسئله با اهمیت استقبال می کند و برای درج نظریات دیگری در این زمینه آمادگی دارد.

ارزیابی تطبیقی قراردادهای نفتی مبتنی بر عاملیت با قرار دادهای نفتی مبتنی بر مشارکت*

توماس استوفر**

موضوع بحث امروز، تجزیه و تحلیل تطبیقی قراردادهای نفتی مبتنی بر عاملیت، مشارکت و پیمانکاری از نظر دولت مالک منابع نفتی است که وظیفه دارد با انتخاب مناسب ترین قراردادها منافع خود را به حداکثر برساند. این مسئله پیچیده اهمیت بسزائی دارد، زیرا عواید نفت نقش اساسی در اقتصاد کشورهای تولیدکننده نفت بازی میکند. ارزیابی تطبیقی قراردادهای نفتی نه تنها به علت جنبه های سیاسی آنها بلکه بعلاوه فروض ناسازگار و ضمنی کسانی که در این قراردادها بحث میکنند محل اختلاف است. علاقمندم که در اینجا از بعضی از محدودیتهای و اشکالات بالقوه روشهای گوناگونی که برای تجزیه و تحلیل قراردادهای نفتی بکار میرود گفتگو کنم. امیدوارم این بحث کوتاه بتواند تا حدودی تناقض های ظاهری و ادعاهای متضادی را که در نوشته ها و کتب راجع به این موضوع دیده می شود روشن نماید.

تجزیه و تحلیل ما از سه قسمت تشکیل می یابد:

۱. نحوه انجام محاسبات برای تعیین درآمد طرفین قرارداد پنجاه - پنجاه؛ تفسیری از تنصیف منافع.
۲. اهمیت تجزیه و تحلیل جریان وجوه نقدی و نرخ تنزیل.
۳. نقص عملی تجزیه و تحلیل اقتصادی: اهمیت اساسی تعریف یک سیاست جانشین و ارزیابی میزان بالقوه برداشت.

ارزیابی قراردادهای نفتی را مشکل است فقط بکمک تجزیه و تحلیل اقتصادی و مالی بتوان انجام داد. با این که بحث کنونی مطلقاً به اثرات اقتصادی و مالی قراردادها محدود گردیده یعنی در مقایسه قراردادهای مختلف تمام منافع ناملموس و مزایای سیاسی نادیده گرفته شده کاملاً واضح است که در بعضی موارد ممکن است دولتها پیشنهادهایی را که از نظر

* این نوشته متن گفتاری است که در مجلس بحثی که در پائیز ۱۳۴۷ در بانک مرکزی ایران برگزار گردید قرائت شد. همین موضوع بصورت کاملتر در گزارشی که نویسنده در ژوئیه ۱۹۶۹ به سمینار «اوپک» دروین تقدیم داشت عنوان شده است. نگاه کنید به:

Middle Eastern Economic Survey, 17 oct. 1969 (Supplement).
متن کامل این مقاله همراه با صورت جلسات سمینار انتشار می یابد.

** Thomas Stauffer

اقتصادی سودآور است نپذیرند و پیشنهادهایی را قبول کنند که از نظر اقتصادی جالب نباشد. اینکه کدام تصمیم بهتر با منافع کشور توافق دارد بستگی به هر مورد دارد. بهر حال باید در نظر داشت که منافع ناملموس^۱ در ماهیت خود قابل اندازه گیری نیستند و بهمین جهت کسی نمیتواند ارزش و قیمت آنها را تعیین کند. مثلاً هیچ کس منکر نمی تواند شد که قرارداد مشارکت یا پیمانکاری برای مشارکت شرکت ملی نفت در مدیریت امور نفتی امکانات بیشتری را فراهم بپسازد. هم چنین ممکن است، تجربیاتی که یک شرکت در اثر بازاریابی برای نفت خام خود بدست می آورد بتواند مقداری ضرر سالانه در معاملات مرحله سفلی^۲ را توجیه کند. اگر چه این منافع بنوبه خود حائز اهمیت است، ولی ما مجبوریم از آنها چشم پوشی نمائیم و فقط به مسائل مالی محض توجه داشته باشیم.*

نحوه انجام محاسبات برای تعیین درآمد طرفین قرارداد پنجاه- پنجاه:

«تخصیف منافع»

ساده ترین راه مقایسه قرارداد عاملیت با قراردادهای مشارکت یا پیمانکاری (از نوع قرارداد «اراپ») استفاده از روش معروف به «تخصیف منافع» می باشد. منظور از این روش مقایسه سهمی از کل منافع است که نصیب دولت امتیاز دهنده می شود، در قیاس با آن قسمت از «منافع» که بطرف خارجی تعلق می گیرد. مثلاً چنین استدلال گردیده که در مورد قرارداد مشارکت شرکت ملی نفت ایران و پان آمریکن، سهم شرکت ملی نفت ۷۰ درصد منافع و سهم پان آمریکن ۲۰ درصد میباشد، در حالیکه قرارداد کنسرسیوم براساس ۵۰-۵۰ تنظیم شده است که پس از منظور کردن بهره مالکانه سهم ایران ۵۷ درصد و سهم کنسرسیوم ۴۳ درصد منافع خواهد بود. باید توجه داشت که روش «تخصیف منافع» کاملاً گمراه کننده است، زیرا این روش حتی در ساده ترین حالات معیار مناسبی برای اندازه گیری درجه مطلوبیت مالی قرارداد عاملیت در مقایسه با قراردادهای مشارکت یا پیمانکاری در اختیار متصدیان امر قرار نمی دهد. عدم موفقیت «تخصیف منافع» در ایجاد محک برای ارزیابی مزایای نسبی قراردادهای عاملیت یا پیمانکاری نتیجه سه عامل زیر است:

۱. معیارهای سنجش همانند نیستند بدین معنی که درصد مربوطه در تمام حالات بریک مبنای ثابت محاسبه نمی شود.
۲. معمولاً روش فوق هزینه سرمایه گذاری یک کشور در قرارداد مشارکت یا پیمانکاری را در نظر نمی گیرد.

1. Intangible benefits

2. Downstream operations

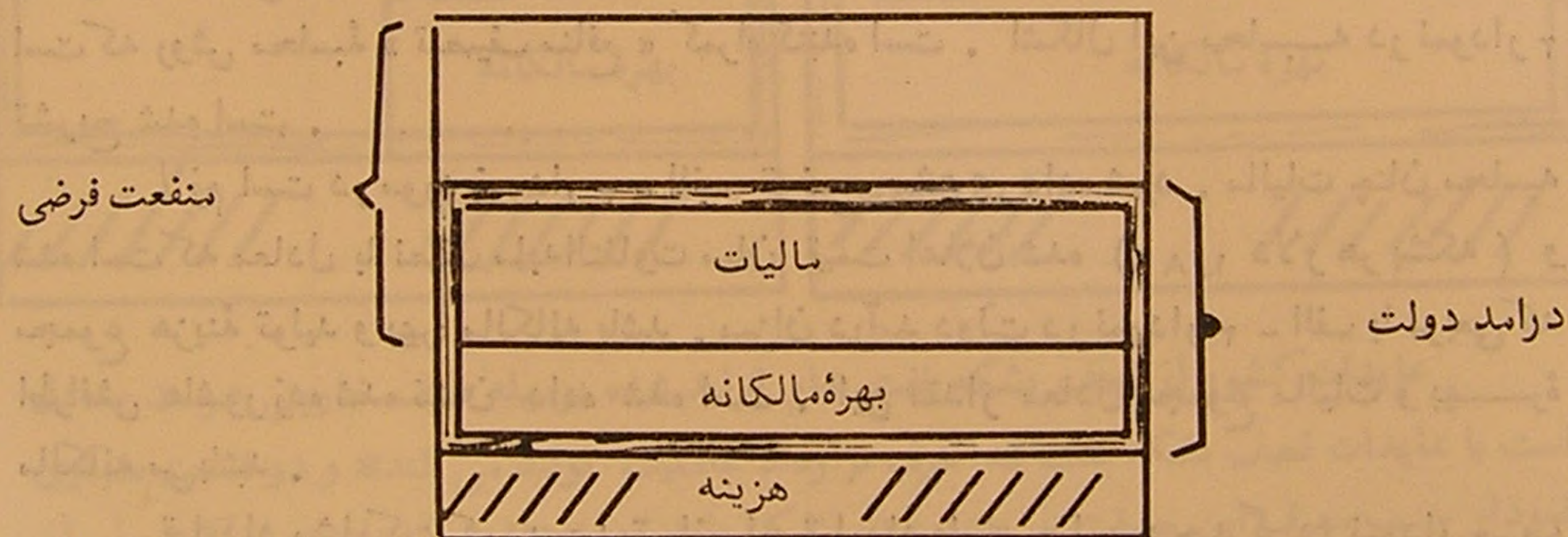
* آقای مینا اظهار کرد که قسمتی از افزایش درآمد ایران در سال گذشته را می توان از تجربه و تخصصی ناشی دانست که شرکت ملی نفت ایران از فعالیتهای مستقل خود در زمینه امور نفتی بدست آورده است.

۳. این روش تاریخ وصول درآمدهای نقدی خالص را نادیده گرفته است. گرچه درآمد حاصل از قراردادهای پیمانکاری یا مشارکت بطور نهائی بیشتر از درآمد حاصل از قرارداد عاملیت است، ولی با اینوصف موارد متعددی می توان نام برد که میزان این درآمد در چند سال اول کمتر از قرارداد عاملیت بوده است و اگر قرار باشد درآمد نفت صرف سرمایه گذاری برای توسعه اقتصادی شود، این تأخیر در وصول درآمد برای اقتصاد مورد نظر همچون یک هزینه واقعی است و باید بطریقی اندازه گیری شود و مورد توجه قرار گیرد.

می توان دو نکته نخست را با اصلاح روش ساده «تصنیف منافع» در محاسبات دخالت داد، اما مسئله ارزیابی «هزینه» ناشی از تأخیر در وصول درآمد یا تعیین موعد وصول درآمد در قراردادهای عاملیت و پیمانکاری روش پیچیده تر و در عین حال پیشرفته تری را لازم میدارد. محاسبه ساده درآمد بر اساس ۰.۵-۰ در قراردادهای معمولی عاملیت در نمودار ۱ نشان داده شده است.

نمودار ۱: محاسبه درآمد در قرار داد عاملیت بر اساس ۰.۵-۰

قرار داد



در این روش هزینه و بهره مالکانه از قیمت اعلان شده کسر گردیده و ۰.۵ درصد باقی به صورت مالیات به دولت امتیاز دهنده پرداخت می شود. کل درآمد دولت عبارت خواهد بود از مجموع مالیات و بهره مالکانه که در شکل فوق نشان داده شده است. در قرارداد مشارکت معمولاً محاسبه بر اساس ۰.۲-۰.۷ انجام می گیرد که در نمودار ۱-ب تشریح شده است.

در این نوع قرارداد نیمی از هر بشکه نفت تولیدی به شرکت ملی نفت تعلق خواهد داشت و می توان گفت که صد درصد منافع آن به حساب این شرکت منظور می شود، در حالیکه منافع ناشی از نیم دیگر بشکه به صورت ۰.۵-۰ بین طرف خارجی و شرکت ملی تقسیم می گردد.

تنگی به هر مورد دارد.

ماهیت خود قابل اندازه گیری کند. مثلاً هیچ کس منکر شرکت ملی نفت در مدیریت، تجربیاتی که یک شرکت در هر سالانه در معاملات مرحله است، ولی ما مجبوریم از آنها *

درآمد پنجاه- پنجاه:

کت یا پیمانکاری (از نوع منظور از این روش مقایسه قیاس با آن قسمت از «منافع» در مورد قرارداد مشارکت صد منافع و سهم پان آمریکن تنظیم شده است که پس از ۵ درصد منافع خواهد بود. نده است، زیرا این روش بیت مالی قرارداد عاملیت امر قرار نمی دهد. عدم قراردادهای عاملیت یا

معنی که درصد مربوطه در شود.

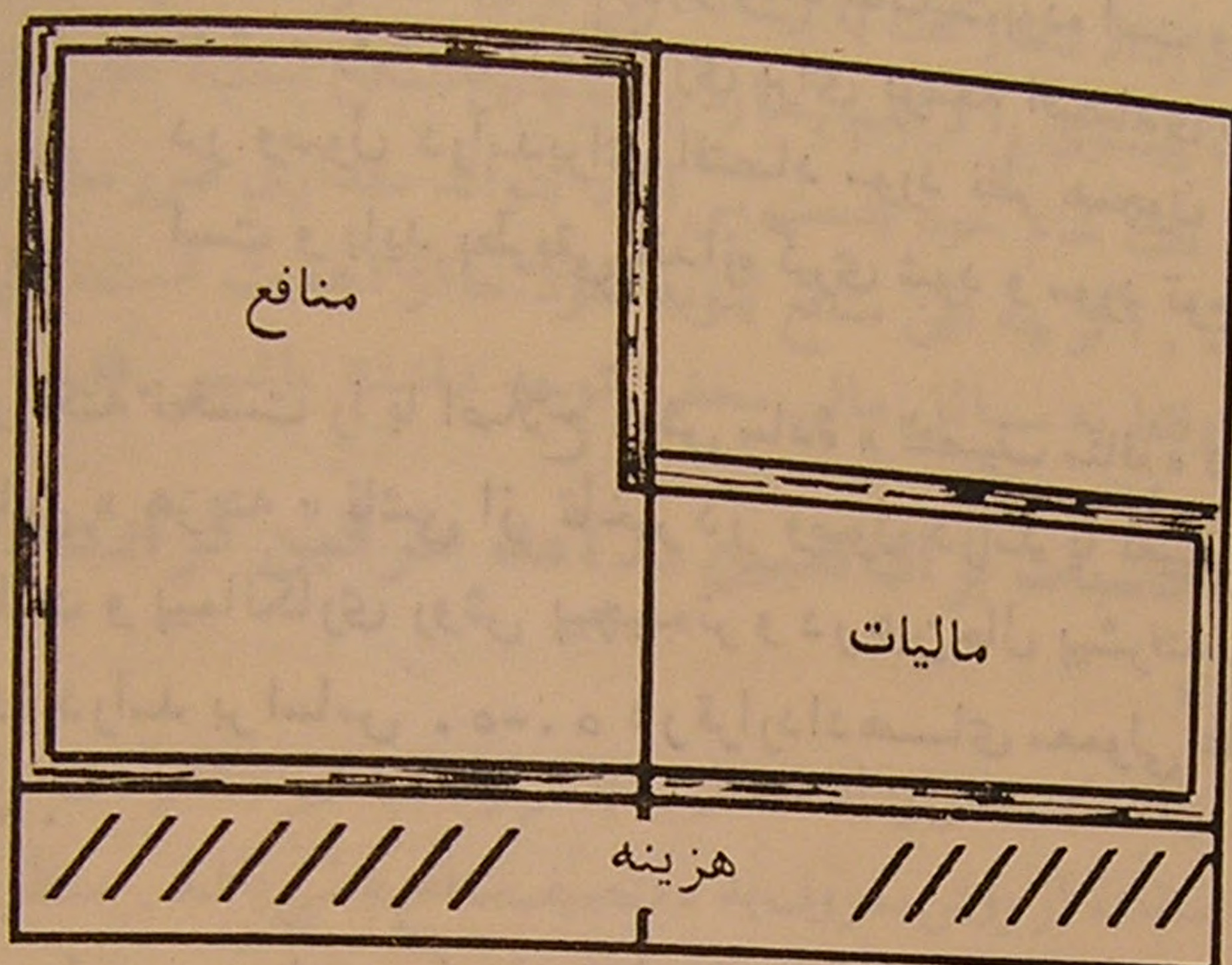
یک کشور در قرارداد

1. Intangible

گذشته را می توان از تجربه در زمینه امور نفتی بدست

پنجاه درصد به اضافه « پنجاه درصد پنجاه درصد » یعنی سه چهارم یا ۷۵ درصد منفعت فرضی نصیب شرکت ملی نفت می شود و در حقیقت با احتساب بهره مالکانه قرارداد ۷۵-۲۵ عملاً بصورت ۷۸-۲۲ در می آید، در حالیکه قرارداد ۵۰-۵۰ به ۵۷-۴۳ مبدل می گردد.*

نمودار ۱ - ب : قرارداد مشارکت



از این محاسبه چنین نتیجه گرفته میشود که در قرارداد مشارکت دولت ۵۰ درصد بیشتر دریافت می کند، زیرا $۱۰۰ = ۷۵ \div ۰.۷۵$ ؛ در حالیکه این نتیجه اشتباه است و بهمین دلیل است که روش محاسبه « تنصیف منافع » گمراه کننده است. اشکال این محاسبه در نمودار ۲ تشریح شده است.

لازم است در مورد نمودار ۲ - الف توضیح بیشتری داده شود. مالیات چنان محاسبه شده است که معادل با نصف مابه التفاوت میان قیمت اعلان شده (۱۱۸۰ دلار هر بشکه) و مجموع هزینه تولید و بهره مالکانه باشد. میزان درآمد دولت در نمودار ۲ - الف با مربعی که اطرافش هاشور زده شده نشان داده شده است. این مقدار معادل مجموع مالیات و بهره مالکانه می باشد.

قرارداد مشارکت کمی پیچیده تر از سایر قراردادهاست و این پیچیدگی در نمودار ۲-ب نشان داده شده است. منافع از دو قسمت ترکیب می شود: قسمت اول معادل نیمی از کل تولید نفت خام طرف خارجی است، در حالیکه قسمت دوم منافی است که شرکت ملی (مثلاً شرکت ملی نفت ایران) از نصف هر بشکه نفت تولیدی بدست می آورد.

* رجوع شود به ضمیمه. اگر درصد حاصل از اجاره نیز محاسبه شود در این صورت قرارداد پنجاه - پنجاه به قرارداد ۹۱-۹ خیلی نزدیکتر است. دقیق تر بگوئیم با توجه به محاسبات مندرج در ضمیمه، دلار در هر بشکه خواهد بود. مطابق قرارداد پنجاه - پنجاه نوع اوپک ۹۱۳۳ سنت از این اجاره نصیب دولت می گردد.

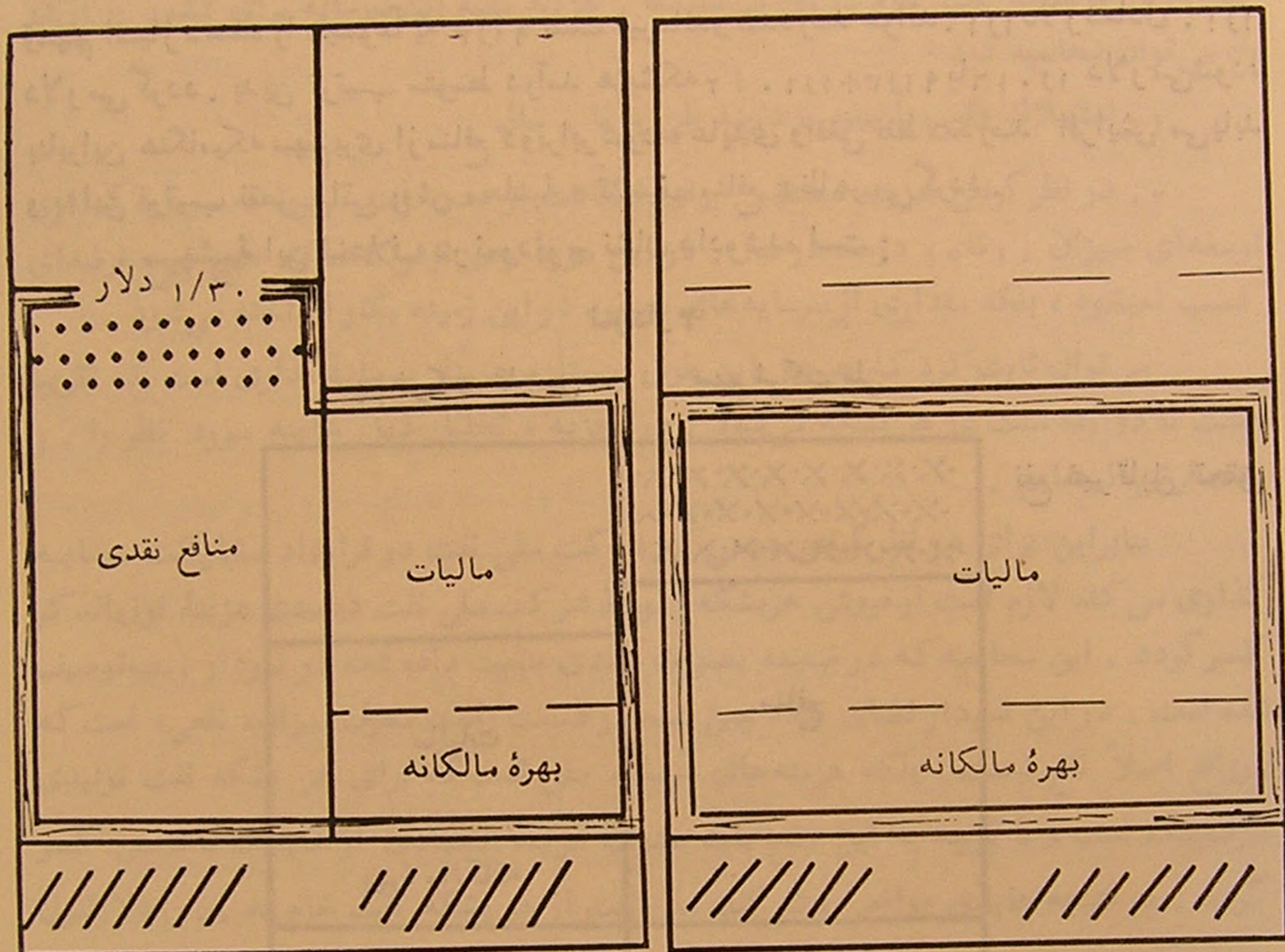
۷۰ درصد منفعت فرضی نصیب
ازداد ۷۵-۲۵ عملا بصورت
می گردد.*

نمودار ۲

نمودار ۲ - ب : قرارداد مشارکت

نمودار ۲ - الف : قرارداد عاملیت

۱۱۸۰ دلار



عایدات کشور از نصف بشکه نفت خام تولید شده بوسیله طرف خارجی درست معادل است با عایدات نصف بشکه نفت که طرف قرارداد عاملیت تولید می کند* و دو قسمت مساوی نمودار ۲ - ب معرف این حقیقت می باشد ، درحالیکه باید توجه داشت که عایدی شرکت ملی از سهم خود در تولید نفت معادل نصف قیمت اعلان شده (۱۱۸۰ دلار هر بشکه) نمی باشد ، بلکه عایدی مذکور براساس قیمت نفت خام در معاملات آزاد بازار که در بهترین شرایط ۱۱۳ دلار هر بشکه است محاسبه می شود و اگر برای هر بشکه ۲ سنت هم هزینه منظور کنیم عایدی خالص شرکت ملی از نصف هر بشکه نفت تولیدی به ۱۱۱ دلار در هر بشکه بالغ خواهد شد . به این ترتیب نخستین فرض اشتباهی که محاسبه تنصیف منافع بر آن مبتنی است روشن

* اینجا فرض چنین است که در قراردادهای مشارکت هم بهره مالکانه پرداخته می شود . در قراردادهای مشارکتی که در ایران امضاء شده پرداخت بهره مالکانه وجود ندارد . بنابراین در مورد ایران منفعت واقعی کمتر از ۶ سنت در هر بشکه (۱۱۲۵ سنت نفع هر بشکه برای طرفین قرارداد) خواهد بود .

کت دولت . ۰ درصد
شبه است و بهمین دلیل
محاسبه در نمودار ۲

مالیات چنان محاسبه
۱۱ دلار هر بشکه) و
۲ - الف با مربعی که
نوع مالیات و بهره

بیدگی در نمودار ۲ - ب
ل معادل نیمی از کل
شرکت ملی (مثلا

ود در این صورت قرار داد
سایب مندرج در ضمیمه ،
که باشد ، « اجاره » یک
از این اجاره نصیب دولت

می شود: ۵۰ درصد بر اساس منفعت فرضی که در هر بشکه ۱۱۶ دلار است محاسبه شده (اگر فعلاً از بهره مالکانه چشم پوشی شود)، در حالیکه صد درصد منفعتی که شرکت ملی از سهم نفت تولیدی خود دریافت می کند بر اساس ۱۱۰ دلار هر بشکه محاسبه گردیده است. بنابراین ۵۰ درصد ۱۱۶ دلار معادل ۸۰ سنت است که نیمی از بهره مالکانه نیز به آن افزوده می گردد. سهم امتیاز دهنده را مجموعاً به ۹۱۳ سنت می رساند و صد درصد عوائد ۱۱۰ دلار معادل ۱۱۰ دلار می گردد. بدین ترتیب متوسط درآمد هر بشکه $2 \div 110 + 913 = 1016$ دلار می شود، بنابراین هنگامیکه سهم بری از منافع دو برابر شود، عایدی واقعی فقط ده درصد افزایش می یابد و به این ترتیب نقص ذاتی روش محاسبه «تخصیف منافع» ظاهر می گردد. سرچشمه این اختلاف در نمودار ۳ نشان داده شده است:

نمودار ۳

سهم شرکت ملی	سهم شرکت خارجی
<p>نفع غیر قابل تحقق</p> <p>XXXXXXXXXX XXXXXXXXXX XXXXXXXXXX</p>	
<p>منافع</p>	<p>مالیات</p>
	<p>بهره مالکانه</p>
<p>//////</p>	<p>هزینه</p> <p>//////</p>

قسمتی که با علامت X مشخص شده تفاوت قیمت اعلان شده و قیمت بازار را در مورد نیم بشکه نفت خام متعلق به شرکت ملی نشان می دهد. طرف خارجی قرارداد عاملیت «مالیات» خود را بر اساس قیمت اعلان شده می پردازد و بدین ترتیب «نفع غیر قابل تحقق» هم در محاسبه میزان مالیات در نظر گرفته می شود، در حالیکه در قرارداد پیمانکاری عایدی حاصل از فروش هر بشکه بقیه بازار محاسبه می شود و در حال حاضر این قیمت ۵۰ سنت کمتر از قیمت اعلان شده می باشد.

نکته دومی که هنوز در نظر نگرفته ایم این است که در قرارداد مشارکت شرکت ملی و در نتیجه کشور امتیاز دهنده سهم سرمایه خود را سرمایه گذاری می کند، در حالیکه در قرارداد * حتی اگر منابع مالی لازم از عملیات بهره برداری بدست آید باز هم در قیاس با راه حل دیگر یعنی قرارداد پنجاه - پنجاه تلو یحاً سرمایه گذاری هائی انجام شده است.

عاملیت هیچ نوع هزینه سرمایه‌ای از این قبیل وجود ندارد. بنابراین لازم است سهم سرمایه‌گذاری شرکت ملی در این قرارداد نیز در نظر گرفته شود تا بتوان این دو نوع قرارداد را بایکدیگر مقایسه نمود. سهم سرمایه‌گذاری شرکت ملی را می‌توان به این طریق تعیین نمود که ۲ سنت هزینه تولید فرضی هر بشکه نفت خام تقریباً معادل ۳۶۵ دلار سرمایه‌گذاری در هر بشکه نفت خام در روز می‌باشد*. هزینه تهیه این سرمایه برای کشور را از دو راه می‌توان محاسبه کرد:

۱. استهلاك وامی با بهره ۷ درصد طی ۶ تا ۸ سال.

۲. در نظر گرفتن هزینه مستقیمی برای امکانات از دست رفته مربوط به سرمایه‌گذاری توسعه‌ای بمیزان ۱ تا ۱۰ درصد در سال. در این مورد چنین فرض شده که هیچ نوع قرضه‌ای کسب نمیشود، بلکه مقداری از سرمایه‌های موجود در این زمینه بکار انداخته می‌شود. می‌توان ثابت کرد که هر دو این طرق مستلزم هزینه سرمایه‌گذاری است که تقریباً هشت تا دوازده سنت در هر بشکه می‌شود. در تجزیه و تحلیل ذیل هزینه مورد نظر را ۱۰ سنت فرض کرده‌ایم.

بنابراین برای در نظر گرفتن سهمی که شرکت ملی نفت در قرارداد مشارکت سرمایه‌گذاری می‌کند لازم است از فروش هر بشکه توسط شرکت ملی نفت ده سنت هزینه فوق‌الذکر کسر گردد. این محاسبه که در ضمیمه بصورت عددی بدست داده شده در نمودار ۱-ب توصیف شده است. در این نمودار فضای نقطه چین شده در قسمت راست معرف میزان «نفعی» است که در واقع اصلاً نفع نیست، بلکه هزینه‌های سرمایه ملی است که برای هر بشکه نفت تولیدی صرف شده است و با توجه به این وضع باید بعنوان هزینه اقتصادی از عایدات ناخالص کسر گردد. در نتیجه عایدی «واقعی» شرکت ملی نفت از هر بشکه نفت خام به ۱۰۰ دلار تنزل می‌یابد که در حقیقت بیش از ۹۱۳ سنت حاصل از قرارداد عاملیت (تحت شرایط ۰-۰-۰) یا عایدی حاصل از طرف خارجی در قرارداد مشارکت است. بنابراین متوسط موزون عایدی خالص واقعی در قرارداد مشارکت حدود ۷۰۹ سنت و در قرارداد معمولی عاملیت در صورتیکه بهره مالکانه بطور کامل جزو هزینه به حساب می‌آید ۹۱۳ سنت می‌باشد.**

نتایج حاصل از این قسمت در جدول ذیل خلاصه شده است:

*. اگر نیمی از هزینه تولید استهلاك باشد و جدول استهلاك هم دهساله فرض شود، بنابراین 10×10 سنت مساوی یک دلار می‌گردد. یک دلار در سال در هر بشکه معادل با ۳۶۵ دلار - بشکه در روز است. ** تا زمانی که هر نوع محصولی از قراردادهائی که اکنون در دست مذاکره است بدست آید، تخفیف‌های موجود ممکن است به حساب نیاید. باز هم باید یادآور شود که در قراردادهای مشارکت در ایران بهره مالکانه‌ای وجود ندارد و به این ترتیب عایدی قابل مقایسه ۹۵۱ سنت یا کمتر از عایدی قرارداد معمولی پنجاه - پنجاه خواهد بود. با این حال برای اینکه این نتایج کاملاً قابل قیاس باشد می‌بایست هر گونه پذیره، اجاره‌بهای زمین و یا موافقت‌نامه‌های برداشت را در هر مورد خاص در نظر گرفت.

لازم است محاسبه شده (اگر شرکت ملی از سهم نفت بده است. بنابراین به آن افزوده می‌گردد ۱۰ دلار معادل ۱۱۰ دلار می‌شود، افزایش می‌یابد

نفع غیر قابل تحقق

ه و قیمت بازار را در مورد قرارداد عاملیت «مالیات» ایل تحقق «هم در محاسبه ی حاصل از فروش هر بشکه از قیمت اعلان شده

د مشارکت شرکت ملی و *، در حالیکه در قرارداد هم در قیاس با راه حل دیگر

مقایسه سود دولت از قراردادهای مختلف

نسبت	قرارداد مشارکت	قرارداد عاملیت
۱۰۰	۷۰٪	۵۰٪
۱۰۰	۹۰۷	۹۱۳

سهام دولت از منافع عایدی هرواحد (سنت) ۹۱۳ سهم دولت از منافع عایدی هرواحد (سنت) ۹۱۳ می بینیم که افزایش سهم دولت از منافع از پنجاه درصد به هفتاد و پنج درصد در قرارداد مشارکت، تنها موجب افزایشی بمیزان ۴۴ سنت در عایدی واقعی و قابل مصرف هربشکه نفت تولیدی خواهد شد. بعبارت دیگر افزایش منفعت از ۵۰ درصد به ۷۰ درصد فقط باعث ۰ درصد افزایش در درآمد قابل تصرف دولت خواهد شد و ۹۱۳ سنت به ۹۰۷ سنت از زیاد خواهد یافت.

بهمین روش می توان قراردادهائی از نوع قرارداد امضاء شده در سال ۱۹۶۶ میان شرکت ملی نفت ایران و اراپ را تجزیه و تحلیل کرد، ولی در این مورد جزئیات کار کمی پیچیده تر است. فرض کنیم شرکت ملی نفت ایران بخواهد جهت تحصیل حداکثر درآمد به فوریت ذخیره ملی را توسعه دهد، در اینصورت ۸۰ درصد تولید به حساب شرکت ملی نفت و ۲۰ درصد به حساب شرکت اراپ منظور می گردد. براین اساس درآمد ناخالص شرکت ملی نفت چنین خواهد بود:

$$\text{الف - فروش شرکت ملی نفت ایران } ۱۰۰ \times ۱۰۰ = ۱۰۰۰۰$$

$$\text{ب - خرید شرکت اراپ } ۲۰ \times [۰.۰۵۲ \times ۱۰۰ + ۰.۱۰] = ۲۰۰$$

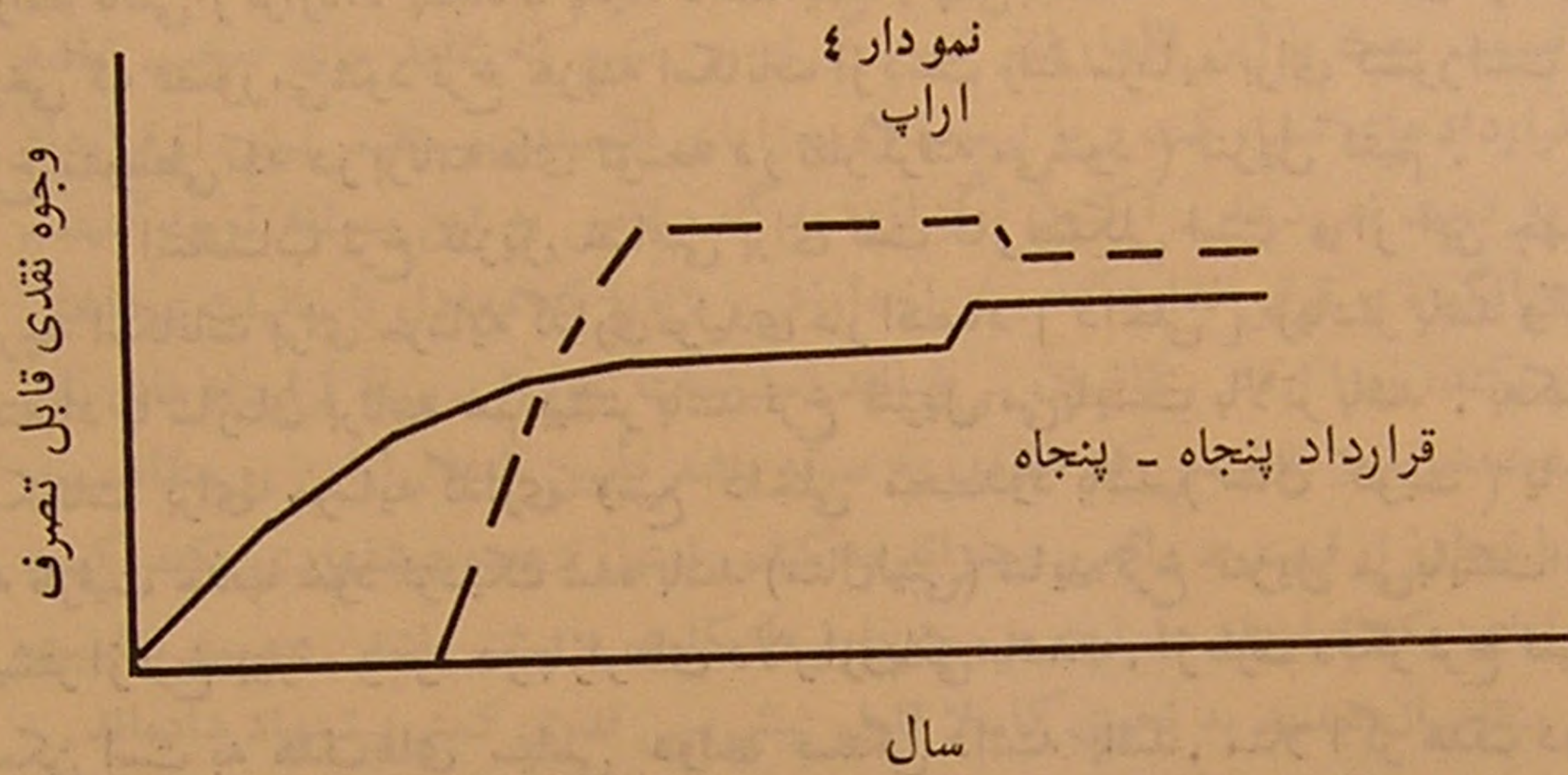
$$\text{جمع کل } ۱۰۱۰۰ \text{ دلار}$$

می بایست از درآمد ناخالص، ۲۰ سنت هزینه تولید و ۱۰ سنت هزینه سرمایه گذاری را کسر نماییم تا به منافع خالص و «واقعی» ۸۹۰۰ دلار در هربشکه برسیم، بعبارت دیگر عایدی حاصل از قراردادی که متضمن ۹۰ درصد منافع است در هربشکه حدود ۲۰ سنت کمتر از عایدات قراردادی است که منافع را پنجاه - پنجاه تقسیم میکند. با اینحال ده سنت از هزینه تولید، یک هزینه غیر نقدی (استهلاک) می باشد و در نتیجه دریافت نقدی دولت ۹۹۰۰ سنت در هربشکه یا ۹ درصد بیشتر از درآمد در قرارداد ۵۰-۵۰ است. در سافتی ایران از قراردادی که متضمن ۹۱۰ درصد سود است از نظر حسابداری کمتر از درآمد قراردادی است که متضمن ۷۰ درصد سود و یا حتی ۵۰ درصد سود می باشد و این امر حتی اگر ذخیره ملی را نیز در نظر بگیریم صادق است. این وضع نتیجه قیمت بسیار مناسبی است که مطابق قرارداد، شرکت اراپ برای سهم نفت تولیدی خود می پردازد. این مثالها به روشنی نشان میدهد که تقسیم منافع نمیتواند بنحو احسن کارکرد مالی قراردادهای عاملیت، مشارکت و پیمانکاری را آشکار سازد.

تجزیه و تحلیل «درآمد نقدی تنزیل شده»^۱

در بخش پیشین دیدیم که چگونه می توان مفهوم بسیار ساده تنصیف منافع را تغییر

داد برای آنکه نتایج ناشی از قیمت‌های واقعی و سهم سرمایه‌گذاری نیز در تجزیه و تحلیل‌ها در نظر گرفته شود. حال می‌بایست دامنه بحث خود را وسعت دهیم تا به اختلاف‌هایی که در مورد موعد دریافت‌های نقدی وجود دارد نیز توجه کنیم این امر در مقایسه قرارداد عاملیت و پیمانکاری حائز اهمیت فراوان است، زیرا که در سال‌های اولیه، درآمد قرارداد عاملیت در مقایسه با قرارداد پیمانکاری «بیشتر» است و در سال‌های بعد این درآمد بطور محسوس «کمتر». درآمد حاصل از دو قرارداد در سال‌های آخر فعالیت تفاوت چندانی ندارد؛ با وجود این، تفاوت نهائی در مورد نفت‌های کم‌هزینه بیشتر است.



در نمودار ϵ ، چگونگی درآمد قابل تصرف دولت از این هر دو قرارداد در طی زمان نشان داده شده است. رابطه غیر منتظره این دو منحنی نیاز به توضیح بیشتری دارد. در سال‌های نخست پس از شروع تولید به میزان تجارتي، متن قرارداد اراپ چنین مقرری دارد که شرکت ملی تمام یا قسمتی از اقسام سرمایه‌گذاری را همراه با بهره مربوطه باز پرداخت نماید. استهلاك سریع این وام‌ها، همراه با هزینه‌های شروع عملیات و هزینه‌های تکمیل نهائی تأسیسات لازم، کلیه وجوه قابل تصرف حاصل از فروش محصول را جذب می‌کند و بدین ترتیب شرکت ملی هیچ وجه خالص قابل تصرفی در چند سال اول تولید تجارتي نخواهد داشت. در مرحله دوم پس از بازپرداخت وام‌های اعطائی توسط شرکت‌های فرانسوی، درآمد قابل تصرف نقدی حاصل از قرارداد پیمانکاری سریعاً افزایش می‌یابد و به نحو قابل ملاحظه‌ای از درآمدهای حاصل از قرارداد عاملیت متجاوز می‌گردد. اگرچه شرکت طرف قرارداد پیمانکاری می‌تواند سهم تولید خود را با قیمت بسیار کمتری بخرد (این قیمت بفرص ۸ سنت است که شامل هزینه تولید هم می‌شود).

بالاخره در مرحله سوم وقتی تأسیسات سرمایه‌ای نخستین کاملاً مستهلك گردید، درآمد کشور از قرارداد پنجاه - پنجاه افزایش می‌یابد و این امر ناشی از هزینه‌های کمتری است که از

۱. آقای مینا اشاره کرده که اگر «ذخیره ملی» بعنوان عامل افزایش دهنده تولید نفت خام در نظر گرفته شود که در قرارداد عاملیت وجهی بابت آن وصول نمیشد، نمودار فوق به شکل دیگری در می‌آید. این مورد در بخش آینده بحث شده است.

نسبت

۱۵۰

۱۲۰

بج درصد در قرارداد
مصرف هربشکه
درصد فقط باعث
به ۹۵۷ سنت ازدیاد

در سال ۱۹۶۶ میان
رد جزئیات کار کمی
بیل حداکثر درآمد
حساب شرکت ملی نفت
مد ناخالص شرکت ملی

٪۲۰ X

هزینه سرمایه‌گذاری را
برسیم، عبارت دیگر
شکه حدود ۲ سنت کمتر
اینحال ده سنت از هزینه
نقدی دولت ۹۵۷ سنت در
تی ایران از قراردادی که
دی است که متضمن ۷۵
ملی را نیز در نظر بگیریم
داد، شرکت اراپ برای
که تقسیم منافع نمیتواند
را آشکار سازد.

ده تصنیف منافع را تغییر

1. Discounted

درآمد موضوع مالیات کسر می گردد، درحالیکه درآمد قرارداد اراپ کمی تنزل می یابد .
ما تا کنون بطور ضمنی فرض کرده ایم که مقامات نفتی می بایست یکی از دو نوع قرارداد
پنجاه - پنجاه و یا پیمانکاری را انتخاب کنند و در هر دو این قرارداد سطح سرمایه گذاری و تولید
یکسان است . در چنین فرضی کشور مورد نظر اگر قرارداد اراپ را انتخاب کند در سالهای اول

باوجود اینکه هیچ وجه نقدی هم خرج نمی کند مقداری درآمد از دست می دهد .
این امر نتیجه فرض ما است دائر بر وجود قرارداد معمولی که درست بهمان اندازه تولید
می کند . کشور مورد نظر امکان آنرا داشته است که در سالهای نخستین درآمدی همسطح
درآمد ناشی از قرارداد پنجاه - پنجاه داشته باشد . پس بجاست که درآمد نقدی هر دو قرارداد رابه
نرخ که تصور می شود نرخ هزینه امکانات از دست رفته سرمایه برای کشور است (یعنی بهمان

نرخ متوسطی که در برنامه های توسعه در نظر گرفته می شود) تنزیل کنیم .
انتخاب نرخ تنزیل خاصی برای نفت کار مشکلی است و از این جهت بطور کلی
هرچه امکانات برای سرمایه گذاری تولیدی در اقتصاد [داخلی] زیادتر باشد و کارآئی وزارت
اقتصاد یا سازمان برنامه هم بیشتر باشد نرخ تنزیل می بایست بالاتر باشد . بعکس درحالیکه
امکانات برای سرمایه گذاری وسیع داخلی محدود باشد (مثال کویت) یا اینکه اقتصاد
به ظرفیت جذب خود نزدیک شده باشد (مثال لیبی) شاید نرخ تنزیل می بایست فقط نیم درصد
بیشتر از نرخ بهره موجود در بازارهای دلار اروپائی باشد* . از طرف دیگر نرخ تنزیل حداقل نیز
ممکن است به هدف های سیاسی دولت بستگی داشته باشد . مثلا اگر هدف دولت ۷ درصد
رشد سالانه محصول ناخالص ملی باشد و ضریب رشد جمعیت هم مثلا ۳ درصد باشد نرخ حداقل
بازده طرح ها باید $7+3$ یا ۱۰ درصد باشد . میتوان اثبات کرد که این سیاست مثل آنست که
نرخ تنزیلی که کمتر از ده درصد نباشد را برای ارزیابی و انتخاب طرح های سرمایه ای انتخاب
کرد .

در هر حال همینکه انتخاب نرخ تنزیلی ممکن شد میبایست ارزش کنونی درآمدهای
دو قرارداد بایکدیگر مقایسه گردد تا با توجه به اینکه هر دو به نرخ تنزیل می شود که از قابلیت
تولید سرمایه گذاری در کشور امتیاز دهنده حکایت می کند روشن گردد که کدامیک از قرار
دادها بهتر است . اگر ارزش کنونی هر دو درآمد بهم نزدیک باشد و یا اینکه دامنه تفاوت
آنها در حدود تفاوت نرخ های تنزیل باشد ممکن است از لحاظ عملی هر دو قرارداد را نامتفاوت
و معادل یکدیگر بدانیم . بنابراین در این حالت می توان انتخاب یکی از این دو راه را به آسانی
و فقط براساس ملاحظات ناملموس انجام داد .

درباره کلیات امر پیش از این چیزی نمی توان گفت . ارزیابی نسبی از موردی به مورد
* حداقل نرخ تنزیل ممکن است به هدف های سیاسی دولت بستگی داشته باشد . مثلا اگر هدف آشکار
دولت افزایش سالانه محصول ناخالص ملی بمیزان هفت درصد باشد و ضریب افزایش جمعیت نیز ۳ درصد
باشد، حداقل نرخ بازده در طرح ها بطور متوسط می بایست $7+3$ یا ۱۰ درصد باشد . می توان نشان داد
که این نظر معادل با نرخ تنزیلی جهت ارزیابی و انتخاب طرح های سرمایه گذاری است که کمتر از ده درصد
نباشد .

دیگر فرق می‌کند و در هر مورد ارقام هر قرارداد نقش تعیین‌کننده دارد. با این حال تا همین حد تمام قراردادهائی را که من بررسی کرده‌ام یا از یک قرارداد پنجاه - پنجاه معمولی مزایای مالی کمتری دارند و یا حداکثر کم و بیش بایکدیگر قابل مقایسه‌اند، مگر آنکه فرض کنیم که حوزه نفتی که از نظر میزان تولید شبیه «برقن» باشد کشف گردد. تنها استثنای جزئی قراردادی است که اخیراً (۱۹۶۸) در لیبی میان شرکت لپتکو^۱ و فرانسه امضاء شده است، هرچند در این قرارداد هم هرگونه محاسبه در اثر یک سلسله مطالب پیچیده که با موفقیت کامل تعیین کمیات مفید فایده را ناممکن می‌سازد مبهم گردیده است. (مثلاً حوزه قرارداد در قیاس با میزان پذیره بصورت غیر لازمی وسیع است.)

از این قسمت بحث با این اظهار نظر نتیجه‌گیری می‌کنیم که شاید جای تعجب نباشد که هیچ یک از قراردادهای مشارکت و یا پیمانکاری مزایای اقتصادی مستقیمی بیش از قرارداد متعارف عاملیت به دست نمی‌دهد. اکنون اگر از دیدگاه متقاضی به این مسئله توجه کنیم درمی‌یابیم که وی انگیزه پرقوتی ندارد که بیش از «ارزش» بازار (که معادل با مالیات پرداختی است) پیشنهادی بکند، زیرا اکثر متقاضیان می‌توانند احتیاجات خود را بوسیله قراردادهای بلند مدت یا کوتاه مدت خرید و به قیمتی که مقرون به صرفه باشد تأمین کنند. از این رو متقاضی فقط ممکن است با تجاوز از قیمت «واقعی» بتواند به کشور امتیاز دهنده پیشنهادی بکند که مزایای آن از مزایای یک قرارداد عاملیت «بنحو بارز و آشکاری» بیشتر باشد. بهمین مناسبت در عمل هم این متقاضیان جدید به نحوی کاملاً قابل پیش‌بینی قدری کمتر پیشنهاد داده‌اند.

محدودیت‌های تجزیه و تحلیل قراردادها

تا کنون بحث کلی ما براساس فرضی بود که هم‌اکنون باید مورد بررسی قرار گیرد. فرض ما براین بوده است که طرف قرارداد عاملیت و همچنین طرف قرارداد مشارکت هر دو سعی می‌کنند حوزه فعالیت خود را به یک میزان توسعه دهند. از این گذشته ما فرض کردیم که شرکت ملی هم حوزه تحت قرارداد خود را به همان نرخ توسعه می‌دهد. روشن است که این فرض قرین بواقع نیست و از این رو ما تاکنون مسئله را غلط مطرح کرده‌ایم. بجای اینکه عایدی هر بشکه را حساب کنیم می‌بایست شماره بشکه‌های تولیدی را حساب کرده باشیم.

معادله درآمد از دو متغیر تشکیل یافته است: متغیر اول درآمد هر واحد و متغیر دوم سطح تولید می‌باشد. اگر این فرض غیر واقعی را کنار بگذاریم که طرف دوم همه قراردادهای به یک میزان از ناحیه قرارداد خود بهره‌برداری می‌کنند تفاوت میان ارزش فعلی درآمدهای حاصل از قراردادهای عاملیت، پیمانکاری و غیره بمراتب بیشتر از تفاوت جزئی سطح تولید قراردادهاست. گرچه «ارزش» شرایط قرارداد «اراپ» ممکن است ۱ تا ۱۰ درصد کمتر از قرارداد عاملیت معمولی باشد، با این وصف اگر مطمئن باشیم که مثلاً «اراپ» از دیگر متقاضیان ۲۰ درصد بیشتر نفت تولید مینماید البته این قرارداد با صرفه‌تر خواهد بود. با توجه به آنچه گذشت باید روشن کرد که مقایسه قراردادهای نفتی در دو سطح مختلف امکان‌پذیر است:

1. Lipetco

می‌توزل می‌یابد. یکی از دو نوع قرارداد سرمایه‌گذاری و تولید بکند در سالهای اول می‌دهد.

رست بهمان اندازه تولید ستین درآمدی همسطح بد نقدی هر دو قرارداد رابه ی کشور است (یعنی بهمان کنیم.

و از این جهت بطور کلی ادتر باشد و کارائی وزارت باشد. بعکس در حالیکه کویت) یا اینکه اقتصاد می‌بایست فقط نیم درصد دیگر نرخ تنزیل حداقل نیز اگر هدف دولت ۷ درصد ۳ درصد باشد نرخ حداقل این سیاست مثل آنست که ح‌های سرمایه‌ای انتخاب

ارزش کنونی درآمدهای ریل می‌شود که از قابلیت گردد که کدامیک از قرار و یا اینکه دامنه تفاوت هر دو قرارداد را نا متفاوت از این دو راه را به آسانی

نسبی از موردی به مورد باشد. مثلاً اگر هدف آشکار افزایش جمعیت نیز ۳ درصد رسد باشد. می‌توان نشان داد ری است که کمتر از ده درصد

(الف) مقایسه شرایط مالی (بطور کلی)؛ (ب) مقایسه اثر کلی درآمدها
 بنابراین عامل مسلط سطح تولید یا برداشتی است که انتظار می‌رود متقاضیان داشته
 باشند، زیرا که مسلم است همه ایشان توانائی تولید به یک میزان را ندارند. در این مورد کیفیت
 مالی قراردادها نقش جزئی ایفاء می‌نماید، مگر آنکه شرایط قرارداد ضعیف باشد و در این صورت با مشکل
 واقعی مقایسه، قراردادهای پیمانکاری و عاملیت مواجه خواهیم بود. اگر سطح تولید آینده را در
 دست داشته باشیم تجزیه و تحلیل قراردادهای نفتی امکان پذیر است. ولی همین متغیر است
 که بوسیله هیچ یک از تکنیکهای اقتصادی موجود قابل پیش بینی نیست.

در دوره طولانی که کلیه کشورهای تولید کننده از طریق شرکتهای ملی خود در حال
 رقابت هستند، روشن است که تولید اضافی عاید نخواهد شد، زیرا این رقابت باعث می‌شود که
 یک بشکه نفت خام تولیدی شرکت عاملیت جایگزین یک بشکه نفت خام تولیدی شرکت
 «غیر عاملیت» شود. بنابراین در دوره طولانی افزایش سهم تولید کنندگان از بازار فقط از
 طریق اعطای تخفیف امکان پذیر است و این روانه‌ای است که اگر آغاز شود بنیان تصنعی را
 که مبنای سود ناشی از انحصار کشورهای تولید کننده نفت می‌باشد درهم می‌ریزد. بنابراین،
 در دوره طولانی الگوهای برداشت مساوی صادق است.

این مسئله در دوره کوتاه نیز صادق است و بنظر می‌رسد که هیچ نوع وسیله‌ای در اختیار
 مقامات مسئول نباشد که بکمک آن بتوانند قرار داد مناسب را انتخاب نمایند. در هر حال برای
 مقایسه مستقیم قراردادهای مختلف می‌توان از یک راه ساده اقتصادی استفاده نمود. ولی
 هنگامیکه سؤال مهمتری از قبیل تخمین سطح تولید در قراردادهای مختلف پیش می‌آید علم
 اقتصاد قادر به پاسخ دادن نیست، زیرا قیمت و معافیت مالیاتی بعنوان وسیله‌ای برای
 کنترل سطح برداشت مستثنی شده‌اند.

در خاتمه باید متذکر شد که روش «تخصیص منافع» مبنای محکمی مثلا جهت انتخاب
 میان قرارداد عاملیت و پیمانکاری به مقامات مسئول عرضه نمیدارد. متغیر اصلی در حقیقت
 عایدی حاصل از هر بشکه (بفرض اینکه درست هم محاسبه شود) نیست، بلکه تعداد بشکه
 های نفتی است که انتظار می‌رود تولید شود. تجزیه و تحلیل مالی قراردادها ضروری است و
 شرکت‌های ملی نفت باید چنین تجزیه و تحلیلی را بنمایند،* اما در تحلیل نهائی انتخاب میان راه
 حل‌های مختلف بستگی به این دارد که مقامات نفتی حدس بزنند که چه کسی بیشتر تولید
 خواهد کرد.

* آقای پرویز مینا اظهار داشت که مناسب‌ترین چهارچوب برای ارزیابی قراردادهای نفتی مقایسه
 اثر کلی درآمدهاست، بدینوسیله می‌توان اطمینان یافت که در کوتاه مدت و میان مدت، محصول اضافی از قرارداد
 مشارکت یا پنجاه - پنجاه بدست خواهد آمد. دسترسی به منابع اضافی و آزادی در بهره‌برداری از آنها به
 شرکت ملی اجازه دخول به بازارهایی را می‌دهد که دارندگان امتیازی که منافع کلی آنها همه جا را دربر گرفته
 می‌خواهند مانع از ورود شرکت ملی به آنها شوند.

همانطوریکه ریاضیات دست افزار علم فیزیک است ، علم اقتصاد نیز دست افزار سیاست ملی است . علم اقتصاد می تواند در این زمینه مفید فایده گردد ، اما نباید انتظار داشت که بر همه چیز حکمروائی کند . نکات مهم این قراردادها یا غیر اقتصادی است و یا تجزیه و تحلیل اقتصادی آنها بخوبی عملی نیست و به این جهت مقایسه نهائی شرایط قراردادهای نفتی مختلف ذاتاً عملی ذهنی است و مسئولیت انتخاب قراردادهای نفتی باید الزاماً در یک روانه سیاسی صورت گیرد که از چهار چوب اقتصادی محض تجاوز می کند .

ضمیمه

قرارداد مشارکت		قرارداد عاملیت	
الف - پنجاه درصد سهم ایران	ب - پنجاه درصد طرف قرارداد		
۱۷۸۰	-.-	۱۷۸۰	قیمت اعلان شده
(۱۷۳۰)	۱۷۳۰	(۱۷۳۰)	قیمت بازار
۰.۲۰	۰.۲۰	۰.۲۰	هزینه
۰.۲۲۵	-.-	۰.۲۲۵	بهره مالکانه
۰.۶۸۸	-.-	۰.۶۸۸	مالیات
			عایدات دولت
۰.۹۱۳	-.-	۰.۹۱۳	۱ . مالیات و بهره مالکانه
-.-	۱۷۱۰	-.-	۲ . فروش نفت خام (خالص)
-.-	۰.۱۰	-.-	۳ . سهم سرمایه
	۰.۹۵۷	۰.۹۱۳	۴ . عایدی خالص واقعی

بیان داشته
این مورد کیفیت
ن صورت با مشکل
تولید آینده را در
همین متغیر است

رکتهای ملی خود در حال
این رقابت باعث می شود که
نفت خام تولیدی شرکت
ولید کنندگان از بازار فقط از
اگر آغاز شود بنیان تصنی را
باشد درهم می ریزد . بنابراین،

که هیچ نوع وسیله ای در اختیار
انتخاب نمایند . در هر حال برای
اقتصادی استفاده نمود . ولی
های مختلف پیش می آید علم
یاتی بعنوان وسیله ای برای

ای محکمی مثلاً جهت انتخاب
رد . متغیر اصلی در حقیقت
(نیست ، بلکه تعداد بشکه
مالی قراردادها ضروری است و
در تحلیل نهائی انتخاب میان راه
ند که چه کسی بیشتر تولید

رای ارزیابی قراردادهای نفتی مقایسه
میان مدت ، محصول اضافی از قرارداد
و آزادی در بهره برداری از آنها به
که منافع کلی آنها همه جا را در بر گرفته

درباره سخنرانی آقای توماس استوفر

پرو ویزمینا

آقای استوفر در سخنرانی خود مزایا و ابهامات انواع مختلف قراردادهای نفتی را متذکر شده‌اند. لکن اینجانب مایلیم سخنرانی ایشان را بیشتر بسط دهم. هدفهای شرکت ملی نفت ایران گوناگون است اما عملاً فقط سه هدف آن به این بحث مربوط میگردد. این هدفها بترتیب عبارتند از: (۱) تمایل بداشتن ذخایر نفت بیشتر (البته امکان استفاده از ذخایر نفتی در موارد لزوم حائز اهمیت است)؛ (۲) تمایل به نفوذ در بازارهای بین المللی؛ (۳) اطمینان به افزایش تولید بمنظور ازدیاد درآمد نفت. با در نظر گرفتن هدفهای فوق به آسانی میتوان به مضار قراردادهای عاملیت که آقای استوفر از آن‌ها حمایت کردند پی برد.

مسأله تضاد منافع در درجه اول اهمیت قرارداد دارد. شرکت نفت با دسترسی به ذخایر نفتی میتواند در بازارهای بین المللی که در حال حاضر تحت تسلط قراردادهای عاملیت است، نفوذ نماید. از آنجا که منافع جهانی شرکتهای عامل با یکدیگر ارتباط دارد شرکتهای عامل مانع رسیدن به این هدفها میشوند.

در نتیجه شرکتهای ملی اجباراً باید توجه بیشتری به قرارداد مشارکت مبذول نمایند که بدینوسیله بتوانند در ۵ درصد از نفت خام تولیدی سهم بگیرند. حتی بهتر است آنها مبادرت به امضاء قراردادهای پیمانکاری بنمایند که بتوانند بدینوسیله ۸ درصد ذخایر تولیدی را در دست بگیرند.

از این گذشته آقای استوفر اظهار میدارند - تعویق درآمد اضافی حاصل از ایجاد قراردادهای پیمانکاری برخلاف قرارداد عاملیت در سالهای اولیه عملیات نفتی، جزء زیان ملی محسوب میشود. در حالیکه برخلاف گفته ایشان، تولید و صادرات حاصل از انعقاد قراردادهای پیمانکاری به صورت صعودی است و در مورد قراردادهای عاملیت نیز چنین درآمدی اصلاً وجود ندارد.

آقای استوفر درباره مسأله سرمایه گذاری اظهار داشتند که در قرارداد پیمانکاری، در مورد محاسبه درآمد هر بشکه نفت، ده درصد آن باید بعنوان هزینه سرمایه کسر گردد. با در نظر گرفتن این حقیقت، قراردادهای عاملیت در مقایسه با قرارداد پیمانکاری متضمن درآمد بیشتری خواهد بود. در حالیکه مکانیزم این قراردادها طوری است که سرمایه خود مولد سرمایه خواهد شد و شرکت ملی احتیاجی به سرمایه گذاری قبل از رسیدن به سطح تولید تجارتنی ندارد. تا قبل از این مرحله سرمایه لازم توسط پیمانکار تأمین میگردد و هنگامیکه سطح تولید به سطح

تجارتی برسد، عایدات کافی تحصیل میشود که میتواند آنرا برای سرمایه گذاری مجدد بکاربرند. بنابراین، برخلاف آنچه آقای استوفر اظهار می کنند چیزی از درآمد دولت کم نشده و احتیاجی نیز به در نظر گرفتن هزینه سرمایه ای نخواهد بود؛ بعلاوه اگر از نتیجه بحث آقای استوفر که منظور کردن ده درصد هزینه برای هر بشکه بود چشم پوشی بعمل آید، به راحتی میتوان پی برد که درآمد هر بشکه نفت در قرارداد پیمانکاری به مراتب بیشتر از قرارداد عاملیت است. نمودار ترسیمی آقای استوفر که درآمدهای قابل تصرف دولت حاصل از قرارداد عاملیت را با قرارداد پیمانکاری مقایسه می کند بواسطه اینکه ذخیره های ملی در نظر گرفته نشده دور از حقیقت است. گذشته از اختلاف نظرهای ذکر شده، از نظر سوخت عایدی طی چند سال اول عملیات نفتی نیز اختلاف عقیده زیادی بین من و آقای استوفر وجود دارد، زیرا با در نظر گرفتن یک حالت فرضی، تنها کاری که دولت برای جبران عایدی از دست رفته باید انجام دهد، این است که ذخیره ملی ثابت شده را به معرض فروش قرار دهد، بدین ترتیب عایدی نقدی قابل تصرف دولت نیز بیش از میزانی که آقای استوفر نشان داده است خواهد شد. علاوه بر این، درآمد قابل تصرف سوخت شده در مرحله تولید تجارتی ظاهر نخواهد شد.

بنابراین با تأمین سوخت و یا تأخیر در دریافت عایدی قابل تصرف در ابتدای تولید، همانطوریکه نمودار ترسیمی استوفر نیز نشان میدهد در طول دوره قرارداد پیمانکاری در مقایسه با عاملیت منبع درآمد بیشتری برای دولت خواهد بود. در خاتمه مایلیم نکاتی نیز در مورد اثرات ناملموس قراردادهای پیمانکاری و عاملیت خاطر نشان سازم. آقای استوفر در سخنرانی خود تمام منافع «نا ملموس» و مزایای سیاسی را در هر دو نوع قرارداد به کنار گذاشتند، در حالیکه بعقیده من چنین عملی بيمورد میباشد، زیرا بدین ترتیب قسمتی از منافع مستقیم و لازمی که شرکت های ملی از قراردادهای پیمانکاری دریافت می کنند در نظر گرفته نمیشود.

اثرات چنین قراردادهائی بدین ترتیب است که شرکت ملی نفت ایران بعنوان یک شریک در قرارداد مشارکت و یا بعنوان یک پیمانکار در قرارداد پیمانکاری در کلیه عملیات، بخصوص در بازاریابی نفت خام، مستقیماً دخالت می کند. نتیجتاً مطالعات و تجربیاتی که شرکت ملی نفت در اثر انعقاد قراردادهای مشارکت بدست آورده منجر به افزایش تخصص این شرکت در ده سال گذشته بوده است.

بنابراین موفقیت های آتی صنعت نفت ایران بستگی به سه عامل ذیل دارد: (۱) کسب مهارت بهتر و کاملتر از طریق دخالت مستقیم و تجربه بیشتر؛ (۲) استقلال تضمین شده؛ (۳) حق تعیین خط مشی آینده خود.

قراردادهای نفتی را متذکر

به هدف آن به این بحث مربوط
بر نفت بیشتر (البته امکان
ل به نفوذ در بازارهای بین

اردادهای عاملیت که آقای

ت با دسترسی به ذخایر نفتی
د های عاملیت است، نفوذ
دارد شرکتهای عامل مانع

داد مشارکت مبدول نمایند
حتی بهتر است آنها مبادرت
درصد ذخایر تولیدی را در

رآمد اضافی حاصل از ایجاد
عملیات نفتی، جزء زیان ملی
حاصل از انعقاد قراردادهای

نیز چنین درآمدی اصلاً وجود

در قرارداد پیمانکاری، در
ینه سرمایه کسر گردد. با در
پیمانکاری متضمن درآمد بیشتری

بایه خود مولد سرمایه خواهد
سطح تولید تجارتی ندارد.
هنگامیکه سطح تولید به سطح

پیرامون سخنرانی آقای استوفر در زمینه «ارزیابی تطبیقی قراردادهای مشارکت‌های نفتی»

منصور فروزان

از آنجا که آقای استوفر قبول کرده است که «قرارداد مشارکت در درآمد حاصل از هر بشکه برای کشور صاحب نفت افزایشی نسبت به قرارداد عاملیت ایجاد می‌کند»، من از بحث پیرامون قراردادهای مشارکت صرف‌نظر می‌کنم و تنها به مزایای اقتصادی قراردادهای نوع اراپ در مقابل قراردادهای . . . - . . . می‌پردازم .

علاوه بر این، با تبعیت از شروط آقای استوفر (که ظاهراً خود نادیده انگاشته) در مورد اینکه تنها راجع به آثار مالی و اقتصادی قراردادهای گفتگو شود و از منافع «ناملموس» یا مزایای سیاسی قراردادهای بحثی به میان نیاید، من از بیاناتی به منظور رد این فرضیه رایج و ناواقع بینانه که تلویحاً می‌گوید عقد قرارداد عاملیت با یک شرکت بین‌المللی عمده‌ای که دارای بازارهای وسیع است، الزاماً موجب تولید بیشتر، و بنابراین منافع بیشتر، خواهد شد خودداری می‌کنم. پاره‌ای از شرکت‌های عمده نفتی که بطور مداوم نفت خام (آنهم نفت خام خلیج فارس) زاید بر نیازمندیهای خود داشته‌اند، ممکن است به اقداماتی که باعث تشدید اوضاع کنونی «فراوانی نعمت» نفت خام خلیج فارس شود، چندان راغب نباشند. در هر حال بحث از سنجش میزان تولید هر یک از شرکت‌های طرف قرارداد ما را به‌وادای ارزیابی‌های ذهنی، و نظرات و تمایلات شخصی می‌کشاند و در تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی بهتر است این گونه مسائل را به سیاستمداران واگذار کرد.

بدین سان نظریه آقای استوفر عبارت می‌شود از مقایسه ساده قرارداد عاملیت . . . - . . . با قرارداد پیمانکاری نوع اراپ. همین که شرایط برابری عوامل دیگر برقرار شد، و الگوهائی برای بهره‌برداری از میدان‌های نفتی با مشخصات یکسان و برنامه‌های سرمایه‌گذاری مشابه تدوین شد، باید بتوان درآمد حاصل از هر قرارداد را معین کرد و بدون در نظر گرفتن مقتضیات شخصیت طرف دوم، یا سوابقش در برخورداری از مواهب طبیعت در حوزه‌های دیگر، تعیین کرد کدام قرارداد بهتر است.

دوره حل در این زمینه بنظر می‌رسد. راه حل اول همان قاعده ساده و قابل فهم و رایج «تصنیف منافع» است که آقای استوفر در گذشته آن را به باد سخره گرفته است. خصوصیت این روش سادگی و سهولت نمایش آن است که نیازی به اطلاعات ریاضی و حسابداری ندارد و در صورتی که درست بکار رود، نتایجی نسبتاً قابل اعتماد بدست می‌دهد. آقای استوفر از این روش

در آغاز سخنرانی خود استفاده می کند، اما بعداً، نظر به نواقصی که دارد، آن را کنار می گذارد. بنا به گفته آقای استوفر نقص قاعده تقسیم منافع در فراهم آوردن وسیله ای برای سنجش مزایای نسبی قرارداد عاملیت در مقابل قرارداد پیمانکاری ناشی از سه عامل است: (۱) عدم تساوی مقیاس ها، (۲) در نظر نگرفتن هزینه های تأمین سرمایه و (۳) نابرابری های ناشی از اختلاف موقع دریافت درآمد. این اعتراض وارد است. اما این نواقص غیر قابل رفع نیستند. کاملاً امکان پذیر است که فرمول های کلی «ساکن» تدوین کرد که لااقل دو مشکل اول را برطرف سازند. فرمول های کلی ای که من ساخته ام^۱ نسبت تسهیم را در مورد منافع مشابه بین طرفین قراردادها نمایش می دهد و علاوه بر این وسیله ای بدست می دهد که بتوان شرایطی را که برای تساوی درآمد حاصل از قرارداد اراپ با درآمد حاصل از قرارداد .-.-. باید حکمفرما باشند تعیین کرد.

ممکن است گفته شود چنین نمایش اوضاع غیر متحرك مزیت زمانی وصول درآمدها را نادیده می انگارد، چرا که معمولاً درآمد قابل وصول امروز از درآمد قابل وصول فردا ارزش مندتر است. برای رفع این مشکل کافی است وسیله تنزیلی که ارزش های آینده را به ارزش های کنونی تبدیل کند بکار ببریم. اما در اینجا نیز انتخاب دوران عمل، و از آن مهم تر نرخ تنزیل، را باید از جمله آن عوامل ذهنی دانست که مانع قضاوت بی طرفانه می شوند.

تقسیم منافع و درآمد هر بشکه در هر يك از دو قرار داد

فرض آنست که طرفین قراردادها در بهره برداری از میدان های مشابه برنامه های سرمایه گذاری مشابهی را به عهده می گیرند. علاوه بر این، چون به موجب شرایط قرارداد اراپ نیمی از ذخایر باید برای بهره برداری انحصاری شرکت ملی نفت ایران کنار گذاشته شود، چنین فرض شده است که طرف دوم قرارداد .-.-. نیز ذخایرش را به دو نیم تقسیم می کند و آنها را جدا جدا مورد بهره برداری قرار می دهد. برای سهولت محاسبه فرض می شود دسترسی اراپ به نفت خام تولیدی در میدانی که مورد بهره برداری قرار گرفته .-.-. است. همانطور که در بررسی پیشین نشان دادیم^۲ اگر فرض کنیم که:

قیمت اعلان شده نفت خام در محل صدور	p	سنت هر بشکه
هزینه های متغیر تولید	c	«
استهلاك هزینه های اکتشافی	e	«
هزینه های توسعه ای و سرمایه ای	d	«
تخفیف از قیمت اعلان شده (موضوع قرارداد الحاقی)	a	«
تخفیف واقعی بازار (تفاوت بین قیمت اعلان شده و قیمت واقعی بازار)	á	«

۱. م. فروزان: «مقایسه درآمد ایران از نفت تحت شرایط قرارداد اراپ و قرار داد .-.-.»، تحقیقات اقتصادی، شماره های ۱۷ و ۱۸، بهار و پائیز ۱۳۴۸.

۲. نگاه کنید به تحقیقات اقتصادی، شماره های ۱۷ و ۱۸، صفحه ۸ ببعد.

کت در درآمد حاصل از هر
بچاد می کند «، من از بحث
تصادی قراردادهای نوع

د نادیده انگاشته) در مورد
ز منافع «ناملموس» یا مزایای
بن فرضیه رایج و ناواقع
لمللی عمده ای که دارای
شتر، خواهد شد خودداری
م (آنهم نفت خام خلیج
تی که باعث تشدید اوضاع
ب نباشند. در هر حال بحث
وادی ارزیابی های ذهنی،
تصادی بهتر است این گونه

د قرارداد عاملیت .-.-.
یگر برقرار شد، و الگوهای
های سرمایه گذاری مشابه
بدون در نظر گرفتن مقتضیات
در حوزه های دیگر، تعیین

قاعده ساده و قابل فهم و رایج
گرفته است. خصوصیت این
نی و حسابداری ندارد و در
دهد. آقای استوفر از این روش

هزینه های تأمین سرمایه برای عملیات توسعه ای « i »
 خرید نفت خام به قیمت مخصوص بوسیله اراپ ۴۰٪ تولید از نیمه

اول ذخایر باشد، و همچنین اگر فرض شود که ذخایر کشف شده به دو قسمت مساوی تقسیم می شوند که قسمت اول را طرف دوم قرارداد بهره برداری کند و قسمت دوم را منحصرأ شرکت ملی نفت ایران با سرمایه ای که از راه وام بدست می آورد مورد بهره برداری قرار دهد، همانطور که جزئیات محاسبه در مقاله پیشین نشان می دهد، میانگین درآمد از عملیات هر دو نیمه ذخائر چنین خواهد بود:

درآمد ایران (طبق فرمول شماره ۰ مقاله پیشین):

$$(1) \quad .05a - .20e - .05(c+d) - .05p - .0625r \quad \text{سنت هر بشکه}$$

و درصد سهم ایران از منافع (طبق فرمول شماره ۷ مقاله پیشین):

$$(2) \quad \% \frac{.05a - .20e - .05(c+d) - .05p - .0625r}{(p-a) - (c+d) - .05e - i} \times 100$$

و اما هنگام بهره برداری تحت شرایط قرارداد اراپ میانگین درآمد ایران از عملیات هر دو نیمه ذخائر (طبق فرمول شماره ۱۱ مقاله پیشین) خواهد بود:

$$(3) \quad .0396e - i - .0896(c+d) - .09(p-a) \quad \text{سنت هر بشکه}$$

و درصد سهم ایران از منافع (طبق فرمول ۱۳ مقاله پیشین):

$$(4) \quad \% \frac{.0396e - i - .0896(c+d) - .09(p-a)}{(p-a) - (c+d) - .05e - i}$$

بحث

مقایسه فرمول های (۲) و (۴) نشان میدهد که این فرمول ها هر دو بر مبنای یک مقیاس ساخته شده اند، زیرا منافع قابل تقسیم (مخرج کسرها) در هر دو مورد یکسان اند. علاوه بر این، هزینه های تأمین سرمایه نیز در محاسبات منظور شده است. بدین ترتیب دو اعتراض اول آقای استوفر بر طرف می شود.

اگر تخفیف اوپیک (a) را در فرمول (۲) موقتاً نادیده بگیریم، می بینیم که حداقل درآمد ایران تحت شرایط قرارداد ۵۰-۵۰ برابر است با $\frac{1}{4} \times 56\%$ ، زیرا هر مقادیری به c و d و a بدیم، آنچه از مخرج کسر کاسته می شود بیش از دو برابر آن است که از صورت کسر کاسته می شود. اگر تخفیف واقعی بازار (a)، و هزینه های تأمین سرمایه (i) مقادیر معنایی باشند، البته سهم ایران از منافع از $\frac{1}{4} \times 56\%$ فزون تر خواهد شد، زیرا این دو هزینه را تنها طرف دوم متحمل می شود. بررسی فرمول (۴) نشان می دهد که اگر (i) نادیده گرفته شود حداقل سهم

ایران از قرارداد نوع اراپ ۹۰٪ خواهد بود. بطور کلی هرچه (i) نسبت به مبین های دیگر زیادتر شود سهم ایران از ۹۰٪ کمتر خواهد شد. اما احتمالاً هزینه های تأمین سرمایه (i) نسبت به کل دریافتی (p-à) چندان معتنا به نخواهد بود (آقای استوفر آن را ۱ سنت در هر بشکه فرض کرده است). بدین سان (i) را می توان در حدود ۸ تا ۱ درصد (p-à) دانست و بنابراین در چنین شرایطی سهم ایران از منافع از ۹۰٪ خیلی پائین تر نخواهد رفت. البته بهنگام بهره برداری از میدان های پرخرج، در صورتی که (i) گزاف شود، ممکن است سهم ایران حتی به میزان قرارداد ۰-۰-۰ هم برسد. اما در شرایط عادی سهم ایران از منافع در قرارداد انواع اراپ بدون شک از منافع قرارداد ۰-۰-۰ بیشتر خواهد بود.

اما همانطور که طرفداران قرارداد ۰-۰-۰ گوشزد می کنند درصدهای تسهیم منافع که همه چیز نیستند. قدر مطلق منافع است که برای کشورهای در حال رشد حائز اهمیت زیاد است. از آنجا که چنین پذیرفته ایم که از بحث پیرامون سطح تولید احتمالی شرکت های مختلف احتراز جوئیم لازم است توجه خود را به مبین های دیگر، یعنی درآمد حاصل از هر بشکه تحت شرایط قراردادها، معطوف سازیم. فرمول (۱) را با فرمول (۳) مقایسه کنیم: ملاحظه میشود که درآمد از هر بشکه قرارداد اراپ هنگامی به پایه درآمد از هر بشکه قرارداد ۰-۰-۰ تنزل میکند که داشته باشیم:

$$.09(p-\hat{a}) - .0896(c+d) - .0396e - i = .05620p - .05(c+d) - .020e + .05a$$

یا هنگامی که

$$\hat{a} = .0370p - .044(c+d) + .050a - .011i$$

برای آنکه مفهوم این شرط را درک کنیم خوب است مقادیری را که آقای استوفر برای هزینه ها و قیمت ها معقول دانسته است به جای متغیرهای فرمول بالا بگذاریم. دیده میشود که در شرایط قیمت اعلان شده ۱۱۸ دلار بابت هر بشکه نفت خام، و هزینه تولید ۲ سنت برای هر بشکه، و هزینه های تأمین سرمایه ۱ سنت در هر بشکه لازم است تخفیف واقعی بازار به میزان ۰۴ سنت در هر بشکه برسد تا درآمد از هر بشکه نفت خام قرارداد نوع اراپ به میزان درآمد از هر بشکه نفت خام قرارداد ۰-۰-۰ تنزل یابد. چنین تخفیفی از تخفیف های جاری زیادتر است و بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت که در شرایط عادی برای کشورهای صاحب نفت قرارداد اراپ منافع بیشتری در هر بشکه بدست می دهد تا قرارداد ۰-۰-۰.

روش « متحرک »

اما هنوز مسئله اختلاف موقع وصول درآمد مانده است. در اینجا هیچ گونه عامل تعدیل کننده ساده ای را عملاً نمی توان بکار برد و تنها راه حل ظاهراً همان تکنیک طولانی، اما ناگزیر، تهیه جدول جریان وجوه تنزیل شده است. چنین عملی را آقای استوفر در مقاله اصلی خود که در بغداد ارائه کرد بکار برده است. اما متأسفانه ایشان در آنجا فقط قسمتی از موضوع

۱. رجوع شود به مقاله شماره (الف) ۷۲ تسلیم شده بوسیله مرکز مطالعات خاورمیانه و دانشگاه هاروارد به ششمین کنگره نفت عربی در بغداد در مارس ۱۹۶۷ بقلم T. E. Stauffer تحت عنوان « The ERAP Agreement: A Study in Marginal Taxation Pricing ».

« i

۴. تولید از نیمه

ساوی تقسیم می شوند

حصراً شرکت ملی نفت

ار دهد، همانطور که

یات هر دو نیمه ذخائر

(۱) ت هر بشکه

(۲) ۰.۰۶۲۰٪ (p)

درآمد ایران از عملیات هر دو

(۳) ت هر بشکه

(۴) ۰.۰۹٪ (p)

رمول ها هر دو بر مبنای یک

(در هر دو مورد یکسان اند.

است. بدین ترتیب دو اعتراض

بریم، می بینیم که حداقل درآمد

بر هر مقداری به c و d و a

است که از صورت کسر کاسته

به (i) مقادیر معتنا بهی باشند،

ین دو هزینه را تنها طرف دوم

مادیده گرفته شود حداقل سهم

را مورد بحث قرار دادند. تصور نمی رود بحث مفصلی پیرامون فرضیات غیر واقع بینانه ای که ارزش کارشان را کاسته است جز از نظر پژوهندگان قراردادهای نفتی مورد علاقه باشد. مثلاً از نکات ضعف مقاله آقای استوفر یکی آن است که بهره برداری از «ذخایر ملی» را، که اثر مضاعف کردن درآمد قرارداد اراپ را دارد، بکلی نادیده گرفته است. بنابه همین ملاحظات من ناچار شدم محاسبات را، بدون تغییر دادن مفروضات، از نو انجام دهم و پاره ای از اشتباهات ناشی از تعبیر نادرست قراردادها، یا ناهماهنگی های روشی، را اصلاح کنم. مشروح این محاسبات در مقاله ای که در نشریه بهار و تابستان ۱۳۴۸ «تحقیقات اقتصادی» به چاپ رسیده با جداول و توضیحات کافی آورده شده و در مورد سه نوع میدان نفتی (با نسبت سرمایه به بازده زیاد، متوسط و کم) محاسبه شده است. نتیجه محاسبات در جدول آورده شده و بطوری که ملاحظه می شود پس از منظور کردن ضریب تنزیل سنگین (۱۵٪ تنزیل مرکب در سال)، که در کاهش دادن مزایای قرارداد اراپ مؤثر است، نتایج بدست آمده با نظرات آقای استوفر مغایرت دارند و نشان میدهند که قرارداد اراپ بدون شک برای کشورهایی چون ایران از قراردادهای نوع ۵-۵-۵ بهتر است.^۱

۴. آقای استوفر در نامه ای به نویسنده این سطور اظهار نظرهایی پیرامون مقاله یاد شده در شماره ۱۷ و ۱۸ مجله تحقیقات اقتصادی کرده است:

۱. به گمان من تخفیف اوپک را (که قرار است تا سال ۱۹۷۱ از بین برود) اگر بکلی نادیده می گرفتیم بسا واقعتاً انطباق بیشتری می یافت. این عمل باعث خواهد شد که به درآمد حاصل از قرارداد ۵۰-۵۰ تقریباً ۴ تا ۵ سنت افزوده شود.

۲. در نظر گرفتن بهره ۸٪ برای سرمایه گذاری های توسعه ذخایر ملی تا حدودی موجب ناهماهنگی می شود، زیرا شما هزینه امکانات از دست رفته سرمایه رادرموارد دیگر ۱۵٪ منظور کرده اید. نه تنها این بی نواختی اصولاً قابل تردید است، بلکه هزینه های دریافت وام برای کشور ایران در حال حاضر بنظر می رسد از ۱۱٪ فزون تر باشد.

علاوه بر این، شاید صلاح باشد از موقعیت استفاده کنیم و یک محاسبه تازه ای «از نو» انجام دهیم که پاره ای از اشتباهاتی را که من در تجزیه و تحلیل خود مرتکب شدم رفع کند. به ویژه، در پاره ای از پارامترها بشرح زیر باید تجدید نظر کرد:

۱. هزینه های اکتشاف را از قرار ۱۰ سنت در هر بشکه یا ۶۷٪ هر کدام بیشتر باشد، باید مستهلک کرد.

۲. منظور نمودن رقم ۱۴۰ دلار بابت قیمت فروش نقدی نفت خام ۱۷۰ دلاری بنظر می رسد واقع بینانه نباشد. رقم ۱۳۰ دلار، حتی ۱۲۷ دلار، شاید واقع بینانه تر باشد.

۳. من هزینه های همیشگی متغیر عملیات (VOC) را ۵ سنت در هر بشکه فرض کرده ام که واضح است حتی در خوش بینانه ترین اوضاع هم بسیار نازل است. بطور عادی جمع هزینه های متغیر عملیات در طول عمر طرح تقریباً ثابت خواهد بود و این خود باعث خواهد شد که از لحاظ سرشکن کردن روی تعداد بشکه های تولیدی این هزینه در سال های اولیه آغاز عملیات به میزان بیشتری خواهد بود.

۴. از آنجا که در قراردادهای ایران پرداخت مالیات بر درآمد ماهانه صورت می گیرد، باید از بابت تأخیر دریافت بهای فروش مستقیم نفت خام رقمی به عنوان جریمه منظور نمود. این تأخیر بطور عادی در بقیه پاورقی در صفحه بعد

خلاصه مقایسه مزایای مالی قرارداد اراپ با قرارداد ۵۰-۵۰ از نظر ایران

حالت ۱	حالت ۲	حالت ۳
جمع ۱۰ ساله تولید نفت خام (میلیون تن) ۹۹۰	۱۷۸۷۶	۲۷۸۷۰
جمع ۱۰ ساله فروش نفت خام (میلیون دلار) ۹۷۰۲۲	۱۷۵۰۰۸	۲۷۷۲۴۹۴
جمع ۱۰ ساله هزینه های متغیر تولید « ۳۴۹۸	۶۲۹۴	۹۷۷۳
جمع ۱۰ ساله عواید ناویژه « ۹۳۵۹۴	۱۷۶۸۸۷۴	۲۷۶۲۷۷۱

اراپ	اراپ	اراپ	اراپ	اراپ	اراپ
۶۳۸۷۳	۵۱۴۹۸	۱۷۲۳۲۷۲	۹۶۲۷۸	۲۷۰۳۱۷۶	۱۷۵۵۰۷۹
۱۶۶۷۸	۱۶۰۷۳	۳۱۱۷۹	۲۸۰۷۷	۵۳۵۷۷	۴۴۷۷۳
۶۸۷۲	۵۵۰	۷۳۰	۵۷۰	۷۷۷۳	۵۹۰
۸۸	۸۰	۸۴	۸۲	۸۰	۸۰
۹۲	۷۴	۹۹	۷۷	۱۰۴	۸۰

بقیه پاورقی از صفحه قبل

حدود ۱۸۰ تا ۲۷۰ روز است و تعدیل مربوط به آن رقم معتدلی می شود. تعدیلات یاد شده بالا همه باعث خواهند شد که درآمدهای که انتظار می رود از قرارداد نوع پیمانکاری عاید شود از آنچه پیش بینی شده بود کمتر شود، اما برای نمایش دادن وضع از طرفی هم پیشنهاد می کنم نرخ تنزیل درآمد نیز به رقمی در حدود ۱۰٪ کاهش داده شود - گو اینکه یک چنین نرخ کاهش یافته ای با هدف های توسعه ای ایران سازگاری ندارد.

بطوری که اطلاع یافته ایم آقای استوفر، که عهده دار تدریس رشته « مالیات » در برنامه آموزش مدیریت نفت شرکت آرتور دی لیتل است، از هر یک از شرکت کنندگان در دوره خواستار شده است یک محاسبه تمام عیار بر مبنای نکات یاد شده بالا انجام دهد و قرار است نتیجه بررسی ها را در اختیار آقای فروزان قرار دهد.

بینانه ای که ارزش
شد. مثلا از نکات
اثر مضاعف کردن
ت من ناچار شدم
ات ناشی از تعبیر
حسابات در مقاله ای
با جداول و توضیحات
ریساده، متوسط و کم)
که ملاحظه می شود پس از
که در کاهش دادن مزایای
ت دارند و نشان میدهند که
نوع ۵۰-۵۰ بهتر است.
رامون مقاله یاد شده در شماره

از بین برود) اگر بکلی نادیده
که به درآمد حاصل از قرارداد

لی تا حدودی موجب ناهماهنگی
٪ منظور کرده اید. نه تنها این
ایران در حال حاضر بنظر می رسد

حاسبه تازه ای «از نو» انجام دهم
د. به ویژه، در پاره ای از پارامترها

٪ هر کدام بیشتر باشد، باید

خام ۱۷۰ دلاری بنظر می رسد
باشد.

هر بشکه فرض کرده ام که واضح
مع هزینه های متغیر عملیات در طول
ر لحاظ سرشکن کردن روی تعداد

ری خواهد بود.
مانند صورت می گیرد، باید از زیان
ر نمود. این تأخیر بطور عادی در

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مقایسه‌ای بین انواع قراردادهای نفتی

اسمعیل عرفانی

در سالهای اخیر بحث‌های زیادی درباره مزایای نسبی انواع قراردادهای نفتی که ایران با شرکت‌های نفتی خارجی منعقد کرده است بعمل آمده و نظرهای مختلف و حتی متضادی ابراز شده است. صرفنظر از آنکه منظور و هدف شرکت کنندگان در این مباحثات چه بوده است این بحث‌ها و اظهارنظرها فی حد ذاته بسیار مفید میباشد، زیرا کمک به روشن شدن موضوع میکند و میتواند راهنمایی برای مقامات مسئول و علاقمندان به مسائل نفتی باشد. از این لحاظ از آقای استوفر محقق نفتی آمریکائی که برای اولین بار این بحث را بطور علمی و علنی آغاز کرده است باید متشکر بود.

در این مقاله اینجانب سعی میکنم بطور مختصر نظرهای ابراز شده توسط آقای استوفر و پاسخهایی را که از طرف مقامات نفتی ایرانی داده شده است مورد بررسی قرار بدهم.

البته در حال حاضر درآمد ایران از هر بشکه نفت کنسرسیونوم (وهم چنین سهمی که برای اعضای کنسرسیونوم باقی می ماند) خیلی بیشتر از آنست که از قراردادهای مشارکت بدست میآید و احتمالاً در آینده از قراردادهای پیمانکاری اخیر از نوع اراپ عاید خواهد شد و این بعلت وجود ذخائر سرشار نفت و تولید زیاد کنسرسیونوم و استهلاك قبلی قسمت زیادی از دارائیها و تأسیسات کنسرسیونوم در ایران و هزینه کمتر استحصال نفت در خشکی میباشد که همه این عوامل هزینه تولید یک بشکه نفت کنسرسیونوم را بمیزان زیادی پائین میآورد و بالنتیجه سود را بالا میبرد. ولی مقایسه قرارداد کنسرسیونوم با قراردادهای مشارکت و پیمانکاری براساس وضع موجود صحیح نیست و برای آنکه منصفانه قضاوت شود باید تمام عواملی را که در هزینه و درآمد مؤثر هستند در هر سه نوع قرارداد یکسان فرض کرد تا به نتیجه قابل مقایسه برسیم، بعبارت دیگر فقط شرائط قراردادها باید بایکدیگر مقایسه شود و سایر عوامل از قبیل میزان سرمایه گذاریهای لازم و ذخائر نفتی که کشف خواهد شد و برنامه تولید سالانه و غیره باید در همه قراردادها مساوی فرض گردد.

آنچه همه درباره آن متفق العقیده میباشند این است که مقایسه انواع قراردادهای آسان نیست، زیرا غیر از عوامل اقتصادی و مالی اغلب عوامل دیگری نیز وجود دارند که قابل اندازه گیری نمیباشند (مثلاً ممکن است از لحاظ سیاسی ترجیح داده شود که ایران برای درآمد نفت خود فقط وابسته به دو سه کشور نباشد و کشورها و شرکت‌های نفتی بیشتری در این امر سهیم باشند) و حتی آن عواملی هم که جنبه اقتصادی و مالی دارند به آسانی قابل پیش بینی نیستند،

از جمله این عوامل غیر اقتصادی میتوان مثلاً میل به استقلال عمل و دخالت بیشتر در اداره صنعت نفت یا وارد شدن به بازارهای نفتی خارجی را ذکر کرد. از این جهات شکی نیست که قراردادهای از نوع مشارکت و پیمانکاری که در آنها طرف ایرانی مداخله بیشتری در اداره صنعت دارد و همچنین سهمی از نفت در اختیار دارد که میتواند در بازارهای جهانی عرضه کند رویهمرفته بر قراردادهای از نوع . . . - . . . (نظیر قرارداد کنسرسیوم) مرجح است.

ولی در ارزیابی عوامل غیر اقتصادی نباید اغراق کرد، مثلاً این صحیح نیست که گفته شود طرف ایرانی در اداره امور کنسرسیوم در ایران عملاً هیچگونه دخالتی ندارد یا برعکس اینکه ادعا شود که در مورد قراردادهای مشارکت و پیمانکاری اختیار مطلق و استقلال عمل کامل وجود دارد. مسلم است که وقتی یک یا چند شرکت خارجی در کشور دیگری سرمایه‌گذاری می‌کنند و خطراتی را تقبل می‌نمایند صرف نظر از آنکه نوع قرارداد فی‌مابین چه باشد نه حاضر می‌شوند بکلی از خود سلب اختیار کنند و در اداره امور دخالت مؤثر نداشته باشند و نه میتوانند متوقع باشند که بدون توجه به نظریات مقامات دولتی و محلی و طرف دیگر قرارداد و بهر نحو که نفع آنها اقتضا کند اقدام نمایند. در مورد قراردادهای مشارکت و پیمانکاری نیز که طرف ایرانی شریک یا کارفرما می‌باشد عملاً و طبق قرارداد اداره امور صنعت در دست طرف دیگر است که بعنوان «عامل» یا «پیمانکار» عمل میکند.

همچنین شکی نیست که داشتن سهمی از نفت برای عرضه کردن در بازار سلاح مؤثری برای پیدا کردن اطلاعات درباره بازارها و قیمت‌ها میباشد، ولی اطلاعاتی که امروزه ایران از امور نفتی بدست آورده صرفاً از راههای بالا نبوده است. در گذشته نفت در جهان یک موضوع مرموز و محرمانه بود که فقط چند شرکت بزرگ بین‌المللی (اغلب انگلیسی و آمریکائی) که دست‌اندرکار بودند از رموز آن اطلاع داشتند و فقط گاهی جسته‌گریخته اطلاعاتی به خارج راه می‌یافت، ولی در سالهای پس از جنگ بین‌المللی دوم و بخصوص در ده سال اخیر نفت تا حد زیادی آن جنبه محرمانه خود را از دست داده است و امروزه نشریات و کتابهای زیادی هر ساله درباره امور نفتی در جهان منتشر می‌شود که دسترسی به آنها برای همه میسر است و سطح معلومات عمومی درباره نفت خیلی بالا رفته است و از این لحاظ بخصوص سازمان اوپک در گردآوری و نشر اطلاعات نفتی مربوط به کشورهای خاورمیانه نقش مهمی داشته است.

در هر حال آقای استوفر با قبول این اصل که عوامل غیر اقتصادی و مالی مهم هستند و نباید از نظر دور بمانند موضوع را صرفاً از نظر مالی و اقتصادی که بهتر قابل اندازه‌گیری هستند مورد بررسی قراردادهاست. از لحاظ اقتصادی و مالی آقای استوفر معتقد است که مقایسه انواع قراردادهای صرفاً براساس سهم ایران از منافع یا درآمد ایران از هر بشکه نفت کافی نیست، بلکه علاوه بر آن به موضوع سرمایه‌گذاریهای طرف ایرانی و تاریخ وصول درآمدها و همچنین میزان و سرعت رشد تولید نفت در آینده نیز باید توجه بشود.

اینک در زیر هر یک از عوامل بالا را به نوبت مورد بررسی قرار میدهم.

قراردادهای نفتی که
و نظرهای مختلف و حتی
کنندگان در این مباحثات
شد، زیرا کمک به روشن شدن
ن به مسائل نفتی باشد. از این
بحث را بطور علمی و علسی

ایراز شده توسط آقای استوفر
بررسی قرار بدیم.

بوم (وهم چنین سهمی که برای
ادهای مشارکت بدست می‌آید
د خواهد شد و این بعلت وجود
زیادی از داراییها و تأسیسات
شد که همه این عوامل هزینه
و بالنتیجه سود را بالا میبرد.
سکاری براساس وضع موجود
ی را که در هزینه و درآمد مؤثر
مقایسه برسیم، بعبارت دیگر
قبیل میزان سرمایه‌گذاریهای
و غیره باید در همه قراردادها

مقایسه انواع قراردادها آسان
گری نیز وجود دارند که قابل
داده شود که ایران برای درآمد
ت‌های نفتی بیشتری در این امر
ند به آسانی قابل پیش‌بینی نیستند.

اول. درآمد ایران از هر بشکه نفت و سهم از منافع

در این باره نظر آقای استوفر این است که مقایسه سهم از منافع در انواع قراردادهای نفتی بطوریکه تا بحال در مطبوعات و بعضی اظهارات رسمی عنوان شده است نتیجه صحیح بدست نمیدهد. بعبارت دیگر اینکه سهم ایران را از منافع در قرارداد کنسرسیوم ۰.۵٪ و در قرارداد مشارکت ۰.۷۵٪ و در قرارداد پیمانکاری ۰.۹٪ بگوئیم و از این راه بخواهیم نفع این قراردادها را برای ایران با یکدیگر بسنجیم صحیح نیست. تصور نمیرود که در این باره بتوان تردید نمود. حتی در حدود ۱۳ سال پیش آقای پیچ از شرکت اسو این مطلب را به زبان خیلی ساده اینطور بیان کرده بود که باید دید «۰.۵٪ چیست و ۰.۷۵٪ چیست». نسبت های مزبور فقط وقتی قابل مقایسه خواهند بود که اساس تعیین منافع در هر دو حالت یکسان باشد.

۱. اساس محاسبه منافع یکسان نیست.
۲. قسمتی از درآمد ایران در قراردادهای مشارکت و پیمانکاری نتیجه سرمایه گذاری طرف ایرانی است (که در قرارداد ۰.۵-۰ کنسرسیوم وجود ندارد) و مربوط به درآمد نفت نیست.
۳. درآمد حاصل از قرارداد ۰.۵-۰ زودتر از قراردادهای مشارکت و پیمانکاری بدست می آید.

برای آنکه بتوان سهم ایران از منافع را در قرارداد ۰.۵-۰ و قرارداد پیمانکاری بریک اساس مشترك محاسبه کرد آقای فروزان شرایط مالی این دو نوع قرارداد را بصورت فرمولهائی در آورده اند که مخرج مشترك دارند. صورت کسر، سهم ایران از سود یک بشکه نفت و مخرج آن، کل سود یک بشکه نفت برای هر دو طرف قرارداد است.

مفروضات آقای فروزان بشرح زیر است،

p بهای اعلان شده در بندر ایران، c هزینه متغیر عملیات تولید هر بشکه، e استهلاك هزینه اکتشاف هر بشکه، d هزینه توسعه هر بشکه، a تخفیف اوپک هر بشکه، a' تخفیف واقعی از بهای اعلان شده هر بشکه و i هزینه پول هر بشکه.

به این ترتیب آقای فروزان فرمولهای زیر را بدست آورده اند:

سهم ایران از منافع در قرارداد ۰.۵:۰.۵ (عاملیت):

$$\frac{0.05a - 0.25e - 0.05(c+d) - 0.05p}{p - a' - (c+d) - 0.05e - i}$$

سهم ایران در قرارداد پیمانکاری (از نوع اراپ):

$$\frac{0.09(p - a') - 0.896(c+d) - 0.396e - i}{p - a' - (c+d) - 0.05e - i}$$

قبل از آنکه این دو فرمول را با یکدیگر مقایسه نمائیم لازم است که یک اشتباه در آنها مرتفع شود. آقای فروزان برای محاسبه کل منافع در دو طرف در مخرج کسور بالا فقط نیمی از هزینه اکتشاف یک بشکه نفت را کسر کرده است و حال آنکه اگر بفرض ایشان e هزینه

اکتشاف یک بشکه نفت است تمام آن باید از مخرج کسر شود. بهمین تناسب صورت دو کسر بالا هم باید اصلاح شود. فرمولهای بالا در صورتی صحیح است که e را هزینه اکتشاف دو بشکه نفت فرض کنیم نه یک بشکه، زیرا بدیهی است که صرفنظر از آنکه هزینه اکتشاف را چه کسی می‌پردازد در محاسبه سود کل یک بشکه نفت برای دو طرف قرارداد (در مخرج کسر) تمام هزینه اکتشاف یک بشکه نفت باید کسر شود نه نصف آن.

برای آنکه مقایسه مفیدی بین این دو فرمول بشود باید ارقام معقولی در حدود متعارف به مفروضات فرمولها داده شود.

آقای فروزان برای آنکه یک مقایسه واقعی بین این دو فرمول بدست بدهند مقادیر زیر را به مفروضات فرمول داده‌اند (به سنت آمریکائی)

$$p=180, c+d=20, e=10, a=65\%, p=10$$

$$a'=40, i=10$$

با این مفروضات آقای فروزان به این نتیجه رسیده‌اند که سهم ایران در قرارداد پیمانکاری «اراپ» بیشتر از قرارداد پنجاه- پنجاه است. این نتیجه گیری صحیح است.

ولی آقای استوفر تخفیف بازار (یعنی a') را e سنت در نظر گرفته‌اند و تخفیف اوپک (یعنی a) را بعلت آنکه موقتی است و بالمال باید حذف شود بحساب نیاورده‌اند.

در زیر سهم ایران در قراردادهای e : o : o پیمانکاری از روی فرمولهای بالا و براساس مفروضات آقای فروزان و مفروضات آقای استوفر با یکدیگر مقایسه میشود. همانطور که در بالا تشریح شد (e) را معادل هزینه اکتشاف دو بشکه یعنی 2 سنت حساب میکنیم:

قرارداد e : o : o قرارداد اراپ

سهم واقعی ایران از منافع براساس مفروضات آقای فروزان	%۸۰	قرارداد اراپ	%۹۰
سهم واقعی ایران از منافع براساس مفروضات آقای استوفر	%۹۶	قرارداد e : o : o	%۹۰

بطوریکه ملاحظه میشود با مفروضات آقای استوفر قرارداد e : o : o بیشتر بفرع ایران است، درحالیکه با مفروضات آقای فروزان قرارداد اراپ بیشتر بفرع ایران میباشد. همانطور که در بالا اشاره شد تفاوت مفروضات در دو نکته خلاصه می‌شود: یکی تخفیف اوپک که در محاسبات آقای فروزان حدود 6 درصد بهای اعلان شده بحساب آمده ولی قرار است بتدریج حذف شود و بهمین جهت آقای استوفر آنرا بحساب نیاورده است (در حال حاضر این تخفیف حدود 6 درصد قیمت اعلان شده است)، دوم آنکه آقای استوفر تخفیف واقعی بازار از قیمت اعلان شده را e سنت هر بشکه و آقای فروزان e سنت هر بشکه در نظر گرفته‌اند. تا آنجا که اینجانب اطلاع دارم تخفیف در حال حاضر به e سنت نزدیکتر است تا به o سنت، ولی در آینده ممکن است وضع تغییر کند.

اگر قیمت اعلان شده را بجای 118 دلار (که مربوط به نفت خام سبک از نوع آغاچاری است) 113 دلار (که مربوط به نفت خام سنگین از نوع گچساران است) بگیریم و تخفیف اوپک را بحساب نیاوریم در اینصورت در تخفیف کمتر از e سنت هر بشکه سهم

نافع در انواع قراردادهای
است نتیجه صحیح بدست
اد کسرسوم 0.5% و در
این راه بخواهیم نفع این
برود که در این باره بتوان
این مطلب را به زبان خیلی
نسبت های مزبور فقط
یکسان باشد.
بگر نمیدانند:

ناری نتیجه سرمایه گذاری
بوط به درآمد نفت نیست.
ی مشارکت و پیمانکاری

قرارداد پیمانکاری بریک
داد را بصورت فرمولهائی
یک بشکه نفت و مخرج

تولید هر بشکه، e استهلاك
یک هر بشکه، a' تخفیف

۰۹
(P) ۰۹

م است که یک اشتباه در آنها
مخرج کسور بالا فقط نمی
گر فرض ایشان e هزینه

ایران از منافع در هر دو نوع قرارداد ۰.۰:۰.۰ و اراپ یکسان می‌شود و این در حدود همان تخفیف‌های جاری در حال حاضر است.

همچنین اگر استهلاك هزینه اکتشاف در هربشکه که آقای فروزان ده سنت در نظر گرفته‌اند (بطوریکه تجربه در عمل نشان داده است) بیشتر باشد وضع به نفع قرارداد ۰.۰:۰.۰ تغییر میکند.

در مورد قرارداد اراپ باید متوجه بود که اگر ایران برای بهره‌برداری از نیمه سهم خود که بعنوان «ذخیره ملی» قلمداد شده است بخواهد تأسیسات جداگانه از قبیل لوله نفت، اسکله و مخازن ایجاد کند هزینه‌های آن بابت هربشکه نسبت به قرارداد ۰.۰:۰.۰ و قرارداد مشارکت بالا خواهد رفت و از این راه نیز درآمد ایران کاهش خواهد یافت.

با توجه به تمام نکات مذکور در بالا میتوان اینطور نتیجه گرفت که در شرایط موجود رویهمرفته فرق زیادی بین قرارداد ۰.۰:۰.۰ و کنسرسیوم با قرارداد پیمانکاری اراپ وجود ندارد، ولی اگر قیمت‌های نفت در آینده پائین بیاید منافع ایران از قرارداد اراپ کاهش خواهد یافت و حال آنکه چون درآمد ایران از نفت در قرارداد کنسرسیوم براساس قیمت اعلان شده است تغییری نمیکند. برعکس اگر قیمت‌های نفت بالا برود احتمال دارد که منافع ایران از قرارداد اراپ بیشتر شود و حال آنکه (چون بین قیمت‌های بازار و قیمت‌های اعلان شده در حال حاضر فاصله نسبتاً زیادی وجود دارد) احتمال افزایش منافع ایران از کنسرسیوم فعلاً زیاد نیست.

قبل از آنکه به این قسمت از بحث خاتمه دهیم جادارد که اشاره‌ای هم به قراردادهای مشارکت (مشهور به ۷۰:۲۰) بکنیم. آقای استوفر اصولاً این قراردادها را بیشتر از قراردادهای از نوع ۰.۰:۰.۰ پیمانکاری به نفع کشورهای نفت‌خیز میدانند، ولی در مورد ایران اخیراً (به استناد اینکه در قراردادهای مشارکت که در ایران به امضاء رسیده است عامل حق امتیاز یا پرداخت مشخص وجود ندارد) نظر خود را تعدیل کرده‌اند، بنظر اینجانب هیچ دلیلی وجود ندارد که در قراردادهای مشارکت ایران نباید پرداخت مشخص بدولت پرداخت شود.

دوم. تاریخ وصول درآمدها در آینده و عامل بهره

مقایسه بالا صرفاً از لحاظ محاسبه درآمد ایران از هر بشکه نفت و سهم از سود ویژه میباشد. ولی آقای استوفر معتقد است که این عامل تنها سلاک مقایسه قراردادهای نفتی نمیتواند باشد و عامل مهم دیگری که باید در نظر گرفته شود تاریخ دریافت درآمدهای نقدی در آینده است. بعبارت دیگر باید دید که در کدام نوع از قراردادها درآمد نفت زودتر عاید ایران میشود، زیرا این مسئله اهمیت دارد و تأخیر در وصول درآمدها ایران را از امکان سرمایه‌گذاری جدید در امور عمرانی و تولیدی که متضمن منافع زیادی میباشد تا مدتی محروم میکند. آقای استوفر معتقدند که در قرارداد اراپ بعلت استهلاك سریع وامها و سرمایه‌گذاریها و بهره آنها در سالهای اول بهره‌برداری درآمد خالص برای ایران وجود ندارد، ولی بعد از طی این دوره درآمد نقدی ایران بسرعت بالا میرود و از قرارداد ۰.۰:۰.۰ بیشتر میشود. در مرحله سوم که تمام دارائیهای اولیه مستهلك شد درآمد ایران از قرارداد ۰.۰:۰.۰ بالا میرود و حال آنکه درآمد از قرارداد اراپ پائین میآید و هر دو تقریباً بهم میرسند.

آقای سینا در جواب آقای استوفر اظهار داشته‌اند که این نتیجه‌گیری درست نیست، زیرا

فروزان ده سنت در نظر
ضع به نفع قرارداد . . .

بهره برداری از نیمه سهم خود
از قبیل لوله نفت، اسکله
. . . و قرارداد مشارکت

گرفت که در شرایط موجود
مانکاری اراپ وجود ندارد،
اراپ کاهش خواهد یافت
قیمت اعلان شده است
که منافع ایران از قرارداد
ان شده در حال حاضر فاصله
م فعلاً زیاد نیست.

اشاره ای هم به قراردادهای
ادها را بیشتر از قراردادهای
مورد ایران اخیراً (به استناد
ملحق امتیاز یا پرداخت
هیچ دلیلی وجود ندارد که
خت شود.

که نفت و سهم از سود ویژه
یسه قراردادهای نفتی
بیخ دریافت درآمدهای نقدی
دها درآمد نفت زودتر عاید
ها ایران را از امکان سرمایه
باشد تا مدتی محروم میکنند.
امها و سرمایه گذاریها و بهره
ندارد، ولی بعد از طی این دوره
میشود. در مرحله سوم که تمام
لا می رود و حال آنکه درآمد از

نتیجه گیری درست نیست، زیرا

اولاً به زعم ایشان آقای استوفور ذخیره ملی را در نظر نگرفته است و ثانیاً ایران ممکن است «ذخیره ملی» مکشوفه را یکجا نقداً بفروشد و فوراً به درآمد نقدی دسترسی پیدا کند. ایراد اول آقای مینا مبنی بر اینکه آقای استوفور ذخیره ملی را در نظر نگرفته و وارد نیست، زیرا اظهار نظر آقای استوفور بفرص توسعه و بهره برداری سریع از ذخیره ملی است. جواب دوم نیز قانع کننده نیست، زیرا هر کس که بفرص ذخیره ملی را یکجا خریداری کند و وجه آنرا نقداً به ایران بپردازد در تعیین قیمت خرید «ارزش فعلی» درآمدهای نقدی آینده حاصل از بهره برداری از ذخیره ملی را در نظر خواهد گرفت و همان عامل نرخ بهره و تنزیل را که آقای استوفور در محاسبه خود بکار میبرد منظور خواهد کرد، علاوه بر آن نفعی هم برای خود او باید بماند که در صورت بهره برداری مستقیم عاید ایران میشد.

آقای مینا اظهار میدارند که چون در قرارداد اراپ مخارج از محل درآمد نفت یا وام طرف خارجی تأمین میشود، پس ایران چیزی از دست نمیدهد. اما شکی نیست که وصول درآمد ایران در قرارداد پیمانکاری در هر حال نسبت به قرارداد . . . به تأخیر میافتد و این خود همان نقصان درآمد در سالهای اولیه است.

آقای فروزان برای رد ادعاهای آقای استوفور در مورد «ارزش فعلی» درآمدهای نقدی آینده محاسباتی نموده و جدولهایی تنظیم کرده و نتیجه گرفته اند که از این لحاظ نیز قرارداد پیمانکاری از نوع اراپ متضمن نفع بیشتری برای ایران میباشد. این محاسبات و جدولهای ایشان براساس همان مفروضاتی است که قبلاً به آنها اشاره شد و در حدود این مفروضات رویهمرفته درست است، ولی اگر مفروضات آقای استوفور را بجای مفروضات ایشان قرار دهیم نتیجه دیگری بدست میآید و وضع عوض میشود.

سوم. میزان و سرعت رشد تولید نفت

آقای استوفور اظهار میدارند که مقایسه و ارزیابی انواع قراردادهای نفتی صرفاً با توجه به درآمد ایران از هر بشکه و سهم از سود و حتی با توجه به تاریخ دریافت درآمد (بشریحی که در بالا اشاره شد) کافی نیست، زیرا یک عامل اقتصادی دیگر نیز وجود دارد که بسیار مهم میباشد و آن عامل، میزان و سرعت رشد تولید سالانه نفت است. بعبارت دیگر کافی نیست که بگوئیم درآمد ایران از هر بشکه نفت یا سهم ایران از سود نفت چیست، بلکه باید به این سؤال پاسخ داده شود که رویهمرفته در هر یک از قراردادهای چند بشکه نفت و در چه مدت بدست خواهد آمد. اگر قرارداد پیمانکاری موجب تولید سریعتر نفت بشود ممکن است علیرغم شرایط مالی آن، بهتر از قراردادهای . . . باشد.

آقای مینا اظهار میدارند که در قرارداد کنسرسیوم شرکتهای نفتی خارجی بعلمت منافی که در خارج از ایران دارند ممکن است تولید نفت ایران را بحد کافی بالا نبرند و حال آنکه در قراردادهای مشارکت و پیمانکاری ایران میتواند از سهم نفت خود هر قدر تقاضای بازار اقتضا کند نفت بفروشد، پس در نتیجه نفت بیشتری خواهد فروخت و درآمد بیشتری عاید ایران خواهد شد.

آقای مینا در پاسخ خود به اظهارات آقای استوفر به موضوع «فروش اضافی» نفت خیلی تکیه کرده‌اند. در واقع کسانی که طرفدار این نظر هستند معتقدند که نفت در زیر زمین نفعی برای هیچکس ندارد، ولی اگر از زمین خارج و بهر قیمتی فروخته شود بهتر از آنست که در زیر زمین بماند. بعبارت دیگر بهتر است که نفت با سرعت هرچه بیشتر استخراج و در بازار عرضه شود تا هرچه سریعتر از درآمد آن در اجرای برنامه‌های تولیدی و عمرانی کشور استفاده گردد.

ولی آقای استوفر اظهار میدارند که اولاً برنامه تولید با وجود اهمیتی که دارد قابل پیش بینی نیست؛ ثانیاً اگر همه کشورهای نفت خیز از طریق شرکت‌های ملی نفت خود این سیاست را تعقیب کنند با مال و در دراز مدت آنچه از محل قراردادهای مشارکت و پیمانکاری بیشتر تولید و فروخته شود (بعلت ظرفیت معین و محدود بازار) ناچار از تولید و فروش از محل قرارداد های کسر میشود و از این راه نفعی عاید کسی نخواهد شد و تعقیب این سیاست ممکن است منجر به شکست قیمتها و با مال تقلیل درآمد همه کشورهای نفت خیز بشود. مسلماً هیچ چیز بدتر از آن نیست که کشورهای نفت خیز بجای همکاری با یکدیگر در مقام رقابت و معارضه باهم برخیزند و موجب تضعیف سازمان اوپک و بالنتیجه شکست قیمتهای نفت بشوند.

معهداً آقای استوفر معتقدند که در کوتاه مدت این سیاست میتواند بفتح ایران باشد. شکی نیست که منطق آقای مینا در مورد «فروش اضافی» نفت در کوتاه مدت درست است و میتواند مفید واقع شود، ولی این فقط یک طرف مسئله است. شرکت‌های بزرگ نفتی بین‌المللی که طرف قرارداد کنسرسیوم در ایران هستند تولید کننده و فروشنده قسمت اعظم نفت مصرفی جهان میباشند و نحوه عمل این شرکتها است که تا اندازه زیادی سطح تولید و فروش و قیمتها را در بازارها معین میکند. شرکت‌های دیگر که قراردادهای مشارکت و پیمانکاری را منعقد کرده‌اند در درجه دوم اهمیت قرار دارند و بالنسبه قسمت کمی از نفت جهان را تأمین میکنند و در واقع رقیب شرکت‌های درجه اول هستند. اگر فرض کنیم که این شرکت‌های کوچک و به اصطلاح مستقل نفتی فقط در حاشیه بازارها هستند و آنقدر نفت در اختیار ندارند که بتوانند اثر قاطعی در شکستن قیمتهای نفت در دنیا داشته باشند آنوقت فروش نفت از طریق این شرکتها متضمن ضرری برای کشورهای نفت خیز نخواهد بود، ولی اگر رقابت نامحدود این شرکتها باعث شکست یا حتی کاهش تدریجی قیمتها بشود آنوقت نتیجه از لحاظ همه کشورهای نفت خیز تأسّف آور خواهد بود.

رسوخ در بازارهای آزاد نفت جهان به ضرر دیگر کشورهای نفت خیز فقط با اعطای تخفیف‌های استثنائی میسر است که دود آن با مال بچشم خود کشورهای نفت خیز خواهد رفت. در عمل دیده شده است که برای احتراز از دادن تخفیف‌های زیاد، ایران اغلب یا نفعی معاملات دیگر نفتی که ایران انجام داده اکثرأ با کشورهای اروپای شرقی بوده که در مقابل از آن کشورها براساس پایاپای کالا وارد نموده یا معاملاتی بوده که جنبه تجارتنی صرف نداشته است.

از بحث بالا بطور خلاصه به این نتیجه می‌رسیم که سلاح اعطای تخفیف برای « فروش اضافی » نفت و تأمین درآمد اضافی را فقط بطور محدود میتوان بکار برد و بدیهی است نتیجه آن نیز محدود خواهد بود .

خوشبختانه این تنها کشورهای نفتخیز نیستند که در جلوگیری از شکست قیمت‌های نفت ذینفع می‌باشند . بعضی از کشورهای بزرگ نیز که بطور خالص فروشنده عمده نفت در جهان هستند در ثبات قیمت‌های نفت با کشورهای نفتخیز و شرکت‌های نفتی نفع مشترک دارند . در حال حاضر نفت خاورمیانه بطور مؤثری به موازنه ارزی کشورهای متحده آمریکا و انگلستان کمک میکند و میتوان گفت که ثبات نسبی ارزش دلار و لیره تا اندازه قابل توجهی بستگی به نفت خاورمیانه دارد .

آقای مینا اظهار میدارند که از طریق قراردادهای مشارکت و پیمانکاری امکان ورود به بازارهای نفتی بیشتر است و ایران از طریق بازاریابی و اطلاعاتی که از این راه بدست آورده توانسته است درآمد نفت خود را خیلی بالا ببرد .

اظهاریات آقای مینا درباره ورود به بازارها اصولاً صحیح است ، ولی آمار نشان میدهد که تا بحال قسمت اعظم افزایش درآمد نفت ایران از محل نفت کنسرسیوم بوده است که ایران در بازاریابی و فروش آن مداخله نداشته است و کشورهای دیگر نفتخیز هم که قراردادهای مشارکت و پیمانکاری ندارند درآمدهای خود را بطور قابل توجهی بالا رفته است .

در اینجا یک نکته دیگر که باید به آن توجه شود این است که اگر به زعم آقایان فروزان و مینا منافع که از قراردادهای پیمانکاری عاید ایران میشود بیشتر از قرارداد کنسرسیوم باشد معنی که طرف دیگر قرارداد میبرد لابد کمتر است ، یعنی نفت برای او گرانتر تمام میشود تا برای کنسرسیوم ، پس امکان رقابت آن با کنسرسیوم در بازارهای بین المللی محدود خواهد بود ، مضافاً بر آنکه کنسرسیوم بهر حال بعزت داشتن سرمایه و منافع زیاد قدرت بیشتری برای رقابت دارد . پس باز به این نتیجه می‌رسیم که رخنه این شرکت‌های نفتی در بازارهای کنسرسیوم فقط از راه اعطای تخفیف‌های زیاد میسر است که آنها محدودی دارد و نفع کشورهای نفتخیز نیست .

در خاتمه نتیجه‌ای که از بحث جالب بالا بدست می‌آید این است که هنوز بررسی‌های کافی نسبت به مزایای نسبی قراردادهای من جمیع جهات نشده است . ممکن است در نتیجه بررسی‌های علمی دقیق معلوم شود که هیچکدام از انواع قراردادهای نفتی معمول در خاورمیانه به بهترین نحوی منافع این کشورها را تأمین نمیکند و شاید بتوان قراردادهای جدیدی ابداع کرد که با توجه به سرمایه لازم و خطرات عملیات نفتی متضمن منافع بیشتری برای کشورهای نفتخیز باشد .

نفت به قدری در حیات اقتصادی و سیاسی کشورهای نفتخیز مهم است که جا دارد درباره آن بررسی‌ها و تحقیقات جدی و دایم‌داری بطور مداوم بوسیله گروهی از اشخاص صلاحیت‌دار صورت گیرد و تصور می‌رود اکنون رشد اجتماعی و درك اقتصادی ملت ایران بجائی رسیده باشد که بتوان چنین بحث‌هایی را براساس علمی و دور از شوفا و تبلیغات مطرح نمود .

فروش اضافی « نفت
که نفت در زیر زمین
شود بجز از آنست که در
برای استخراج و در بازار
و برای کشور استفاده
بسی که دارد قابل پیش
نفت خود این سیاست
و پیمانکاری بیشتر
فروش از محل قرارداد
و تحب این سیاست
ی نفتخیز شود . مسلماً
بگر در مقام رقابت و
ت قیمت‌های نفت شوند .
وانه بضع ایران باشد .
دست درست است و
بزرگ نفتی بین المللی
ت اعظم نفت صحرایی
ح تولید و فروش و
مشارکت و پیمانکاری را
ز نفت جهان را تأمین
که این شرکت‌های کوچک
بسیار دارند که بتوانند
نفت از طریق این شرکت‌ها
مورد این شرکت‌ها است
کشورهای نفتخیز نیستند
ی نفتخیز فقط با اعطای
و نفتی نفتخیز خواهد
بزرگ ایران استفاده
به آن ملت کرده است .
نفتی بود که در حقیقت
به تجارتی صورت گرفت

کیتاوکا^۱ در گزارش خود به کنفرانس بین المللی تنظیم خانواده (دهلی نو ۱۹۵۹) بطور مبسوط چگونگی این کاهش را تشریح نموده است. در این گزارش نویسنده اشاره می کند که میزان زاد و ولد در ژاپن از ۳۴ در سال ۱۹۴۷ به ۳۳ در سال ۱۹۴۹ تنزل نمود، و سپس به شدت به ۲۵ در سال ۱۹۵۱، ۲۲ در سال ۱۹۵۳، ۱۹، ۱۹۵۵ و ۱۷ در سال ۱۹۵۷ کاهش یافت.

نصف شدن میزان زاد و ولد ظرف مدت ده سال معلول دو علت بوده است:

(الف) استفاده روز افزون از وسایل و روشهای جلوگیری از حاملگی و (ب) عمل سقط جنین که در بیمارستانهای عمومی انجام شده است. نویسنده سپس به ارزیابی تأثیر دو عامل علی مزبور می پردازد^۲. به موجب اعلام رسمی وزارت بهداشتی و رفاه اجتماعی ژاپن میزان زاد و ولد (در سال ۱۹۶۵) به ۱۸٫۵ تقلیل یافته است (این میزان کمتر از میزان های زاد و ولد کانادا ۲۱٫۴، ایالات متحده ۱۹٫۴ و ایتالیا ۱۹٫۲ بوده است^۳). میزان زاد و ولد در ژاپن هم اکنون ۱۷٫۸ در هزار را تشکیل می دهد و پائین ترین میزان موالید جهان است^۴. این تنزل سریع نتیجه توسعه «طرح خانوادگی» و تجدید موالید در ژاپن است. میزان مرگ و میر نیز از زمان جنگ به این طرف پائین رفته و اکنون ۶٫۰ در هزار را تشکیل می دهد^۵. میزان زاد و ولد و میزان مرگ و میر ژاپن همان حد متوسط پاره ای از کشورهای اروپای غربی است. با وجود تنزل میزان زاد و ولد جمعیت هر ساله چند صد هزار نفر افزایش می یابد. حد متوسط میزان ناخالص رشد طبیعی جمعیت که قبل از جنگ ۱٫۴ درصد بود در ۱۹۵۱ - ۱۹۵۰ به ۱٫۶ درصد بالارفت، ولی از آن پس روبه تنزل گذاشت و در سالهای ۱۹۶۴ - ۱۹۶۳ در سطح ۱٫۳ درصد متوقف مانده است^۶. در سالنامه آماری سازمان ملل متحد^۷ حد متوسط میزان سالانه افزایش جمعیت ژاپن ظرف سه سال (۶۶ - ۱۹۶۳) یک درصد تعیین گردیده است (در همین نشریه ضریب رشد سالانه جمعیت کشورهای آلمان فدرال ۱٫۲، فرانسه ۱٫۱، روسیه ۱٫۱، اسرائیل ۳٫۴ ذکر شده است).

با ضریب رشد سالانه یک درصد، جمعیت ژاپن تا ۷ سال دیگر دو برابر خواهد شد. در سال ۱۹۶۴ موالید ۱۷۱۵۰۰۰ نفر و متوفیات ۶۷۳۱۰۰۰ نفر بود و بنابراین ۱۰۴۲۰۰۰ نفر به جمعیت ژاپن افزوده شده است. در سال ۱۹۶۷ جمعیت کشور از مرز صد میلیون گذشت (جدول ۲) و چنین تخمین زده می شود که در سال ۱۹۷۰ به ۱۰۳ میلیون برسد. ژاپن از نظر جمعیت، بعد از چین، هند، اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا، اندونزی و پاکستان مقام هفتم را دارد.

1. Prof. Kitaoka. 2. Ibid., P. 76.

3. Britanica, Book of the Year, Events of 1967, P. 456.

۴، ۵، ۶. «ژاپن امروز» ص ۶۶.

7. United Nations, Statistical Yearbook, 1967, P. 82.

ژاپن تنها کشوری است
مدت ده سال (۱۹۴۷ تا
انگیزترین حوادث در
به موفقیتی دانست که
برای که تجدید موالید در
از لحاظ محدودیت هائی
اهمیت است.
عملیات، طرق، وسائل،
برنامه های تنظیم خانواده
بررسی شده است.
فکری خاص ژاپن و
تنظیم خانواده آن کشور
و ارزیابی قرار دهیم.

۸۰، ۳۴ به ۱۲۷۵۰۰۰
جمعیت ژاپن ۲۶، ۲۷۷، ۰۰۰
جنگ صورت گرفته و تا
طن خود برگشته و همچنین
۳ رسید. ژاپن تنها کشوری
به نصف تقلیل دهد. ۲ پرفسور
پخانه وزارت امور خارجه ژاپن

2. Gopaldaswami - Family
India in Clyde V. L
ceton, Princeton U

جدول ۱. ژاپن: (۱۹۵۳-۶۶) میزان ناخالص زاد و ولد، میزان ناخالص مرگ و میر،

میزان ناخالص رشد طبیعی*

سال	میزان ناخالص زاد و ولد (./..)	میزان ناخالص مرگ و میر (./..)	میزان ناخالص رشد طبیعی (%)
۱۹۵۳	۲۱۰۵	۸۰۹	۱۰۲۶
۱۹۶۰	۱۷۰۲	۷۰۶	۰۹۶
۱۹۶۱	۱۶۰۹	۷۰۴	۰۹۵
۱۹۶۲	۱۷۰۱	۷۰۵	۹۹۶
۱۹۶۳	۱۷۰۳	۷۰۰	۱۰۳
۱۹۶۴	۱۷۰۷	۶۰۹	۱۰۸
۱۹۶۵	۱۸۰۶	۷۰۲	۱۱۴
۱۹۶۶	۱۳۰۷	۶۰۸	۰۶۹

بطوریکه ملاحظه شد میزان مرگ و میر و میزان زاد و ولد هر دو بطور کلی ظرف سالهای پس از جنگ روند نزولی را پیموده‌اند. علت کاهش مرگ و میر در واقع توسعه بهداشت و رفاه اجتماعی در ژاپن است که تنزل فراوان میزان مرگ و میر نوزادان را از ۹۸۹۹ در هزار در سال ۱۹۵۳ به ۱۹۰۳ در هزار در سال ۱۹۶۶ موجب گردیده است. از این گذشته امید به زندگی نیز نسبت به گذشته افزایش یافته و اکنون عمر احتمالی هر مرد ژاپنی ۶۸٫۳۵ سال و عمر احتمالی هر زن ژاپنی ۷۳٫۶۱ سال است.

جدول ۲. ژاپن (۱۹۵۸-۶۷): جمعیت ارزیابی شده در نیمه سال**

سال	جمعیت (به هزار)	سال	جمعیت (به هزار)
۱۹۵۸	۹۱,۵۴۰	۱۹۶۳	۹۵,۸۹۹
۱۹۵۹	۹۲,۴۳۰	۱۹۶۴	۹۶,۹۰۶
۱۹۶۰	۹۳,۲۱۰	۱۹۶۵	۹۷,۹۶۰
۱۹۶۱	۹۴,۰۵۰	۱۹۶۶	۹۸,۸۶۵
۱۹۶۲	۹۴,۹۳۰	۱۹۶۷	۹۹,۹۲۰

* Source: U.N. Statistical Yearbook, (United Nations), 1967, pp. 94,98.

** Source: U. N. Statistical Yearbook, 1967, p. 127.